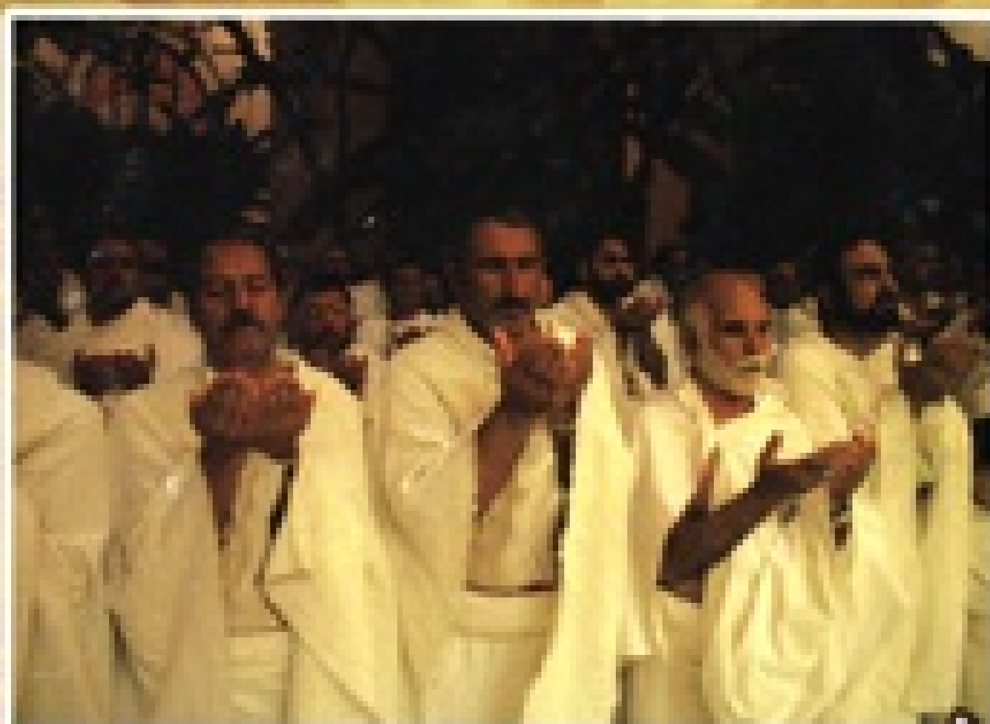
میقات حج

فصلنامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، تاریخی



۵۸

زمستان ۱۳۸۵

بسم الله الرحمن الرحیم

میقات حج

نویسنده:

نادر سلیمانی بزچلوئی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

میقات حج-جلد ۵۸

مشخصات کتاب

سرشناسه : سلیمانی، نادر، - ۱۳۳۹

عنوان و نام پدیدآور : میقات حج/ نویسنده نادر سلیمانی بزچلوئی

مشخصات نشر : تهران: نادر سلیمانی بزچلوئی، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ص ۱۸۴

شابک : ۹۶۴-۳۳۰-۶۲۷-۰۰۵۴۵۰ریال

یادداشت : عنوان دیگر: میقات حج (خاطرات حج).

یادداشت : عنوان روی جلد: خاطرات حج.

عنوان روی جلد : خاطرات حج.

عنوان دیگر : میقات حج (خاطرات حج).

عنوان دیگر : خاطرات حج

موضوع : حج -- خاطرات

موضوع : سلیمانی، نادر، ۱۳۳۹ - -- خاطرات

رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/س۸۵م۹ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : م۸۰-۲۵۲۴

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

اسرار و معارف حج

حج و نقش آن در زندگی انسان

ص: ۶

محمد علی تسخیری/ مهدی سرحدی

حج، تحقق اهداف انبیا (علیهم السلام)

با اندکی تأمل در متون اسلامی، می‌توان دریافت که در طول تاریخ، مفهوم حج، در ابعاد گوناگون با روند حرکت پیامبران (علیهم السلام) و اهداف آنان در ارتباط بوده است. برای نمونه، در منابع مذکور این گونه آمده است:

حج، عبادتی است که پیامبران آن را به جا آورده‌اند و این یکی از سنت‌های آنان بوده است.

در روایتی از حضرت امام رضا (ع) آمده است:

«اگر گفته شود: چرا زمان حج را در ده روز از ذی‌حجه تعیین کرده‌اند، نه پیش یا پس از آن؟ گوییم: زیرا خداوند متعال چنین اراده کرده است که در ایام تشریق، چنین عبادتی را برایش به جا آورند؛ و نخستین بار که فرشتگان برای خداوند حج گزاردند و طواف به جا آوردند، در چنین زمانی بود و پیامبرانی چون آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد (علیهم السلام) و دیگر پیامبران، در چنین زمانی حج گزاردند و این عمل برای آنان و فرزندانشان، تا روز رستاخیز، سنت شد.» (۱) عیاشی به نقل از حلبی آورده است:

۱- «فَإِنْ قَالَ فَلِمَ جُعِلَ وَقْتُهَا عَشْرَ ذِی الْحِجَّهِٔ قِیلَ لأَنَّ اللَّهَ تَعَالَی أَحَبَّ أَنْ یُعْبَدَ بِهَذِهِ الْعِبَادَهِٔ فِی أَیَّام التَّشْرِیقِ فَکَانَ أَوَّلُ مَا حَجَّتْ إِلَیْهِ الْمَلَائِکَهُٔ وَ طَافَتْ بِهِ فِی هَذَا الْوَقْتِ فَجَعَلَهُ سُنَّهًٔ وَ وَقْتاً إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِٔ فَأَمَّا النَّبِیُّونَ آدَمُ وَ نُوحٌ وَ إِبْرَاهِیمُ وَ مُوسَی وَعِیسَی وَ مُحَمَّدٌ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ وَ غَیْرُهُمْ مِنَ الأَنْبِیَاءِ إِنَّمَا حَجُّوا فِی هَذَا الْوَقْتِ فَجُعِلَتْ سُنَّهًٔ فِی أَوْلَادِهِمْ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهٔ».
عیون أخبار الرضا ع، ج ۱، ص ۱۲۷

ص: ۷

«از حضرت امام صادق (ع) پرسیدند: آیا پیش از بعثت پیامبر اسلام (ص) نیز حج بیت الله به جا آورده می‌شد؟ فرمود: آری و مؤیّد آن در قرآن کریم، گفته شعیب (ع) است که [در بیان شرطِ] ازدواج موسی (ع) با یکی از دختران خود، به او گفت: عَلَی أن تَأْجُرَنِی ثَمَانِیَ حِجَجٍ (۱)

و نگفت: ثمانی سنین (هشت سال)؛ و آدم و نوح حج گزاردند و سلیمان بن داود به همراهی جن و انس و پرندگان و باد، حج به جاآورد؛ و موسی (ع) سوار بر شتری سرخ‌مو، در حالی که لبیک می‌گفت، حج گزارد. همچنین خداوند متعال می‌فرماید: إنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّةَ مُبَارَکًا وَهُدًی لِّلْعَالَمِینَ (۲) ووَإِذْ یَرْفَعُ إِبْرَاهِیمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَإِسْمَاعِیلُ (۳) و أن طَهِّرَا بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ وَالْعَاکِفِینَ وَالرُّکَّعِ السُّجُودِ؛ (۴) و خداوند حجر [الأسود] را برای آدم (ع) فرو فرستاد، در حالی که خانه (کعبه) برپا بود.» (۵) از امام باقر (ع) نیز روایت شده که فرمود:

«خداوند متعال چهار ستون به زیر عرش قرار داد و آن را «ضراح» نامید. آنگاه فرشتگانی را بر انگیخت و به آنان فرمان داد که همانند آن را در زمین بنا کنند و برای آن اندازه‌ای معین کرد. هنگام طوفان [نوح] آن بنا فرا برده شد و پیامبران (علیهم السلام) به قصد گزاردن حج، به سوی آن می‌رفتند و نمی‌دانستند جای آن کجاست، تا آن گاه که خداوند آن جایگاه را نشان ابراهیم (ع) داد و محل آن را به وی آموخت ...» (۶) همچنین در خطبه «قاصعه»، منقول از امیر مؤمنان (ع) آمده است:

«هر اندازه بلا و آزمون بزرگ‌تر باشد، اجر و پاداش آن فزونتر است. مگر نمی‌بینید که خداوند سبحان، نخستین و واپسین انسان‌های این جهان را از آدم (ع) تا کنون، با سنگ‌هایی آزموده استکه سود و زیانی نمی‌رسانند و نمی‌بینند و نمی‌شنوند و آن (سنگ‌ها) را بیت الحرام خویش قرار داد و آن خانه را محل قیام و برپا شدن آدمیان گردانید ...» (۷) همچنین در روایتی از امام صادق (ع) آمده است:

«... این [کعبه] خانه‌ای است که خداوند، بندگان خود را با آن به پرستش خویش فراخواند تا فرمانبری آنان را در روی آوردن به سوی آن بیازماید و ایشان را به

۱- در ازای این که هشت «حجه» برابر با هشت سال اجیر من باشی. قصص: ۲۷

۲- «در حقیقت نخستین خانه‌ای که برای [عبادت] مردم نهاده شده، همان است که در مکه است و مبارک و برای جهانیان [مایه] هدایت است.» آل عمران: ۹۶

۳- «و آن گاه که ابراهیم و اسماعیل، پایه‌های کعبه را بالا می‌بردند ...» بقره: ۱۲۷

۴- «خانه مرا برای طواف‌کنندگان و معتکفان و رکوع و سجودکنندگان پاکیزه کنید.» بقره: ۱۲۵«خانه مرا برای طواف‌کنندگان و معتکفان و رکوع و سجودکنندگان پاکیزه کنید.» بقره: ۱۲۵

۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۷۹ و به نقل از آن، در بحار، ج ۶۹، ص ۶۴

۶- «إِنَّ اللَّهَ وَضَعَ تَحْتَ الْعَرْشِ أَرْبَعَةَ أَسَاطِینَ وَ سَمَّاهُ الضُّرَاحَ وَ هُوَ الْبَیْتُ الْمَعْمُورُ وَ قَالَ لِلْمَلَائِکَةِ طُوفُوا بِهِ ثُمَّ بَعَثَ مَلَائِکَةً فَقَالَ لَهُمُ ابْنُوا فِی الْأَرْضِ بَیْتاً بِمِثَالِهِ وَ قَدْرِهِ وَ أَمَرَ مَنْ فِی الْأَرْضِ أَنْ یَطُوفُوا بِهِ».

بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۶۵، به نقل از دست نوشته شهید ثانی، منقول از راوندی.

۷- «وَکُلَّمَا کَانَتِ الْبَلْوَی وَالإِخْتِبَارُ أَعْظَمَ کَانَتِ الْمَثُوبَةُ وَالْجَزَاءُ أَجْزَلَ. أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ، اخْتَبَرَ الأَوَّلِینَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ، إِلَی الآخِرِینَ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ، بِأَحْجَارٍ لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ، وَلَا تُبْصِرُ وَلَا تَسْمَعُ، فَجَعَلَهَا بَیْتَهُ الْحَرَامَ الَّذِی جَعَلَهُ لِلنَّاسِ قِیَاماً». نهج

البلاغه، خطبه ۱۹۲

ص: ۸

بزرگداشت و زیارت آن ترغیب کرد و آن را جایگاه پیامبران (علیهم السلام) و قبله‌گاه نمازگزاران قرار داد ...» (۱) از سوی دیگر، برخی از روایات بر این نکته تأکید دارند که اماکن [پیرامون] کعبه و مکه، بر اساس رویدادهایی نامگذاری شده‌اند که برای برخی از پیامبران (علیهم السلام) رخ داده است؛ چنانکه برقی به نقل از حضرت امام صادق (ع) آورده است:

«خداوند، آدم و نوح را برگزید و حوّا بر کوه مروه فرود آمد و آن را مروه نامیدند؛ زیرا زن بر آن فرود آمده بود و نامی برگرفته از نام زن (مرأه) برای این کوه تثبیت شد ...» (۲) همچنین برقی در روایت دیگری آورده است:

«از حضرت امام صادق (ع) پرسیدند: چرا عرفات را به این اسم خواندند؟ فرمود: جبرئیل (ع) در روز عرفه، ابراهیم (ع) را به عرفات برد و هنگام زوال خورشید به او گفت: ای ابراهیم، به گناه خویش اعتراف کن و مناسک خود را فرا گیر. سپس مناسک را به او آموخت و آن محل به سبب گفته جبرئیل [که فرمود: اعترف و اعرف]، عرفات نامیده شد.» (۳) امیر مؤمنان (ع) نیز مواقف و مراحل حج را همان مواقف انبیا (علیهم السلام) برشمرده و به حجاج یادآور می‌شود که بر جای پای آنان قدم نهاده‌اند؛ آنجا که می‌فرماید: «... و [خداوند] از میان بندگان خویش، شنوایانی را برگزید تا فراخوان او را پاسخ گویند و سخن او را تصدیق نمایند. در توقفگاه پیامبران او باز ایستند وخود را به شکل فرشتگان خدای در آورند که به گرد عرش او در طواف هستند ...» (۴) دعاهایی که حاجی بر زبان می‌آورد نیز یاد پیامبران (علیهم السلام) و اهداف آنان را در خاطر او زنده می‌گرداند و با تأکید ویژه به درود فرستادن بر ابراهیم (ع)، او را به سلام گفتن بر تمامی انبیا (علیهم السلام) فرمان می‌دهد.

در روایات بسیاری از حج گزاردن پیامبران سخن به میان آمده است. همچنین در برخی احادیث، به ارتباط میان خانه کعبه و حضرت آدم (ع) اشاره شده است. از آن جمله می‌توان به روایت ذیل اشاره کرد:

۱- امالی صدوق، ج ۴، ص ۴۹۴؛ بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۲۹

۲- المحاسن، ص ۳۳۶، حدیث، ۱۱۰

۳- همان، حدیث، ۱۰۹

۴- «... وَ اخْتَارَ مِنْ خَلْقِهِ سُمَّاعاً أَجَابُوا إِلَیْهِ دَعْوَتَهُ وَ صَدَّقُوا کَلِمَتَهُ وَ وَقَفُوا مَوَاقِفَ أَنْبِیَائِهِ وَ تَشَبَّهُوا بِمَلَائِکَتِهِ الْمُطِیفِینَ بِعَرْشِهِ». نهج البلاغه، خطبه ۱

ص: ۹

شیخ صدوق در روایتی از حضرت امام صادق (ع) آورده است:

«آدم (ع) خانه (کعبه) را بنا کرد و آن را پایه‌گذاری نمود و نخستین کسی بود که آن را [با پوششی از موی بافته شده] پوشانید و در آن حج به جا آورد. پس از آدم (ع)، قوم تبّع آن را پوشانیدند ...» (۱) همچنین در احادیث بسیاری، به حج گزاردن موسی (ع) اشاره شده است؛ از جمله:

- ابن عباس گوید: روزی پیامبر خدا (ص) از وادی «ازرق» میگذشت که [از همراهان] پرسید: اینجا چه نام دارد؟ عرض کردند: وادی ازرق است. حضرت فرمود:

«گویی موسی (ع) را می‌نگرم که از سوی گردنه فرود می‌آید و لبیک گویان به سوی خدا می‌شتابد». سپس به تنگه «هرشی» رسیدند و پرسیدند: این تنگه را چه نام است؟ گفتند: تنگه هرشی. فرمود: گویی یونس بن متّی (ع) را می‌بینم، بر ناقه‌ای سرخ رنگ و درشت‌موی، در حالی که بالاپوشی پشمین در بر دارد و افسار شترش از لیف خرماست و لبیک می گوید.» (۲)- ابن عباس در حدیث دیگری آورده است که آن حضرت فرمود: «گویی موسی را می‌نگرم که لبیک گویان از وادی فرود می‌آید.» (۳) اما بیشترین تأکید را در مورد پیوند میان مناسک حج با سرسلسله یکتاپرستان، حضرت ابراهیم (ع) شاهد هستیم؛ چنان که قرآن کریم با تعابیر گوناگون از آن یاد کرده است و به عنوان نمونه، از آزموده شدن ابراهیم (ع) به «کلمات» الهی و در پی آن، پیوند او با خانه خدا سخن می گوید؛ آنجا که خداوند متعال می‌فرماید:

وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ* وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْناً وَاتَّخِذُواْ مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ. (۴)

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۵۲

۲- سنن بیهقی، ج ۵، ص ۴۲

۳- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۵۶۳، حدیث، ۱۴۸۰

۴- بقره: ۱۲۴ و ۱۲۵

ص: ۱۰

«و چون ابراهیم را پروردگـارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانیـد، [خـدا به او] فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم. [ابراهیم] پرسید از دودمانم [چطور؟] فرمود پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد* و چون خانه [کعبه] را برای مردم محل اجتماع و [جـای] امن قرار دادیم [و فرمودیم] در مقـام ابراهیم، نمازگاهی برای خود اختیار کنیـد و به ابراهیم واسـماعیل فرمان دادیم که خانه مرا برای طواف‌کنندگان و معتکفان و رکوع و سجودکنندگان پاکیزه کنید.»

و نیز می‌فرماید:

قُلْ صَدَقَ اللّهُ فَاتَّبِعُواْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ* إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِى بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ* فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ الله غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ. (۱)

«بگو خدا راست گفت. پس، از آیین ابراهیم، که حق‌گرا بود و از مشـرکان نبود، پیروی کنید* در حقیقت نخستین خانه‌ای که برای [عبـادت] مردم نهـاده شـده، همـان است که در مکه است و مبـارک و برای جهانیان [مایه] هـدایت است* در آن نشانه‌هایی روشـن است؛ [از جمله] مقـام ابراهیم است و هر که در آن درآیـد، در امـان است و برای خـدا حـج آن خـانه بر عهـده مردم است، [البته بر] کسی که بتواند به سوی آن راه یابد و هر که کفر ورزد، یقیناً خداوند از جهانیان بی‌نیاز است.»

همچنین خداوند متعال در سوره حج، در چندین مورد بر رویارویی دو جبهه تأکید دارد؛ جبهه حق و جبهه باطل؛ و پس از آن که به مؤمنان اجازه می‌دهـد که با کافران پیکار کننـد. یاری خداوند بر جبهه حق را نیز مورد تأکید قرار می‌دهد و در ادامه، کافرانی را که ستمکـارانه در خـانه خـدا به کفر و الحـاد روی آوردهانـد، نکوهش می‌کنـد و میـان آن خـانه و ابراهیم (ع) ارتبـاطی نزدیـک برقرار می‌نماید و می‌فرماید:

وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَن لا تُشْرِكْ بِی شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِیَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ* وَأَذِّن فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِ

۱- آل عمران: ۹۷- ۹۵

ص: ۱۱

ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ. (۱)

«و چون برای ابراهیم جای خانه را معین کردیم، [بدو گفتیم] چیزی را با من شریک مگردان و خانه‌ام را برای طواف‌کنندگان و قیام‌کنندگان و رکوع‌کنندگان [و] سجده کنندگان پاکیزه دار* و در میان مردم برای [ادای] حج، بانگ برآور تا [زائران] پیاده و [سوار] بر هر شتر لاغری که از هر راه دوری می‌آیند، به سوی تو روی آورند.»

در پایان سوره حج نیز، مؤمنان را به جهاد راستین فرا می‌خواند و دشواری را از آنان نفی می‌کند و این را از ویژگی‌های آیین پدرشان ابراهیم (ع) می‌شمارد و به مسلمانان یادآور می‌شود که آنان، با توجه به جایگاهی که در تمدّن بشری دارند، گواه بر مردمان هستند و پیامبر اعظم (ص) نیز بر آنان گواه و شاهد خواهد بود و بدین ترتیب پیوندی مثال‌زدنی میان انبیا (علیهم السلام)- به ویژه ابراهیم (ع)- با امت اسلامی برقرار می‌کند؛ آنجا که می‌فرماید:

وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمينَ مِن قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاء عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ. (۲)

«و در راه خدا؛ چنانکه حقّ جهاد [در راه] اوست، جهاد کنید. اوست که شما را [برای خود] برگزید و در دین، بر شما سختی قرار نداد. آیین پدرتان ابراهیم [نیز چنین بوده است]. او بود که پیشتر شما را مسلمان نامید و در این [قرآن نیز همین مطلب آمده است] تا این پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید. پس نماز را به پا دارید و زکات دهید و به پناه خدا روید. او مولای شماست؛ چه نیکو مولایی و چه نیکو یاوری!»

و از آنجا که پیامبر اعظم (ص)، آخرین و برترین پیامبران است، بهترین نماینده و نمونه آنان نیز به شمار می‌آید و با توجه به این که یکی از ابعاد و آموزه‌های حج، یادآوری شخصیت والای آن حضرت و آثار به جامانده از ایشان و دعوت بزرگ

۱- حج: ۲۶ و ۲۷

۲- حج: ۷۸

ص: ۱۲

جهانی و انسانی اوست، می‌توان گفت که حج، بهترین عرصه برای یادآوری و احیای سنت آن حضرت است.

هشام بن حکم از امام صادق (ع) نقل کرده است که آن حضرت در بیان فلسفه حج فرمودند:

« [از جمله حکمت‌های حج آن است که] آثار برجا مانده از پیامبر خدا (ص) شناخته شود و اخبار زندگی آن حضرت به یاد آورده شود و فراموش نگردد ...» (۱) بدین ترتیب، با توجه به مطالب پیش گفته، حقیقتی مهم را در می‌یابیم و آن این که: حج، موجب احیای سنت آشکار انبیا (علیهم السلام) و تحقّق بخش اهداف آنان است و سنت ابراهیم (ع) به شمار می‌آید که اهداف آن حضرت را محقّق نموده است.

در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که اهداف انبیا (علیهم السلام) چه بوده و حج، چگونه می‌تواند آن را تحقّق بخشد؟

قرآن کریم پیش از هر چیز، میان هدف پیامبران و هدف کلّی آفرینش انسان- که همانا رسیدن به بالاترین درجات تکامل از طریق پیمودن درجات عبودیت و بندگی خدای متعال است- پیوند و ارتباط برقرار می کند؛ چنان‌که می‌فرماید: وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالإِنسَ إِلَّا لِیَعْبُدُونِ؛ (۲)

«و جن و انس را نیافریدم، جز برای آن‌که مرا بپرستند.»

۱- علل الشرایع، ج ۶، ص ۴۰۶

۲- ذاریات: ۵۶

ص: ۱۳

بدین ترتیب، هر اندازه مفاهیم عبودیت و بندگی در وجود آدمی عمیق‌تر گردد، او به سوی تکامل گام بلندتر بر می‌دارد و به کمال مطلق نزدیک‌تر می‌شود. دعوت انبیا، همه در فراخواندن انسان‌ها به بندگی خدا و تأکید بر لزوم تطابق میان زندگی انسان و دستورات خداوند خلاصه می‌شود. تمامی پیامبران، بدون استثنا این فرموده خداوند را تکرار می کردند: أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ؛ (۱) «که خدا را بپرستید، جز او شما را معبودی نیست.»

بنا بر این، دعوت به توحید، محتوای اصلی سخنان آن بزرگواران بوده است.

خداوند متعال می‌فرماید:

اذْ جَاءتْهُمُ الرُّسُلُ مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ. (۲)

«چون فرستادگان [ما] از پیش رو و از پشت‌سرشان بر آنان آمدند [و گفتند:] زنهار! جز خدا را نپرستید.»

و از پیامبر خدا (ص) چنین روایت شده است:

«برترین روزها، روز عرفه است و اگر روز عرفه جمعه باشد، ثواب آن حج از هفتاد حجّی که روز عرفه آن جمعه نیست، بیشتر است. و برترین سخنی که من و پیامبران پیش از من گفتهایم؛ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ» است.»

کلمه توحید، موجب اثبات حاکمیت الهی در زندگی بشر و نفی تمامی مظاهر طاغوت و تکبر است. از این رو، در قرآن کریم این نکته مورد تأکید قرار گرفته که تمامی پیامبران (علیهم السلام)، امت‌های خود را به دو امر فرا می‌خوانند: «پرستش خداوند» و «روی گرداندن از طاغوت»، چنان که در قرآن کریم آمده است: وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنِ اعْبُدُواْ اللّهَ وَاجْتَنِبُواْ الطَّاغُوتَ؛ (۳)

«و در حقیقت در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم [تا بگوید] که خدا را بپرستید و از طاغوت بپرهیزید.»

بدین ترتیب زندگی تمامی پیامبران (علیهم السلام)، در راه تلاش برای تحقّق حاکمیت خداوند در میان امت‌ها و مبارزه با بت پرستی و نفی تمامی مظاهر طاغوت سپری شده است، اما این تلاش مستمر، در زندگی مولایمان حضرت ابراهیم خلیل (ع)،

۱- مؤمنون: ۳۲

۲- فصلت: ۱۴

۳- نحل: ۳۶

ص: ۱۴

جلوه‌ای دیگر دارد و چه بسا پیوند تنگاتنگ مناسک حج با مراحل مختلف زندگی آن حضرت، نتیجه تلاش خستگی ناپذیر ایشان در راه هدایت اهل زمین به سوی بندگی خداوند و مبارزه با جلوه‌های مختلف طاغوت بوده است.

در بیست و شش سوره از قرآن کریم، ۶۹ بار از حضرت ابراهیم (ع) یاد شده و دو ویژگی اصلی آن حضرت مورد تأکید قرار گرفته است: نخست، توحید و یکتاپرستی و دوم، مبارزه با طاغوت و طاغوتیان.

توحید حضرت ابراهیم (ع)، تمامی ابعاد زندگی ایشان را تحت تأثیر قرار داده بود؛ چنانکه قرآن کریم از زبان آن حضرت می‌فرماید: إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ حَنِیفًا وَمَا أَنَاْ مِنَ الْمُشْرِکِینَ؛ (۱) «من از روی اخلاص، پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمان‌ها و زمین را پدید آورده است و من از مشرکان نیستم.»

و در جای دیگر، چنین اعلام می‌دارد: قُلْ إِنَّ صَلَاتِی وَنُسُکِی وَمَحْیَایَ وَمَمَاتِی لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ؛ (۲)

«بگو نماز و تمام عبادات من و زندگی و مرگم، همه برای خداوند، پروردگار جهانیان است.»

و در ادامه، او و فرزندش بانگ بر می‌آورند: رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّکَ أَنتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ* رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَیْنِ لَکَ وَمِن ذُرِّیَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّکَ وَأَرِنَا مَنَاسِکَنَا؛ (۳) «پروردگارا! از ما بپذیر، که تو شنوا و دانایی. پروردگارا! ما را تسلیم فرمان خود قرار ده! و از خاندان ما، امتی که تسلیم فرمانت باشند، به وجود آور، و مناسک و آداب دینی مان را به ما نشان‌ده.»

و شعار پر طنین آن حضرت در زندگی چنین بود: أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِینَ؛ (۴) «در برابر پروردگار جهانیان، تسلیم شدم.»

ابراهیم (ع) در مقام مبارزه با کفر و شرک، قهرمان توحید بود و در راه خدا از سرزنش و ملامت، هراسی به دل راه نداد. او در برابر نمرود، فریاد برآورد و با ستاره پرستان به منازعه برخاست و در حالی که بت‌ها را با تبر خود خُرد می‌کرد، از سر

۱- انعام: ۷۹

۲- انعام: ۱۶۲

۳- بقره: ۱۲۷ و ۱۲۸

۴- بقره: ۱۳۱

ص: ۱۵

تمسخر به آنان چنین می گفت: فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ* مَا لَكُمْ لَا تَنطِقُونَ (۱)؛ «آیا غذا نمی‌خورید؟ شما را چه شده که سخن نمی گویید؟»

و هم او بود که دشمنی خود با مشرکان را آشکار کرد و از آنان بیزاری جست؛

قُلَ أَفَرَأَيْتُم مَّا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ* أَنتُمْ وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ* فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّی إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ* الَّذِی خَلَقَنِی فَهُوَ يَهْدِينِ* وَالَّذِی هُوَ يُطْعِمُنِی وَيَسْقِينِ* وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ* وَالَّذِی يُمِيتُنِی ثُمَّ يُحْيِينِ. (۲)

«گفت آیا در آنچه می‌پرستیده‌اید، تامل کرده‌اید؟* شما و پدران پیشین شما* قطعاً همه آنها- جز پروردگار جهانیان- دشمن من هستند* آن کس که مرا آفریده و هم او راهنمایی‌ام می کند* و آن کس که به من خوراک می‌دهد و سیرابم می گرداند* و چون بیمار شوم، او مرا درمان می‌بخشد* و آن کس که مرا می‌میراند و سپس زنده‌ام می گرداند.»

و هنگامی که کفر و شرک پدر [عموی] ابراهیم (ع) بر او آشکار می‌شود، حتی از او نیز بیزاری می‌جوید و این کار خود را اعلان جنگ بر ضدّ شرک می‌نامد؛ آنجا که می‌فرماید: إِنَّا بُرَآء مِنكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاء أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ (۳)؛ «ما از شما و از آنچه به جای خدا می‌پرستید، بیزاریم. به شما کفر می‌ورزیم و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پدیدار شده تا آن گاه که به خدای یگانه ایمان آورید.»

بدین ترتیب، ابراهیم (ع) الگو و اسوه تمامی مؤمنان در طول تاریخ شد؛ چراکه ایمان او به یقین مبدّل گردیده بود. او در تمام جلوه‌های آفرینش درنگ، تأمل و اندیشه کرد و دعوت خویش را در «توحید» خلاصه نمود. آن حضرت روش‌های گوناگونی را برای فراخواندن انسان‌ها به توحید، مورد استفاده قرار داد؛ چندان که توجه و تلاش او برای هدایت بشر به سوی پرستش خداوند، مرزهای تاریخ را درنوردید و در روزگاران پس از او نیز تجلّی یافت. او در تمامی عرصه‌های نظری و عملی، با تمامی بت‌ها به نبرد برخاست و در این راه، جز از خداوند متعال، از هیچ

۱- صافات: ۹۱ و ۹۲

۲- شعرا: ۸۱- ۷۵

۳- ممتحنه: ۴

ص: ۱۶

چیز و هیچ کس هراسی به دل راه نداد.

آن حضرت در راه رسیدن به هدف والای خویش، همه چیز خود را قربانی کرد و به مظهر تمامی صفات والای انسانی بدل شد؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

وَمَن یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتَ مِن ذَکَرٍ أَوْ أُنثَی وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُوْلَئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ وَلَا یُظْلَمُونَ نَقِیرًا* وَمَنْ أَحْسَنُ دِینًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لله وَهُوَ مُحْسِنٌ واتَّبَعَ مِلَّهَ إِبْرَاهِیمَ حَنِیفًا وَاتَّخَذَ اللّهُ إِبْرَاهِیمَ خَلِیلًا. (۱)

«و کسی که عملی از اعمال صالح را انجام دهد، در حالی که ایمان داشته باشد؛ مرد باشد یا زن، چنان کسانی داخل بهشت می‌شوند و کمترین ستمی به آن‌ها نخواهد شد* دین وآیین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسلیم خدا کند ونیکوکار باشد وپیرو آیین خالص وپاک ابراهیم گردد؟ وخدا ابراهیم را به‌دوستی‌خود، برگزید.»

بدین ترتیب، مناسک و اعمال حج، با اهداف پیامبران (علیهم السلام)، که اسوه و راهنمایان نمونه بشر هستند، پیوندی نزدیک می‌یابد که اگر بخواهیم با گذر از این اهداف کلّی، اصول اساسی آن را مورد توجه قرار دهیم، نشانه‌هایی را پیش روی خود خواهیم دید که ابعاد مختلف «اسلام» را تشکیل می‌دهند. بنابر این، معنا ومفهوم مناسک عبارت است از:

الف) تثبیت ابعاد گوناگون باورهای الهی در جان انسان‌ها، عمق بخشیدن به مفاهیمی که در تعیین چگونگی نگرش انسان به زندگی و به کلّ جهان هستی، نقش اساسی دارند؛ بازگرداندن بشر به فطرت پاک خود و بارور کردن فطرت.

ب) شکل دادن ساختار وجودی افراد بشر، به گونه‌ای عاطفی و هماهنگ با عقیده راستین الهی و منطبق با فطرت پاک انسانی.

ج) رساندن محتوای تعالیم سازنده الهی به تمامی افراد بشر و اقامه دلیل برای ایمان آوردن به آن‌ها.

د) راهبری و سازماندهی تجربه اجرای قوانین آیین الهی و ساختن جامعه خداپرست، که با هماهنگی کامل به سوی کمال در حرکت است، برپایی عدالت و

۱- نساء: ۱۲۴ و ۱۲۵

ص: ۱۷

برابری و کشف زوایای ناپیدای اندیشه بشر.

ه‍-) مبارزه با تمامی جلوه‌های طاغوت و استکبار و نفی همه اشکال مادی و قید و بندهای موهوم و تصوّرات دروغین آن.

بیان تمامی آیات قرآن، که به این مقوله می‌پردازد، در این گفتار نمی‌گنجد، اما دو آیه ذیل را به عنوان نمونه‌ای از تجلّی این اهداف در قرآن کریم، ذکر می‌کنیم: خداوند متعال می‌فرماید:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ امِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِندَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَآئِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُواْ بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُواْ النُّورَ الَّذِيَ أُنزِلَ مَعَهُ أُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ* قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُواْ بِاللّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ. (۱)

«همان‌ها که از (فرستاده خدا)، پیامبر «امّی» پیروی می‌کنند. پیامبری که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است، می‌یابند. آن‌ها را به معروف دستور می‌دهد، و از منکر باز می‌دارد. پاکی‌ها را برای آن‌ها حلال می‌شمرد و ناپاکی‌ها را تحریم می‌کند و بارهای سنگین و زنجیرهایی را که بر آن‌ها بود، (از دوش و گردنشان) بر می‌دارد. پس کسانی که به او ایمان آوردند و به حمایت و یاری‌اش شتافتند و از نوری که با او نازل شده، پیروی نمودند، آنان رستگاراناند. بگو: «ای مردم! من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم؛ همان خدایی که حکومت آسمان‌ها و زمین، از آن اوست. معبودی جز او نیست. زنده می‌کند و می‌میراند. پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده‌اش؛ آن پیامبر درس نخوانده‌ای که به خدا و کلماتش ایمان دارد. و از او پیروی کنید تا هدایت یابید!»

با نگاهی به مناسک و اعمال حج نیز می‌توان دریافت که این اعمال، با آن هدف عظیم؛ یعنی پرستش خدا و دوری از طاغوت، کاملًا همگونی دارد و به

۱- اعراف: ۱۵۸- ۱۵۷

ص: ۱۸

گونه‌ای ترتیب یافته است که تمامی اجزای آن؛ اعم از حرکات، گفتارها، محرّمات، نام‌ها، شرایط، خاطرات، مکان‌ها و زمان‌ها، مراسم عید؛ و فضای امنیت و قداست حاکم بر مناسک حج، همگی با آن مذکور و با اهداف انبیا (ع) تناسب کامل دارد. اکنون با نگاهی به هر یک از اعمال و مناسک حج، نقش و اهمیت آن را در این روند، مورد بررسی قرار می‌دهیم: نخست، اعمال و واجبات، که عبارت‌اند از:

الف) احرام

ماهیت احرام، که عبارت است از بیرون آوردن جامه‌های معمولی و پوشیدن دو تکه جامه پاك و نیت و تلبیه، معانی و مفاهیم بسیاری را در ذهن مسلمان حج‌گزار تداعی می‌کند، که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

- خالصگرداندن نیت برای خداوند متعال، رویگرداندن از همه‌تعلّقات موهوم، دور شدن از هواهای نفسانی و روی آوردن به نیکی‌ها.

- بازگشت به فطرت و نفی عوامل ظاهری، که میان افراد بشر تمایز ایجاد می‌کند؛ مانند لباس.

از نکاتی که این معنا را مورد تأکید قرار می‌دهد، ساده بودن و (خط دار نبودن) لباس احرام و ممنوعیت استفاده از زیورآلات برای زنان است.

- به یاد آوردن روز قیامت.

ب) طواف

انجام طواف نیز مجموعه‌ای از احساسات را بر جان آدمی الهام می‌کند که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

- بالا- بردن جایگاه انسان؛ چرا که آدمی در حال طواف به دور خانه خدا، به فرشتگانی می‌ماند که به گرد عرش الهی طواف می‌کنند؛ چنانکه امیر مؤمنان (ع) در

ص: ۱۹

یکی از خطبه‌های خود، به این معنا اشاره دارد. (۱) و همچنان که عرش الهی محور حرکت فرشتگان است، کعبه نیز محور حرکت اهل زمین به سوی خداوند متعال است. این احساس، ذهنیت عملی دیگر را در پی دارد و به انسان مسلمان القا می‌کند که محور قرار گرفتن کعبه در حرکت بشریت، تنها زمانی محقّق می‌شود که تمامی اهل زمین، به اسلام اصیل ملحق شوند و با نفی همه طاغوت‌ها، به پروردگار و آیین او بگروند.

در پی انجام این اعمال و بر مبنای همان احساس پیشین، در نتیجه این دیدار مقدس و تماس با آن سنگ مقدس، احساس پیوند با عالم غیب در وجود آدمی پدیدار می‌شود و نیاز او در هر دو بُعد؛ محسوس و معقول، به طور هماهنگ برآورده می گردد و بدین ترتیب، یکی از ارکان شخصیت انسان مسلمان شکل می گیرد؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَیُقیمُونَ الصَّلَاةَ؛ «به غیب ایمان می‌آورند و نماز به پا می‌دارند.» (۲)

- تأکید بر وحدت هدف و مسیر؛ زیرا طواف، نماد حرکت پیرامون محور معیّن است و این محور واحد، کعبه است؛ در حالی که محورهای کفر (که در جمرات سه گانه تجلّی می‌یابد)، متعدّد هستند.

- تلاش همه جانبه برای حراست از محور اساسی اسلام و در نتیجه پاسداری از هر پرچمی که به نام اسلام افراشته می‌شود. احادیثی که در این باره وارد شده و کعبه را «منار الاسلام» نامیده، تأکیدی بر این مفهوم است. در چنین حالتی، سستی و سرسپردگی در برابر ستمگران و تسلیم شدن در برابر ابرقدرت‌ها معنای خود را از دست می‌دهد و مفاهیم انقلابی و خیزش و دگرگونی گسترده در سرزمین‌های اسلامی، جایگزین آن می گردد.

ج) نماز در پشت مقام ابراهیم (ع)

این بخش از مناسک، یادآور پیوند انسان مسلمان با خاندان ابراهیم (ع) و روند

۱- «فَرَضَ عَلَیْکُمْ حَجَّ بَیْتِهِ الْحَرَامِ الَّذِی جَعَلَهُ قِبْلَةً ... وَاخْتَارَ مِنْ خَلْقِهِ سُمَّاعاً أَجَابُوا إِلَیْهِ دَعْوَتَهُ وَ صَدَّقُوا کَلِمَتَهُ وَ وَقَفُوا مَوَاقِفَ أَنْبِیَائِهِ وَ تَشَبَّهُوا بِمَلَائِکَتِهِ الْمُطِیفِینَ بِعَرْشِهِ». و حج بیت الله الحرام را که قبله آدمیان است، بر شما واجب گرداند ... و از میان بندگان خود، شنوایانی را برگزید که دعوتش را اجابت کردند و سخنش را تصدیق نمودند، بر جایگاه پیامبرانش قدم گذاردند و به فرشتگانش که به گرد عرش او در طواف هستند، شباهت پیدا کردند. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱

۲- بقره: ۳

ص: ۲۰

حرکت آن حضرت، در طول تاریخ است. در بُعد ارتباط با پروردگار نیز این عمل، همه معانی و تأثیرات عظیم نماز را دربردارد و علاوه بر آن، نهادها و القائات مکانی را با خود به همراه می‌آورد که در ادامه، به آن خواهیم پرداخت.

د) سعی میان صفا و مروه

سعی نیز از جمله اعمالی است که زیباترین الهام‌ها را برای جان آدمی در خود نهفته دارد و چه بسا مهم‌ترین آن‌ها، پویایی و حرکت انسان در جهت مثبت- از نگاه اسلام- باشد که ابعاد آن عبارت‌اند از:

۱. پویایی و حرکت بی وقفه

۲. تلاش، کار، کوشش و تحمّل دشواری‌ها؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید: لَقَدْ خَلَقْنَا الإِنسَانَ فِی کَبَدٍ (۱)؛ «به راستی آدمی را در دشواری آفریدیم.»

۳. حرکت با نیّت تقرّب و نزدیکی به خداوند.

۴. حرکت در چارچوب حدود الهی و در مسیر خداوند متعال.

۵. پیروی از راه و روش صالحان، تقلید از مؤمنان و فداکاری در رسیدن به هدف؛ چنان که برخی از روایات، این عمل را بازتابی از عمل فداکارانه مادر اسماعیل (ع) می‌دانند که در جستجوی آب برای رفع تشنگی فرزند عزیزش، چنین عملی را انجام داد؛ زیرا برای اطاعت از فرمان خداوند متعال، راضی شده بود که در سرزمینی بی‌آب و علف اقامت گزیند.

به عبارت دیگر، انجام این عمل، به معنای پیوستن به خاندان بزرگ ابراهیم (ع) است. این عمل، با انجام «تقصیر» (کوتاه کردن مو یا ناخن) پایان می‌یابد، که نشان از پیوند انسان مسلمان با خانواده بزرگ توحید و تسلیم است: مِلَّةَ أَبِیکُمْ إِبْرَاهِیمَ هُوَ سَمَّاکُمُ الْمُسْلِمینَ مِن قَبْلُ (۲)

؛ «امت پدرتان ابراهیم، او که پیش از این، شما را مسلمان نامیده بود.»

بدین ترتیب با انجام این اعمال، همه مفاهیم پایداری و مقاومت در برابر

۱- بلد: ۴

۲- حج: ۷۸

ص: ۲۱

طاغوتیان زمین، مانند «کسی که با ابراهیم در مورد پروردگارش به مناقشه برخاست.» (۱) در جان انسان حج گزار متجلّی می‌شود و او خود را برای تحمّل همه دشواری‌ها، حتی آتش سوزان دشمن ستمگر، آماده می‌بیند، تا آن هدف بزرگ که همانا تثبیت آیین الهی در زمین است، محقّق گردد. در چنین حالتی، انسان مسلمان همانند ابراهیم (ع)، به یک «امت» تبدیل می‌شود؛ چنان که امام خمینی (قدس سره) نیز شهید آیت الله بهشتی را یک «امت» نامید؛ زیرا گام در راه ابراهیم (ع) نهاده بود.

حضرت امام صادق (ع) در اشاره به فلسفه سعی میان صفا و مروه می‌فرماید:

«ما نْ بُقْعَةٍ أَحَبَّ إِلَی اللَّهِ مِنَ الْمَسْعَی لأَنَّهُ یُذِلُّ فِیهَا کُلَّ جَبَّارٍ». (۲)

«هیچ محلی در نزد خداوند، محبوب‌تر از مسعی نیست؛ زیرا متکبران در آن خوار و زبون می‌شوند.»

آری، متکبران گردنکش، به خواری می‌افتند، آن‌گاه که برهنه پا، یا شبیه پابرهنگان، در حالی‌که تنها دو تکه جامه بر تن دارند، سعی می‌کنند و بخشی از مسیر را شتابان می‌روند؛ و این عمل، هیبت و شکوه دروغین آنان را درهم می‌شکند.

ه-) وقوف در عرفات و مزدلفه (مشعرالحرام)

معانی والایی که در هنگام وقوف بر جان انسان مسلمان الهام می‌شود، از شماره بیرون است؛ آنجا که تمامی نمایندگان ملل مختلف زمین، با لباس هم شکل در یک عرصه گرد هم می‌آیند. یک گفتار بر لب دارند و در یک جایگاه حضور می‌یابند؛ در حالی که هر لحظه آن حضور، با قصد قربت الهی همراه و قرین است.

برخی از مفاهیم ذهنی، عاطفی و رفتاری، که در وقوف بر جان انسان مسلمان الهام می‌شود، عبارت‌اند از:

- وحدت امت اسلامی و عظمت آیین اسلام، که تمامی آن اقوام و گروه‌ها را در یک عرصه گرد هم آورده است. به یاد آوردن قیامت و دشواری‌های آن و

۱- «حَآجَّ إِبْرَاهِیمَ فِی رِبِّهِ»، بقره: ۲۵۸

۲- کافی، ج ۴، ص ۴۳۴، حدیث ۳

ص: ۲۲

خالص گردانیدن زندگی برای خداوند متعال، بی آن‌که شائبه‌ای از طمع، فریب، دروغ و ... در آن آمیخته باشد.

کسی‌که چنین روزی را دریابد، جز خداوند، همه چیز را در وجود خود از یاد می‌برد و بدین ترتیب، همه چیز را به دست می‌آورد و در ادامه، همه چیز، حتی خویشتن را به یاد می‌آورد و در شمار آنان که نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُم (۱) قرار نمی‌گیرند.

و) رمی جمرات

از جمله اعمال بزرگ حج، رمی جمرات است که آن، در اندیشه و ذهن انسان تأثیر بسیاری برجا می‌گذارد. در این عمل، مجموعه‌ای از نمادهای شیطان «رمی» می‌شود که به شیوه‌های گوناگون شیطان و اشکال و جلوه‌های مختلف آن اشاره دارد. تمامی مظاهر شیطان، هفت بار رمی می‌شود و این عمل به دست تمامی مسلمانان به یک شکل انجام می‌گردد. شیطان به دست ابراهیم (ع) رمی شد و مؤمنان در طول تاریخ، از آن حضرت پیروی می‌کنند و از شیطان بیزاری می‌جویند و این یکی از جالب ترین اعمال نمادین حج است که امت اسلامی آن را به انجام می‌رساند.

همچنان که طواف یکی از ارکان جامعه اسلامی را جلوه‌گر می‌کند، رمی نیز جلوه دیگری از آن است که نه تنها بیزاری جستن از دشمنان خدا (طاغوت)، بلکه تلاش برای راندن آن‌ها از زمین و از میان بردن آن‌ها از زمین و از بین بردن کامل آن‌هاست.

معنای دیگرِ رمی، ایستادگی در برابر شیطان و از میان بردن مکر و حیله او و مسدود کردن راه‌های نفوذ و وسوسه‌های اوست.

حال که دریافتیم رمی، این تأثیرات را در خود دارد، این پرسش مطرح می‌شود که چرا گروهی به خود جرأت می‌دهند، حج را تنها به عنوان یک عبادت فردی و

۱- حشر: ۱۹: «خدا را از یاد بردند، پس خدا نیز خودشان را از یاد آنان برد».

ص: ۲۳

شخصی پنداشته، آن را فاقد ابعاد اجتماعی و سیاسی می‌شمارند؟!

ز) قربانی

قربانی کردن نیز به نوبه خود، معانی و مفاهیم قابل توجهی؛ ماننـد فداکاری و از خودگذشـتگی در راه خدا را با خود به همراه دارد؛ از یـک سو، ایمـان به خداونـد و پایبنـدی به شـریعت را در جـان انسـان تثبیت می‌کنـد. از سوی دیگر، آثـار این عمـل، ایجـاد حسّ هم‌دردی و رسیدگی به فقرا؛ به ویژه در روزگار تنگی و دشواری و به تعبیر قرآن کریم فِی یَوْمٍ ذِی مَسْغَبَةٍ (۱) ایجاد می کند. بدین ترتیب، با فراگیر شدن روحیه ایثار و بخشش، گرسنگی تهیدستان نیازمند برطرف می‌گردد و اگر این معنا در سطح جامعه اسلامی گسترش یابد، تمامی مسلمانان در ابعاد اقتصادی و دیگر ابعاد، با یکدیگر شراکت می‌کنند و اگر گرسنه نیازمندی در جامعه باشد، همه در برابر او احساس مسؤولیت خواهند داشت.

آیا تاکنون از خود پرسیده‌ایم که چه تعداد انسان گرسنه در مناطق فقیرنشین جهان؛ چون هند، پاکستان، فیلیپین و ... زندگی می‌کنند؟ چگونه ممکن است که با وجود این حقیقتِ دردناک و با توجه به این عمل الهام بخش، در مناسک حج، ثروتمندان مسلمان از زندگی خود احساس لذّت کنند؟

ح) حلق و تقصیر

این عمل نیز دارای معانی قابل توجهی است و نیز معارفی را در خود نهفته دارد و نشانه ورود حج‌گزاران به خاندان مسلمان و متّحد ابراهیم (ع) است و موجب می‌شود که آنان خود را در مراحل مختلف تاریخ اسلام، با کسانی که در فتح مکه و پدید آوردن آن واقعه مهم شرکت داشتند، همراه ببینند.

از حضرت امام صادق (ع) پرسیدند: چرا تراشیدن سر (حلق) برای کسی که

۱- بلد: ۱۴

ص: ۲۴

نخستین بار حج به جا می‌آورد، واجب است، امّا برای کسی که پیش‌تر حج به‌جا آورده، واجب نیست؟ حضرت فرمود:

«... زیرا بـا انجـام این عمل، حاجی به جمع ایمنی یافتگان وارد می‌شود، مگر نشـنیده‌ای که خداونـد- عزّوجلّ- می‌فرمایـد: لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِینَ ... (۱). (۲)

بنابر این، کسی که برای نخستین بار حج می‌گزارد، سر خود را می‌تراشد تا ورود خود به جمع آنان را اعلام کند و اگر بار دیگر حج به جا آورد، تقصیر می‌کنـد تا پیوند خود را مورد تأکید قرار دهد. علاوه بر این، مفاهیم دیگری چون پاکیزه شدن و تطهیر را نیز در این عمل بزرگ عبادی مشاهده می‌کنیم.

بـدین ترتیب، دریافتیم که اعمال و مناسک حـج، به گونه‌ای ترتیب یافته‌انـد که با رونـد رسـیدن به آن هدفِ انسانیِ مهم، هماهنگی داشته باشند.

پی‌نوشت‌ها:

۱- فتح: ۲۷

۲- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۵۴، حدیث ۶۶۸

ص: ۲۵

ص: ۲۶

ص: ۲۷

ابعاد حج در قرآن (۲)

ناصر شکریان

نوشتاری که در پیشدید شماست دومین و آخرین بخش از نوشته آقای ناصر شکریان در معرفی ابعاد معنوی، عرفانی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است که از نظر شما خوانندگان گرامی می‌گذرد. امید است زائران خانه خدا با آشنایی بیشتر با ابعاد مختلف این کنگره عظیم عبادی سیاسی بتوانند از منافع آن به طور کامل بهرمند شوند.

۳- بُعد سیاسی حج

حج، عبادت و پرستش حضرت حق، در بهترین شکل ممکن است. این فریضه بزرگ الهی، با دیگر عبادات تفاوت‌های بسیار دارد؛ زیرا حج، نقطه پیوند «عبادت» با «سیاست» و مرکز اتصال پرستش خداوند با مسائلی؛ چون سیاست، اجتماع، اقتصاد و فرهنگ است. چنان‌که حضرت امام خمینی (قدس سره) گفته‌اند: «اهمیت بُعد سیاسی‌اش کمتر از بعد عبادی‌اش نیست. بُعد سیاسی علاوه بر سیاستش، خودش عبادت است.» (۱) و هیچ‌گاه نمی‌توان حج را از دو خصیصه «عبادت» و «سیاست» جدا کرد. بلکه این دو، تار و پود حج را تشکیل می‌دهند.

۱- حج در کلام و پیام امام خمینی قدس سره، ص ۶۱

ص: ۲۸

اما از آنجاکه حجّ واقعی، نمایش قدرت، عزّت و شکوه جهانی اسلام بوده و مایه تزلزل قدرت‌های پوشالی استکبار می گردد، در طول تاریخ، همه کسانی که منافعشان با پویا شدن حج به خطر می‌افتد، همواره کوشیده‌اند این فریضه الهی را تحریف کنند. روشن است که شیطانی‌ترین راه، ابقای ظاهر حج و تهی کردن آن از محتوا است. آیا این همه اصرار بر جدایی بُعد سیاسی حج از آن، دلیل بر وحشت دشمنان از حج عبادی- سیاسی نیست؟

مسلم است که چنین حجی می‌تواند در هر سال، تحوّلی بنیادین در زندگی مسلمانان و نیز اوضاع جهانی اسلام به وجود آورد. به همین دلیل است چندین سال پیش، گلادستون، یکی از سردمداران انگلیس گفت: «قدرتِ حج را باید از دست مسلمانان گرفت».

از این رو است که حضرت امام خمینی (قدس سره)، احیاگر حجّ ابراهیمی، در این باره گفتند:

«از همه ابعاد آن مهجورتر و مورد غفلت‌تر، بُعد سیاسی این مناسک عظیم است که دست خیانتکاران برای مهجوریت آن بیشتر در کار بوده و هست و خواهد بود.» (۱) با توجه به اهمیت بُعد سیاسی حج، برآنیم تا با استمداد از آیات و روایات، این بُعد را- به خاطر مظلومیت و مهجوریت آن و جهت مقابله با تبلیغات و توطئه‌های دشمنان اسلام و شناساندن چهره واقعی حج- با تفصیل بیشتری، به بررسی بگذاریم:

الف- حج و منافع آن

خداوند سبحان درباره منافع حج فرموده است: وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجَالاً وَعَلَی کُلِّ ضَامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیق* لِیَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَیَذْکُرُوا اسْمَ اللهِ فِی أَیَّام مَعْلُومَات .... (۲) مطلب مورد نظر در این آیه مبارکه، جمله لِیَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ ... است که با دقت در آن، موارد ذیل روشن می گردد:

* با توجه به این‌که جمله وَیَذْکُرُوا اسْمَ الله عطف بر لِیَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ ... است و هر دو جمله، علّت یا غایت (۳) برای جمله وَأَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِ

۱- حج در کلام و پیام امام خمینی قدس سره، ص ۶۱

۲- حج: ۲۸- ۲۷

۳- الجدول فی اعراب القرآن، مجلد ۹، ص ۹۹؛ المیزان، ج ۱۴، ص ۳۶۹

ص: ۲۹

قرار داده شده، به این نکته پی می‌بریم که حج دارای دو بُعد است؛ «عبادی» و «غیر عبادی».

* مقصود از «مشاهده منافع برای مردم»؛ لِیَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ، که نخستین فلسفه حج قرار داده شده، چیست؟ با توجه به این‌که «منافع» برای تعظیم، تکثیر و یا تنویع، جمع و نکره (۱) آورده شده؛ منافعی که تعداد آن کثیر و ارزشش عظیم است؛ برای همین جهت «منافع»، هم جمع آمد و هم مبهم و به صورت «منفعه، المنافع و منافعهم» ذکر نشده تا به ذهن کسی نرود که مراد منفعت خاص یا منافع معروف و مشهوری است که در عبادات دیگر هم یافت می‌شود، بلکه مراد منافعی است که مختص به این عبادت است و در غیر آن پیدا نمی‌شود (۲) و ظاهراً منفعت‌های دیگری هم که در آیات دیگر، همچون آیات: قِیَاماً لِلنَّاسِ، (۳)مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَ أَمْناً، (۴) وَهُدی لِلْعَالَمِینَ (۵)

و ... ذکر شده، همه از مصادیق بارز منافع در آیه مورد بحث است.

همچنان‌که امام هشتم، علی بن موسی الرضا در توضیح منافع فرمود:

«... مَعَ مَا فِی ذَلِکَ لِجَمِیعِ الْخَلْقِ مِنَ الْمَنَافِعِ لِجَمِیعِ مَنْ فِی شَرْقِ الْاَرْضِ وَ غَرْبِهَا وَ مَنْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ مِمَّنْ یَحُجُّ وَ مِمَّنْ لَمْ یَحُجَّ ...» (۶)

«منافع و آثار حجّ، تمام اهل زمین؛ از شرق و غرب و دریا و خشکی را فرا می‌گیرد؛ چه آن‌ها که حج می‌گزارند و چه آنان که به‌جا نمی‌آورند.»

با توجه به گستره «منفعت»، باید پرسید: این چه منافعی است، حتی آنان که در حج توفیق حضور ندارند را در بر می‌گیرد؟ بی گمان، نه «منافع فردی» که «منافع جمعی» است و این، در ترتیب آیه، مقدم بر منافع فردی وَیَذْکُرُوا اسْمَ اللهِ ذکر شده است.

به بیان دیگر، واژه «منافع»، بدون هیچ قیدی و به صورت مطلق آمده و شامل هرگونه منفعتی می‌گردد و کسی حق ندارد بی دلیل آن را در بُعدی خاص محدود

۱- روح المعانی، ج ۱۷، ص ۱۴۵

۲- کشاف، ج ۲، ص ۵۲

۳- مائده: ۹۷

۴- بقره: ۱۲۵

۵- آل عمران: ۹۶

۶- بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۳۲؛ وسائل‌الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۲

ص: ۳۰

کند. از این رو، بسیاری از مفسران؛ از شیعه و سنی، حمل بر اطلاق کرده و گفته‌اند: مراد از منافع، منافع دینی و دنیایی است. (۱) همچنانکه وقتی از امام صادق (ع) پرسیدند مراد از «منافع»، منافع دنیوی است یا اخروی، حضرت فرمود: «هر دو را در بر می گیرد»؛ «... مَنَافِعَ الدُّنْیا أَوْ مَنَافِعَ الْاخِرَهِْ؟ فَقَالَ: الْکُلَّ». (۲)

از همین رو است که شیخ محمود شلتوت، رییس الازهر مصر (در سال‌ها پیش از این)، در تفسیر جمله لِیَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ گفت: «منافعی که حج وسیله شهود و تحلیل آن بوده و به صورت نخستین فلسفه حج مطرح شده است، مفهوم گسترده و جامعی دارد، که هرگز در نوع یا خصوصیتی خلاصه نمی‌شود. بلکه این جمله با عمومیت و شمولی که دارد، همه منافع فردی و اجتماعی را در بر می گیرد. با توجه به موقعیت ویژه‌ای که حج در اسلام دارد و اهدافی که برای فرد و جامعه در آن در نظر گرفته شده، شایسته است که مردان دانش و شخصیت‌های علمی و فرهنگی و مسؤولان سیاسی و اداری و آگاهان مسائل اقتصادی و مالی و معلمان شرع و دین و مردان نبرد و جهاد، به آن توجه خاص داشته باشند ....» (۳) شاهد محکم دیگر، تمسک حضرت امام رضا (ع) به جمله لِّیَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ

است که منافعی را برای حج می‌شمارد؛ از جمله آن‌ها است:

* برطرف کردن احتیاجات و مشکلات مسلمانان جهان، که در این باره فرمود:

«از اسرار حج، بررسی گرفتاری‌های مسلمانان جهان و برطرف کردن مشکلات آنان است و به همین منظور در قرآن آمده است که مردم به حج بیایند تا شاهد منافع بزرگ حج باشند.» (۴) اینجا است که حضرت ابراهیم (ع) از سوی خداوند مأموریت یافت ندای عمومی برای اقامه حج سر دهد تا مؤمنان، از راه دور و نزدیک، در زمان خاص و مکان معیّن، گرد هم جمع شوند و منافع سرشار و عظیم حج را که نصیب آن‌ها می‌شود، شاهد باشند و در عمل، از این هم‌اندیشی عظیم بیاموزند که چگونه می‌توان از نیروهای پراکنده، قدرت واحدی ساخت و در سایه آن، چه مشکلاتی را می‌توان

۱- تفاسیر جامع البیان، تفسیر کبیر، کشّاف، روح المعانی و فی ظلال القرآن.

۲- الکافی، ج ۴، ص ۴۲۲؛ نور الثقلین، ج ۳، ص ۴۸۸

۳- سبحانی آیت‌الله، جعفر، آیین وهّابیت.

۴- بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۳۲

ص: ۳۱

حل کرد و چه عزّت و شوکتی به اسلام و مسلمان می‌توان داد و چه رعب و وحشتی در دل دشمنان اسلام می‌شود انداخت و چه توطئه‌ها و تبلیغات شومی را می‌توان خنثی کرد.

حضرت امام خمینی (قدس سره) در تفسیر جمله لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ فرمود:

«چه نفعی بالاتر از آن، که دست جباران جهان و ستمگران عالم، از سلطه بر کشورهای مظلوم کوتاه شود و مخازن عظیم کشورها برای مردم خودِ آن کشورها باشد ... حج برای این است که مشکلات یک سال مسلمین را بررسی کنند و در صدد رفع مشکلات برآیند ... و یکی از بزرگترین و اساسی‌ترین مشکلات، عدم اتحاد بین مسلمین است». (۱) ب- حج عامل قیام و پایداری مسلمانان خداوند تعالی کعبه را، که خانه‌ای محترم است، وسیله سامان بخشیدن به کار مردم قرار داد؛ جَعَلَ اللهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَاماً لِلنَّاسِ .... (۲) «قیام» و «قوام» اسم برای چیزی است که پایداری و ثبات هر چیزی به آن است. با توجه به این نکته، از این آیه استفاده می‌شود که کعبه وسیله‌ای است که معاش و معاد مردم به وسیله آن تأمین می‌گردد. (۳) همانگونه که بعضی از مفسران در معنای «قیام» گفته‌اند: «اصل قیام، قوام است و آن چیزی است که امور مردم با آن اصلاح و درست می‌گردد». (۴) با توجه به معانی پیش گفته و مفهوم گسترده آن و با تمسّک به اطلاق قِيَاماً لِلنَّاسِ ...، چنین برداشت می‌شود که مسلمانان می‌توانند در پناه این خانه محترم و برگزاری مراسم حج، همه کارهای فردی، اجتماعی، مادی، معنوی، سیاسی و اقتصادی متعلّق به جامعه خویش را سامان ببخشند و نیز استفاده می‌شود که هیچ فرد یا گروهی حق ندارند این مفهوم گسترده را بدون دلیل و قرینه‌ای، در مصالح فردی محدود نمایند.

چرا که امام صادق (ع) در تفسیر قِيَاماً لِلنَّاسِ ... فرمود: «خداوند متعال کعبه

۱- حج در کلام و پیام امام خمینی قدس سره، صص ۵، ۶۸ و ۱۵۸

۲- مائده: ۹۷

۳- المفردات.

۴- تفسیر کبیر، ج ۱۲، ص ۱۰۰

ص: ۳۲

را برپا دارنـده دین و دنیای مردم قرار داده است.» (۱) و همچنین بیشتر مفسـران؛ اعم از شیعه و سنی، را به قِیَاماً لِلنَّاسِ ... را به معنای وسیع و گسترده، تفسیر کرده‌اند. (۲) به راستی که چه سـرمایه عظیمی به مسـلمانان اعطا شده است! بهترین راه اقامه قسط و عدل در جامعه، که بنا به گفته قرآن، هدف پیامبران بوده است؛ لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ، (۳) استفاده از اهرم حج است که تجلّیگاه واقعی و عینی قسـط و مساوات می‌باشـد. اگر بخواهیم دین ما پابرجا و اسـتوار باشـد، بسـتگی به اسـتواری کعبه دارد؛ «لَا یَزَالُ الـدِّینُ قَائِماً مَا قَامَتِ الْکَعْبَةُ» (۴)

و در سایه حیات دین است که حیات مردم هم باقی می‌ماند.

امیر مؤمنان (ع) فرمود: «حجّ خانه خدا را ترک نکنید که هلاک و نابود می‌شوید «لَا تَتْرُکُوا حَجَّ بَیْتِ رَبِّکُمْ فَتَهْلِکُوا». (۵)

اگر بخواهیم مردم را به قیام برضدّ سـتم دعوت کنیم، مناسب‌ترین مکان، کنگره عظیم حج است. همانگونه که امام حسین (ع) برای نهضت خونین کربلا چنین کرد و قیام مصـلح جهانی، حضـرت مهدی (ع) نیز از کنار کعبه آغاز خواهد شد. پس کعبه خانه‌ای برای قیام، تحرّک و جنب و جوش است، نه سکون و سکوت.

۱- نور الثقلین، ج ۱، ص ۶۸۰

۲- از مفسران عامه، همچون طبری در جامع البیان و رشید رضا در المنار، ج ۷، ص ۱۱۸

۳- حدید: ۲۵

۴- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۷۱؛ من‌لایحضره‌الفقیه، ج ۲، ص ۲۴۳

۵- بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۱۹؛ وسائل‌الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۳

ص: ۳۳

بدیهی است مرکزِ قیام، لازمه‌اش داشتن مکان و سنگر امن است که مظلومان از سراسر جهان در آن جمع شوند و دردهای خویش را به گوش مسلمانان جهان برسانند تا چاره اندیشی شود. آری، خداوند حکیم، این مکان مقدس را پناهگاه امن برای جهان اسلام قرار داد و فرمود: «بیاد بیاورید هنگامی که خانه (کعبه) را مرجع و ملجأ و مرکز امن برای مردم قرار دادیم»؛ وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْناً .... (۱)

شکی نیست که جامعه بشری، به هنگام بروز اختلاف و جنگ و خونریزی، احتیاج به چنین مرجع و ملجائی دارد، همانگونه که این نیاز، بشر متمدّن امروز را وادار به تشکیل مجامع بین المللی کرد. اما خداوند متعال، طبق حکمت متعالی‌اش، از ابتدای خلقت، کعبه را امانخانه و پناهگاه جهانی برای مردم قرار داد تا در مواقع نیاز به آن مراجعه کنند. از این رو، در ذیل آیه مورد بحث فرمود:

«خداوند این برنامه‌های منظم و حساب شده را به خاطر این قرار داد تا بدانید خدا آنچه را در آسمان‌ها و در زمین است می‌داند و همانا خداوند به هر چیزی دانا است.» (۲) و این آیه بیانگر این مطلب است که در تشریع و جعل کعبه به عنوان قِیَاماً لِلنَّاسِ ... حکمت‌هایی وجود دارد که از علم الهی سرچشمه گرفته است؛ همچنان‌که بعضی از مفسران در این باره گفته‌اند:

«قرار دادن کعبه به عنوان قِیَاماً لِلنَّاسِ ... از روی حکمت الهی است که این حکمت، ناشی از علم او به امور پنهانی است و همین دلیل بر این است که خداوند به آنچه در آسمان و زمین است، آگاهی دارد. (۳) اکنون اگر کسی در دلالت آیه‌ای که گذشت بر بُعد سیاسی حج تردید داشته باشد، هیچ‌گاه نمی‌تواند در عمل حضرت علی (ع)، نماینده رسمیِ پیامبر خدا (ص) در سال نهم هجرت، در موسم حج، که صد در صد سیاسی بوده، شک نماید که حضرت امیر از سوی پیامبر مأموریت یافت تعدادی از آیات سوره برائت را به همراه قطعنامه‌ای در یوم الحج الاکبر، در میان مسلمانان و مشرکین تلاوت و قرائت نماید.

۱- بقره: ۱۲۵

۲- مائده: ۹۷

۳- المنار، ج ۷، ص ۱۲۰

ص: ۳۴

نتیجه:

اگر قوام دین و دنیای مردم به کعبه و انجام حج واقعی وابسته است، پس همواره باید کوشید که این خصوصیت؛ قِیَاماً لِلنَّاسِ ... در همه ابعادش به قوّت خود باقی بماند که نتیجه آن، «بقای حیات دین و حیات متدیّنین» خواهد بود.

ج- حج و برائت از مشرکین

بَرَاءَةٌ مِنْ اللهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدتُّمْ مِنْ الْمُشْرِكِينَ* فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُر وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِى اللهِ وَأَنَّ اللهَ مُخْزِى الْكَافِرِينَ* وَأَذَانٌ مِنَاللهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللهَ بَرِىءٌ مِنْ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِى اللهِ وَبَشِّرْ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَاب أَلِيم. (۱)

«این است اعلام بیزاری و برائت خداونـد و پیامبرش به مشـرکانی که با آنها عهد بسـته‌اید. پس چهار ماه (مهلت دارید که) در زمین آزادانه سـیر کنید، اما بدانید که شما نمی‌توانید خدا را ناتوان سازید و نیز بدانید خداوند خوار کننده کافران است. این اعلامی است از سوی خـدا و پیامبرش به عموم مردم، در روز حـج اکبر (عید قربان)، که خدا و رسولش از مشـرکان بیزارند. اگر توبه کنید به نفع شماست و اگر سرپیچی نمایید، بدانید نمی‌توانید خدا را ناتوان سازید. (ای پیامبر!) کافران را به عذاب دردناک بشارت ده.»

پیش از توضیح مطلب، توجه به نکات زیر، اهمیت بحث را دوچندان می‌کند:

۱. از آنجـاکه سوره توبه بـدون «بسم الله» آغاز شـده است، مفسّران چنـد وجه برای آن آورده‌انـد؛ که یکی از آنها روایتی است که مرحوم طبرسی روایتی از امیر مؤمنان نقل کرده که حضرت فرمود:

«دلیـل نیامـدن «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم» در آغـاز سـوره برائت آن است که «بسم الله» نشـانه صـلح و امـان و رحمت است، امـا سوره برائت برای رفع امان و صلح نازل شده است.» (۲)

۱- توبه: ۳- ۱

۲- مجمع البیان، ج ۳، ص ۲

ص: ۳۵

۲. برائت؛ یعنی گسستن عهد و پیمان؛ «برائة، لغةً، انقطاع العصمة» (۱) و «اذان» در لغت «اعلام» را گویند. (۲) ۳- جمله اسمیه، در آیه اول بَرَاءَةٌ مِنْ اللهِ ... و آیه سوم وَأَذَانٌ مِنْ اللهِ وَرَسُولِهِ ...، دلالت بر استمرار و دوام اعلان برائت دارد؛ همچنان‌که تنوین «برائةٌ» برای تفخیم و تهویل برائت است و استفاده از اسم ذات (الله) و رسول با وصف تبلیغ، برای تأکید حکم است. (۳) ۴. از آنجاکه برائت در این آیات به خدا و رسول نسبت داده شده و با توجه به این‌که حکم، شامل همه مسلمانان است، مفسران وجوه مختلفی آورده‌اند؛ از جمله، علّامه آلوسی، در این باره گفته است:

«برای این‌که اعلان شود حکم برائت متوقف بر نظر مخاطبین نیست، بلکه یک حکم منجّز و حتمی است، آن را به خدا نسبت داد؛ زیرا برائت؛ یعنی تمام شدن حکم امان و رفع خطری که مترتب بر پیمان سابق بود و این کار فقط به عهده خداوند متعال است و توقف بر هیچ چیزی ندارد و اگر مسلمانان هم در اعلان برائت شرکت دارند، از راه امتثال است نه چیز دیگر.» (۴) ۵. در مورد «يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ»، سه نظریه وجود دارد:

الف- یوم النحر؛ روز عید قربان.

ب- یوم العرفه؛ روز عرفه.

ج- «جمیع أیّام الحجّ، کما یقال: یوم الجمل و یوم الصّفین ... ویراد به الحین و الزمان» (۵) یعنی همه روزهای حج، همچنان که «یوم الجمل» و «یوم الصفین» می‌گویند و مراد زمان است. در اینجا هم، مراد از «یوم حجّ الأکبر» تمام زمان حج است. آنچه از شواهد ذیل به دست می‌آید این است که مراد از حج اکبر عید قربان است؛ زیرا:

اولًا: از روایات فراوانی که به وسیله اهل بیت و اهل سنت نقل شده، استفاده می‌گردد که منظور از آن روز، روز عید قربان؛ یعنی یوم النحر است، چنانکه

۱- مجمع البیان، ج ۳، ص ۵

۲- مجمع البیان، ج ۳، ص ۵

۳- روح المعانی، ج ۱۰، ص ۴۲

۴- روح المعانی، ج ۱۰، ص ۴۲

۵- مجمع البیان، ج ۳، ص ۵

ص: ۳۶

معاویه‌بن عمار از امام صادق (ع) پرسید: چه روزی حج اکبر است؟ فرمود: «روز عید قربان»، «هو یوم النحر». (۱) همچنان‌که عبدالله بن سنان هم از امام صادق (ع) روایت کرده که مراد از حج اکبر، عید قربان است. (۲) جالب‌تر از همه، روایتی است از امام صادق (ع) که حضرت در مقابل کسانی که می‌گفتند مراد از حج اکبر «عرفه» است، با تمسّک به کلام حضرت علی (ع) فرمود: «مراد از حج اکبر، عید قربان است».

شخصی از امام صادق (ع) پرسید: «حج اکبر» چیست؟ حضرت ابتدا از همان شخص سؤال کرد: آیا در این باره چیزی شنیده‌ای؟ آن شخص از ابن عباس نقل کرد که مراد از حج اکبر، روز عرفه است. بعد حضرت از امیر مؤمنان (ع) نقل کرد که حج اکبر روز قربانی است. (۳) افزون بر روایت‌های مذکور، بیشتر روایاتی که از طرق اهل سنت نقل شده، مؤید همین مطلب است. (۴) ثانیاً: پایان مهلت چهار ماه؛ فَسِیحُوا فِی الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُر .... (۵) بر اساس روایات (۶) و تاریخ، دهم ربیع الثانی بوده و این با روز عید قربان منطبق است و الّا اگر مراد از حج اکبر، روز عرفه باشد، به‌طور دقیق چهار ماه نخواهد شد، بلکه چهار ماه و یک روز می‌شود و شاهد این وجه، روایتی است از امام صادق (ع) که در آن، حضرت بعد از این‌که فرمود: مراد از «حج اکبر» یوم النحر (روز قربانی) است، استدلال به همین مطلب کرده، فرمود:

«آن چهار ماه، عبارت‌اند از ۲۰ روز ذی‌حجه و سه ماه محرم، صفر، ربیع الاول و ۱۰ روز از ربیع‌الثانی. اما اگر مراد از حج اکبر، روز عرفه باشد، چهار ماه و یک روز خواهد شد». (۷) ثالثاً: از آنجاکه در روز عید قربان، بخش زیادی از اعمال پایان یافته، بنابراین، می‌توان بر آن، «حج» اطلاق کرد، به خلاف روز عرفه که چنین نیست.

۱- نور الثقلین، ج ۲، صص ۱۸۵ و ۱۸۶

۲- نور الثقلین، ج ۲، صص ۱۸۵ و ۱۸۶

۳- نور الثقلین، ج ۲، صص ۱۸۵ و ۱۸۶

۴- در المنثور، ج ۴، صص ۱۲۷ و ۱۲۸

۵- توبه: ۲

۶- نور الثقلین، ج ۲، صص ۱۸۵ و ۱۸۶

۷- نور الثقلین، ج ۲، صص ۱۸۵ و ۱۸۶

ص: ۳۷

رابعاً: بیشتر مفسّران؛ خاصه و عامه، بر این باورند که مراد از حج اکبر، عید قربان است. (۱) ۶. در تفاوت میان آیه اول و سوم، ضمن این‌که گفته‌اند آیه سوم تأکید بر حکم قبلی است، فرق‌هایی هم برای آن دو، آورده‌اند؛ از جمله این‌که:

بعضی از مفسّران گفته‌اند: اگرچه برگشت هر دو جمله به یک معنی است و آن، عبارت است از «بیزاری از مشرکین»، لیکن آیه نخست برائت را تنها به خود مشرکین اعلام می‌کند، به دلیل جمله إِلَى الَّذِينَ عَاهَدتُّمْ مِنْ الْمُشْرِكِينَ؛ به خلاف آیه دوم، که خطاب در آن متوجه مردم است، نه فقط مشرکین، تا همه بدانند که خدا و رسول از مشرکین بیزارند و همه باید خود را برای اجرای فرمان الهی؛ یعنی جنگ با مشرکین، بعد از انقضای چهار ماه، آماده کنند، به دلیل کلمه (إِلَى النَّاسِ) و تفریع فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ (۲) و (۳) تفاوت دیگر این‌که: در آیه اول، برائت از مشرکانی است که نقض عهد کرده‌اند، اما در آیه سوم، برائت از مطلق مشرکین است تا اعلان شود آن‌چه که باعث برائت از آن‌ها شد، کفر و شرکِ آن‌ها است و در هر جا کفر و شرک باشد، برائت هم خواهد بود. (۴) د- برائت، حکم همیشگی دین

از همه آنچه آوردیم، استفاده می‌شود که «برائت» حکمی حتمی و منجّز است که در همه زمان‌ها استمرار دارد و مربوط به زمانی خاص نیست. از سوی دیگر، از استناد تبرّی و اعلان آن به خدا و رسول، می‌شود فهمید که هیچ مسلمانی حق ندارد با قومی که خدا و رسول از آن‌ها قطع رابطه کرده‌اند، ارتباط داشته باشد و این آیات، در واقع ترسیم یک خطی است برای همه مسلمانان در همه زمان‌ها، که میان «اسلام» و «کفر» فاصله زیادی وجود دارد و از آنجاکه اسلام و کفر دو خط و دو جریان متضاد هستند، در همه موارد کلّی و جزئی، از تنظیم امور اجتماعی و سیاسی گرفته تا

۱- المیزان، ج ۹، ص ۱۴۹ و جرعه‌ای از بیکران زمزم، ص ۱۴۶ و المنار، ج ۱۰، ص ۱۶۰

۲- توبه: ۵

۳- المیزان، ج ۹، ص ۱۴۹؛ تفسیر کبیر، ج ۱۵، ص ۲۲۱

۴- تفسیر کبیر، ج ۱۵، ص ۲۲۲

ص: ۳۸

فرهنگی، اقتصادی و ... میان این دو، تفاوت اساسی وجود دارد.

شروع آیات، بدون «بسم الله ...» و اعلان برائت، آن هم در ضـمن تأکیدهای بسیاری که در جمله‌ها دیده می‌شود و با توجه به این‌که برائت به وسیله نماینده رسمی پیامبرخدا (ص) در روز حج اکبر، آن هم در نقطه بلند و در اجتماع بزرگ مسلمانان و مشرکان اعلام شده و همچنین لحن صریح قرآن که با قاطعیت هرچه تمامتر می‌فرماید:

«هنگـامی که ماه‌های حرام پایان گرفت، مشـرکان را هر کجا یافتیـد به قتل رسانیـد و آنها را اسـیر سازیـد و محاصـره کنیـد و در هر کمینگاه بر سر راه آنها بنشینید». (۱) همه این‌ها دلالت بر اهمیت و ضـرورت حکم و تضاد دائمی میان اسـلام و کفر دارد، ازاین‌رو، هیـچ مسـلمانی، نه تنها حق ندارد با قومی که خدا و رسول از آن‌ها قطع رابطه و اعلام انزجار نموده‌اند، ارتباط برقرار کند، بلکه باید با تأسی به رسول‌الله (ص) و امیر مؤمنان (ع) و متابعت از امر خداوند، در هر سال، در مراسم حج و در روز حج اکبر، با صدای رسا (اذان) فریاد برائت از مشرکین سر دهند تا همچون رسول‌الله (ص) رعب و وحشت در دل مشرکان و کافران بیندازند.

حضرت امام خمینی (قدس سره) در این باره می گوید:

«آیا تأسی از رسول الله و متابعت امر خداوند، خلاف مراسم حج است یا عین مراسم حج و در راستای سنت پیامبر و اطاعت از اوامر الهی است؟ آیا اعلان برائت و انزجار از قومی که خدا و رسول با آن‌ها برائت جسته‌اند، شرک است یا خم شدن و اطاعت کردن از ابرقدرت‌ها که عین شـرک و عبودیت بشـر برای بشـر است، شـرک نیست»؛ (۲) وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ؛ (۳) «اگر از آن‌ها اطاعت کنید شما هم مشرک خواهید بود».

مگر نه این است که تحقّق دیانت جزو اعلان محبت و وفاداری نسبت به حق و اظهار خشم و برائت نسـبت به باطل است. مگر پیامبر خـدا (ص) نفرمود: «محکم‌ترین دسـتگیره‌های ایمان، دوستی در راه خـدا و دشـمنی در راه خدا و دوست داشـتن اولیای خدا و تبرّی جستن از دشمنان خدا است.» (۴) و آیا برائت چیزی جز دشمنی در

۱- توبه: ۵

۲- حج در کلام و پیام امام خمینی قدس سره.

۳- انعام: ۱۲۱

۴- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۶

ص: ۳۹

راه خداست؟

مگر در جوامع روایی، به حدّ تواتر نرسیده است که ایمان چیزی جز حبّ و بغض نیست. (۱) آیا عمل حضرت امیر (ع) به نمایندگی از رسول الله (ص) در سال نهم هجرت، چیز جدیدی بوده یا ادامه همان روش حضرت ابراهیم (ع) بوده است که در منطق و عمل، اعلان برائت از شرک و کفر جُست؟ چنان‌که پیامبر خدا (ص) هم در راستای حضرت ابراهیم در جریان فتح مکه و حَجّهٔ الوداع، ساحت قدس کعبه را از هر گونه مظاهر شرک و کفر پاکسازی نموده است.

جمع‌بندی

۱. «برائت»، چیزی نیست که جمهوری اسلامی ایران آن را پدید آورده باشد، بلکه این عمل الهی، به تأسّی از ابراهیم خلیل (ع) و پیامبر اسلام (ص) و متابعت از امر الهی است؛ چنان‌که حضرت امام خمینی (قدس سره) فرمود:

«سیاست حج، سیاستی نیست که ما درست کرده باشیم. حج سیاست اسلامی است. ما از اول بنایمان بر این بوده، به حج، آن طوری که بوده است عمل کنیم، همان طور که پیامبر اکرم (ص) بت‌ها را در کعبه شکست، ما هم بت‌ها را بشکنیم و این بت‌ها که در زمان ما هستند، از آن زمان بالاتر و بدترند.» (۲) ۲. با توجه به دوام و استمراری که از جمله اسمیه در آیات برائت استفاده شد و با عنایت به تضادّ دایمی میان اسلام و کفر، این مطلب به دست می‌آید که برائت اختصاص به مقطع خاصی از زمان ندارد، بلکه با تأسی به رسول الله (ص) و نماینده آن حضرت، در هر سال باید عمل برائت در کنگره جهانی حج با قاطعیت هر چه تمامتر اجرا شود. چرا که عمل پیامبر (ص) در موسم حج، ترسیم خط کلّی برای همه مسلمانان بوده و هست و خواهد بود؛ ازاین‌رو، حضرت امام (قدس سره) فرمود: «حج بی‌برائت حج نیست.» (۳) ۳. با توجه به معنای «اذان» و با عنایت به واژه «یَوْمَ الْحَجِّ الْاَکْبَرِ»، اولًا باید برائت

۱- میزان الحکمه، ج ۲، ص ۲۱۴

۲- حج در کلام و پیام امام خمینی قدس سره، صص ۶۷ و ۱۵۵

۳- حج در کلام و پیام امام خمینی قدس سره، صص ۶۷ و ۱۵۵

ص: ۴۰

با صدای رسا و در ثانی در محل اجتماع حجاج برگزار شود.

۴. از آنجاکه در این آیات «برائت» و «اذان» به خدا و رسول نسبت داده شده و بر آن تأکید گردیده است، برداشت می‌شود که هیچ مسلمان و حاکم اسلامی، نه تنها حق ندارد با قومی که خدا و رسول از آن‌ها تبرّی جسته‌اند، ارتباط برقرار کند، بلکه باید بیزاری و تبرّی از آن‌ها را علنی و آشکارا اعلام کند.

۵. اگر خاتم انبیا (ص) اعلان برائت از مشرکین کرد، پس بر عالمان و حاکمان اسلامی لازم است در برگزاری هرچه با شکوهتر مراسم برائت کوشا بوده و ساحت قدس کعبه را از هر گونه مظاهر شرك و کفر، در گفتار و رفتار، پاکسازی نمایند.

ه- حج و حکومت اسلامی

یکی از شؤون حکومت اسلامی، تعیین «امیر الحاج» می‌باشد که هر ساله، نماینده‌ای از جانب حاکم وقت، منصوب می‌گردد تا ضمن سرپرستی حجاج، مواضع حکومت اسلامی را، در امور مختلف، به‌طور رسمی ابلاغ کند، که بارزترین نمونه آن، در سال نهم هجرت رخ داد و به اجماع شیعه و سنی، نماینده‌ای از سوی پیامبر (ص)، به عنوان امیرالحاج برگزیده شد و از مدینه به مکه اعزام گردید.

به‌راستی، اسلامی که می‌گوید: «اگر در سفر سه نفر بودید، یکی را به امیری برگزینید» چگونه ممکن است برای انبوه جمعیتی که از مناطق مختلف جهان، با تفاوت در رنگ، نژاد و عادات گرد هم می‌آیند، حاکم و امیری معیّن نکند و آنان را به حال خود واگذارد! اینجا است که بعضی از مورّخان نوشته‌اند: تعیین امیرالحاج، از سال نهم هجرت به بعد رایج و مرسوم گردید و در این راستا، کسانی که از سال نهم تا سال ۳۳۵ هجری عهده‌دار این مسؤولیت بوده‌اند، نام برده شده است. (۱) همچنان که حضرت امیر (ع) در دوران خلافتش، این مسؤولیت را سه بار به عهده عبدالله بن عباس و یک بار هم طی ابلاغیه‌ای به قثم بن عباس واگذار کرد که در بخشی از آن آمده است:

۱- مروج الذهب، ج ۴، ص ۳۰۲

ص: ۴۱

«حج را برای مردم برپـا دار و ایـام الله را به آنـان یادآوری کن.» (۱) شاهـد قطعی دیگر بر این‌که مـدیریت حج، از شؤون حکومت اسلامی است، گفتار امام صادق (ع) است که فرمود:

«اگر مردم فریضه مهم حـج را تعطیل کننـد و خانه خدا بی‌زائر شود، بر حکومت اسـلامی فرض و لازم است مردم را برای انجام حج اجبار نمایند؛ چه آنان مایل باشـند و یا نباشند و اگر مردم قدرت مالی برای رفتن به مکه نداشته باشند، بر حکومت اسلامی است که هزینه آن‌ها را از بیت المال تأمین کند.» (۲) بنابر این، برپایی مراسم باشکوه حج، یکی از شؤون واجب و لازم حکومت‌های اسلامی است. شاهد این مطلب آن است که بزرگانی چون شـیخ حرّ عاملی (صاحب وسایل الشـیعه)، آیت‌الله بروجردی، شـیخ کلینی و ... از این روایـات، «وجـوب» اسـتفاده کرده و عنوان بـاب را «بـاب وجوب اجبـار الوالی النـاس علی الحـج» گذاشـته‌اند. (۳) شاهـد دیگر، دسـته‌ای از روایـات است که حـج را نوعی بیعت بـا رهبران و حاکمـان الهی مطرح کرده است؛ چنـان‌که امـام باقر (ع) در این زمینه فرمود: «مردم مأمور شده‌انـد که دور این سـنگ‌ها طواف کننـد و آنگاه نزد ما بیایند و پایداری خود را نسبت به اطاعت و رهبری ما اعلام و امکانات و قـدرتشان را برای یاری اهداف ما عرضه کنند؛ «إِنَّمَا أُمِرَ النَّاسُ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُونَا فَيُخْبِرُونَا بِوَلَايَتِهِمْ وَ يَعْرِضُوا عَلَيْنَا نَصْرَهُمْ» از جمله «وَ يَعْرِضُوا عَلَيْنَا نَصْرَهُمْ» برداشت می‌شود که حـج یکی از شؤون حکومت اسـلامی اسـت وگرنه «عرضه کردن نصـرت» چه معنایی خواهـد داشت و از تعبیر کردن «کعبه» به «سـنگ» اسـتفاده می‌شود که کعبه بدون «ولایت» سنگی بیش نیست و طواف پیرامون آن، مانند طواف پیرامون سنگ است.

پس در واقع، یکی از اهداف حج، ملاقات با رهبران الهی و اظهار ولایت و عرضه کردن نصـرت و یاری به امام است؛ همانگونه که امام باقر (ع) در روایت دیگر

۱- نهج البلاغه، نامه ۶۷

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۴؛ فروع کافی، ج ۴، ص ۲۷۲؛ بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۱۸

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۳ و فروع کافی، ج ۴، ص ۲۷۲

ص: ۴۲

فرمود: «اعمال حج بدون ولایت، حجّ زمان جاهلیت است». (۱) شاهد دیگر، عمل پیامبر خدا (ص) در حَجّهٔ الوداع است که نقش رهبری در حج را ثابت کرد و نشان داد که چگونه می‌توان با رهبری صحیح، از نیروهای پراکنده، قدرتِ واحدی ساخت و عظمت و شکوه حکومت اسلامی را به نمایش گذاشت و صف واحدی در برابر دشمنان اسلام تشکیل داد و با نمایش قدرت ظاهری و عظمت معنوی، هرگونه توطئه و فکر شیطانی را خنثی ساخت و در همین راستا پیامبر گرامی اسلام (ص) از سوی خداوند متعال مأموریت یافت که «ولایت و امامت علی بن ابی‌طالب (ع) را در سرزمین غدیر خم طرح کند. این مسأله به‌قدری مهم بود که خداوند متعال به پیامبرش فرمود: «ای پیامبر آن‌چه از سوی پروردگارت بر تو نازل شد، به مردم برسان و اگر چنین نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای». (۲) اگر رسالت بدون ولایت کامل نیست، حج بدون ولایت نیز به کمال نمی‌رسد و شاید آیه مبارکه لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ* وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ. (۳)

ناظر به همین معنی باشد که مکه و کعبه بدون وجود رهبران الهی، تبدیل به بت‌خانه خواهد شد و به ظاهر، رمز تولّد حضرت علی (ع) در درون کعبه، همین باشد که کعبه با رهبران الهی پیوندی عمیق دارد؛ به‌طوری که اعمال بدون ولایت آن‌ها ارزشی نخواهد داشت. چنان‌که امام سجاد (ع) به ابو حمزه ثمالی فرمود:

«... هرگاه کسی عمر نوح داشته باشد و در این مقام (میان رکن و مقام)، روزها روزه بگیرد و شب‌ها به عبادت بپردازد، اما بدون ولایت ما خدا را ملاقات کند، او را بهره‌ای نخواهد بود.» (۴) و- حج و بهره گیری سیاسی

رهبران و حاکمان اسلامی؛ اعم از عادل و غیر عادل، در طول تاریخ همواره از این فرصت بی‌نظیر به نفع خود استفاده سیاسی می‌کردند؛ از زمانی که پیامبر خدا (ص) با یاران محدودش در مکه حضور داشتند و تحت محاصره و شکنجه‌های شدید به

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۹۲

۲- مائده: ۶۷

۳- بلد: ۱؛ «قسم به این شهر مقدس؛ شهری که تو ساکن آن هستی.»

۴- بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۱۲۹؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۵۸

ص: ۴۳

سر می‌بردند، همواره در پی فرا رسیدن ایام حج بودند تا از این فرصت ارزشمند برای انتقال پیام الهی به مردم استفاده کنند. پیامبر گرامی (ص) از این مراسم عبادی- سیاسی چنان برای ترویج دین توحیدی و طرد شرک و کفر بهره می‌گرفت که مشرکین قریش درصدد برآمدند عده‌ای را در دروازه‌های ورودی شهر مکه مأمور کنند تا آن‌ها به کسانی که قصد شرکت در مراسم حج را کرده‌اند، بگویند: شخصی در این سرزمین هست و مطالب و آرمان‌هایی دارد که شما را سِحر می‌کند و شما در گوش خود پنبه بگذارید تا پیام او را نشنوید.

اما پیامبر و یارانش حداکثر بهره را می‌بردند تا پیام انقلاب اسلامی را به مردم برسانند و «پیمان عقبه» ثمره چنین تلاشی بود که مردمِ مدینه، در نتیجه همین رفت و آمدها با اسلام انس گرفتند و در همین راستا پیامبر اسلام بارها از همین کنگره حج برای گسترش اسلام ناب و نابودی شرک و کفر بیشترین استفاده را بردند. نمونه‌های بارز آن، «پیمان عقبه»، «جریان فتح مکه»، «تعیین امیر الحاج در سال نهم هجرت» و «خطبه‌های آن حضرت در حَجّة الوداع» است. چنان‌که پیامبر از همین موقعیت

ص: ۴۴

استفاده کرد و «مسأله رهبری و ولایت علی (ع)» را در میان آن جمعیت انبوه مطرح ساخت.

حضرت امیر نیز در زمان خلافت خود بارها از این فرصت استفاده کرده و از آنجاکه منصب «امیر الحاج» علاوه بر سرپرستی حجاج در امور دینی و ... بار سیاسی هم داشت، در سال ۳۷ (ه- .. ق.) هم از طرف حضرت امیر (ع) شخصی به نام عبدالله بن عباس و هم از طرف معاویه شخصی به نام یزید بن شجره رهاوی برای تصدّی این امور عازم شدند که کارشان به نزاع کشید و سرانجام بر شخص ثالثی به نام شیبهٔ بن عثمان توافق نمودند. (۱) در تاریخ اسلام، موارد مشابهی از این حرکت‌های سیاسی دیده می‌شود که گروهی برای اجرای سیاست‌های خویش از مراسم حج بهره می‌بردند؛ چنان‌که معاویه مسأله جانشینی یزید را در سفر حج مطرح کرد و منصور دوانیقی در سال ۱۳۶ (ه-. ق.) امیر الحاج شد و در همان مراسم، به نفع خود بیعت گرفت. همچنین حضرت ابوذر در زمان عثمان، یک سال به حج رفت و در کنار کعبه، ضمن نقل روایاتی از پیامبر (ص) درباره دوستی با عترتش، از وضع موجود انتقاد کرد (۲) و نیز عمل سید الشهدا (ع) در ایام حج و سخنرانی انقلابی آن حضرت در میان جمعیت، نمونه بارز استفاده سیاسی از حج است که حتی برای این منظور چند ماه در مکه توقف کرد تا موسم حج فرا رسد و مردم از سراسر عالم در این مکان جمع شوند و حضرت به تبلیغ بپردازد.

همچنان‌که آن حضرت در سال ۵۸ (ه-. ق.) دو سال قبل از مرگ معاویه در سرزمین منا در میان جمعیت هزار نفری، به انتقاد از معاویه پرداخت و فرمود:

«فَإِنَّ هَذَا الطَّاغِيَةَ قَدْ صَنَعَ بِنَا وَ بِشِيعَتِنَا، مَا عَلِمْتُمْ وَ رَأَيْتُمْ ...». (۳)

«همانا این طاغوت (معاویه)، برخوردهایی با ما و شیعیان ما کرد که همه شما می‌دانید و دیده‌اید و گواه‌بوده‌اید.»

۱- مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۰۱ به بعد.

۲- الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۹۶

۳- الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۹۶

ص: ۴۵

و در دنبال روایت، به نکته دیگر اشاره کرد که همان پیام‌رسانی باشد و فرمود:

«گفتارم را بشنوید و به خاطر بسپارید و وقتی که به محل سکونت خود برگشتید، پیام مرا به افرادی که مورد اطمینان شما هستند، ابلاغ نمایید ... من ترس آن را دارم که با این وضع، حق فرسوده گردد ...»

دیگر ائمه (علیهم السلام) نیز با حضور خود در ایام حج و تشکیل جلسات و ذکر احادیث، استفاده سیاسی می‌کردند؛ از جمله جریان امام سجاد (ع)، هشام بن عبد الملک و شعر فرزدق در مدح امام سجاد (ع) و ... می‌باشد.

شاید روایاتی که نقل شد که «حج نوعی جهاد است»، بیانگر بُعد سیاسی قضیه باشد؛ چنانکه امام صادق (ع) در این باره فرمود:

«هُوَ أَحَدُ الْجِهَادَيْنِ هُوَ جِهَادُ الضُّعَفَاءِ وَ نَحْنُ الضُّعَفَاء»؛ (۱) «حج، یکی از دو جهاد است و آن جهاد افراد ضعیف است و آن ضعفا ما هستیم.»

یعنی ما از ضعیفان هستیم و حکومت در دست ما نیست و نمی‌توانیم با کفر، مبارزه عملی نماییم. پس لا اقل به حج برویم و از آن موقعیت بهره برداری سیاسی و فرهنگی نماییم.

اطلاق جهاد بر حج نوعی وجه اشتراک میان آن دو را می‌طلبد تا نام «جهاد» بر «حج» اطلاق کرد؛ چنان‌که همراه ساختن آیات حج و جهاد (۲) در سوره مبارکه حج، به ما می‌فهماند که میان حج و جهاد، رابطه‌ای خاص وجود دارد و آن این‌که سرزمین حج بهترین مکان برای تجمّع متفکّران اسلامی است که موقف سیاسی و دفاعی خود را به بحث بگذارند و از نیروهای پراکنده، صف واحدی تشکیل دهند و از طریق انجام صحیح حج، آمادگی‌های لازم را کسب کنند و مانند سربازی که در میدان آموزش، تعلیم دیده، خود را در مقابله با دشمنان اسلام آماده سازند؛ از این رو، پیامبر گرامی اسلام در روایات متعدّد مجاهد و حاج را کنار هم قرار داده و برای آن دو، یک حکم نموده است؛ «مجاهد در راه خدا و حاجی و معتمر، میهمانان خدایند که اگر دعا کنند، دعایشان به اجابت می‌رسد.» (۳) و در روایات دیگر، نفقه‌ای

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۵۹

۲- از آیه ۲۵ تا ۳۷ مربوط به حج و از آن به بعد مربوط به جهاد می‌باشد.

۳- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۶۶

ص: ۴۶

که در راه حج مصرف شود را با نفقه‌ای که در راه جهاد مصرف می گردد، مقایسه کرد. (۱) پس همردیف بودن حج و جهاد در قرآن و روایات، بیانگر این حقیقت است که میان این دو فریضه الهی، وجوه مشترکی وجود دارد.

جمع‌بندی

از مجموع مباحث این فصل، به خوبی روشن شد شبهاتی که بعضی از مغرضان در مورد بُعد سیاسی حج مطرح کرده‌اند و آن را مخالف اسلام و قرآن دانسته‌اند، چیزی بی اساس، بلکه توأم با اغراض سیاسی بوده است؛ زیرا ثابت شد که بُعد سیاسی حج، نه تنها مخالف قرآن، اسلام و سنت نیست، بلکه عین قرآن و متابعت از اوامر خداوند و تأسّی از ابراهیم خلیل، حضرت رسول و سلف صالح است.

قرآن کریم می‌فرماید: اعلامی است از طرف خدا و رسولش به عموم مردم در روز حجّ اکبر که خدا و رسولش از مشرکین بیزارند. (۲) برائت از مشرکین، بر اساس این آیه مبارکه، حکمی قطعی و حتمی است و در همه زمان‌ها استمرار دارد و مخصوص موسم حج نیست، بلکه بیزاری و برائت از مشرکین تأسی از ابراهیم خلیل است. (۳) و باید مسلمانان به پیروی از ابراهیم (ع) فضای سراسر عالم را از محبت و عشق به ذات حق و نفرت و بغض نسبت به دشمنان خدا لبریز کنند و لحظه‌ای از این آهنگ توحیدی غافل نشوند. (۴)

امام خمینی (قدس سره)، احیاگر حج ابراهیمی، می‌فرماید:

«فریاد برائت ما، فریاد دردمندانه ملت‌هایی است که خنجر کفر و نفاق قلب آنان را دریده است. فریاد فقر و تهیدستی گرسنگان و محرومان و پابرهنه‌هاست، که حاصل عرق جبین و زحمات شبانه روزی آنان را زراندوزان و دزدان بین‌المللی به یغما برده‌اند. فریاد مظلومانه مردم لبنان و فلسطین و بوسنی و کشمیر و افغان و عراق ... است. فریاد همه مردمانی که دیگر تحمّل تفرعن آمریکا و حضور سلطه‌طلبانه آن را ندارند.» (۵)

۱- مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۲۰۰

۲- توبه: ۳

۳- انعام: ۷۸

۴- با استفاده از پیام امام خمینی ره.

۵- با استفاده از پیام امام خمینی ره.

ص: ۴۷

گویا آیه مبارکه، از سوره توبه، که خداوند در مقیاس افتخار و فضیلت فرمود: «آیا سیراب کردن حجاج و عمران مسجد الحرام را همانند عمل کسی قرار دادید که ایمان به خدا و روز قیامت دارد و در راه خدا جهاد کرده است؟! این دو، هیچ‌گاه در نزد خدا یکسان نیست و خداوند گروه ظالمان را هدایت نمی‌کند.» (۱) در عصر ما نازل شده است و بیانگر حال ماست؛ کعبه، متعلّق به عموم مسلمانان است و باید شیوه برگزاری حج متناسب با مصالح و منافع امت اسلامی و در جهت رشد و استقلال کشورهای اسلامی باشد. در مراسم حج و در کنار خانه خدا که مثابه و مأمن (۲) و مایه قوام جامعه بشری (۳) است. باید مشکلات مسلمانان و حکومت‌های اسلامی مطرح و برای حلّ آن گامی برداشته شود. چه دردناک است اگر بشنویم که در حج نباید به مسائل سیاسی و اجتماعی مسلمین پرداخت!

۴- بعد اجتماعی حج

حج یگانه فریضه‌ای است که خداوند برای ادای آن، همه مسلمانان را، از گوشه و کنار جهان، به یک نقطه معین و در «ایّام معلومات» فرا خواند؛ به‌طوری که اگر در غیر این مکان و زمان انجام گیرد، پذیرفته نخواهد شد. (۴) اگرچه در گذشته و امروز تلاش‌هایی شده و می‌شود تا حج را فریضه فردی قلمداد کنند، اما با توجه به آیات و روایات، فهمیده می‌شود که حج مرکز اجتماع مسلمانان است؛ زیرا اگر هدف، تنها انجام دادنِ مناسک و طواف گرد خانه خدا و ... بود، چرا جایز نباشد در تمام سال انجام گیرد؟ چه لزومی داشت که همه مردم مکلّف باشند در مقطع زمانی خاص، در یک نقطه جمع شوند و در آن ایام هم در اجتماعات یک روزه و یک شبه و سه روزه گرد هم آیند تا شاهد منافع خود باشند؛ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ (۵)؟ پس منافعی که مسلمانان باید شاهد آن باشند، منافعی است که با حیثیت تجمّع مردم و حالت اجتماع ارتباط پیدا می‌کند و حتی می‌شود گفت که اگر از این اجتماع، فایده عمومی به‌دست نیاید، مقصود حاصل نخواهد شد. (۶)

۱- توبه: ۱۹

۲- بقره: ۱۲۵

۳- مائده: ۹۷

۴- بقره: ۱۹۷

۵- حج: ۲۷ و ۲۸

۶- با استفاده از پیام مقام معظم رهبری، در تاریخ ۸/ ۳/ ۷۲

ص: ۴۸

«یکی از امتیازات مخصوص به حج این است که خطاب در آن، متوجّه عموم مردم است؛ «ای ابراهیم، در میان مردم، برای حج اعلام عمومی کن. (۱) برای خدا بر مردم است آهنگ خانه او کنند. همانا نخستین خانه‌ای که برای مردم قرار داده شده، سرزمین مکّه است. (۲) به‌خاطر بیاورید هنگامی را که خانه کعبه را محلّ بازگشت مردم قرار دادیم؛ (۳) خداوند کعبه را که خانه محترم است، وسیله‌ای برای اقامه امر مردم قرار داده است.» (۴) این‌گونه آیات و روایات، دلالت روشن بر «بُعد اجتماعی حج» دارد وگرنه اگر حج فریضه‌ای فردی بود، لازم نبود این همه روی کلمه «الناس» تکیه شود. همچنان که لازم نبود مردم از راه دور و نزدیک با هر وسیله ممکن، در زمان و مکان معین، گرد هم جمع شوند تا این فریضه الهی را با به‌طور جمعی انجام دهند. اگر ثمره و بهره حج فردی بود، چرا فرمود: «پس از همانجا که مردم کوچ می‌کنند، کوچ کنید» (۵) این آیه می‌رساند که حج مرکز اتحاد مسلمانان است و هیچ کس حق تکروی و دوری از اجتماع مردم را ندارد؛ زیرا که حج افزون بر این که فریضه‌ای فردی است، همچنین فریضه جمعی است و ثمره و منفعت آن، به تمامی مسلمانان برمی‌گردد.

با عنایت به عمومیت دعوتِ وَ أَذِّنْ فِی‌النَّاسِ بِالْحَجِّ و اطلاق «منافع» و تفسیر امام رضا (ع) مبنی بر این‌که منافع حج، افرادی را که در مراسم حج نبوده‌اند، در بر می‌گیرد. می‌شود ادعا کرد که قدر متیقّن از منافعی که بر مراسم با شکوه حج مترتب می‌شود، همان «منافع عمومی و اجتماعی» حج است.

همچنین قدر متیقّن از قِیاماً لِلنَّاسِ ... در آیه مبارکه جَعَلَ اللهُ الْکَعْبَةَ الْبَیْتَ الْحَرَامَ قِیاماً لِلنَّاسِ .... (۶) بعد اجتماعی آن است؛ زیرا با توجه به اطلاق کلمه «قِیاماً» و مناسبت آن با «لِلنَّاسِ» و با عنایت به معنای «قِیام» (۷) چنین برداشت می‌شود که کعبه و حج، سبب اصلاح امور دینی و دنیوی مردم (۸) و باعث رفع نابسامانی‌ها از جوامع مسلمین خواهد گردید؛ چرا که کعبه به عنوان ضامن جامعه بشری مطرح شده است و این به خاطر حرمت و جلالت و قداستی است که کعبه در نظر عموم مردم

۱- حج: ۲۷ و ۲۸

۲- آل عمران: ۹۶ و ۹۷

۳- بقره: ۱۲۵ و ۱۹۹

۴- مائده: ۹۷

۵- بقره: ۱۲۵ و ۱۹۹

۶- مائده: ۹۷

۷- معنای آن قبلًا گذشت.

۸- بحار الأنوار، ج ۸۶، ص ۶۵

ص: ۴۹

دارد؛ لذا کعبه موصوف به «بیت الحرام» شده است، چون محور فعالیت همگانی واقع می گردد.

از سوی دیگر، همان‌طور که هدف از ارسال رسل و انزال کتب، «قیام مردم به قسط» (۱) می‌باشد، بهترین وسیله تحقّق این هدف، مراسم باشکوه حج است و این یکی دیگر از منافع اجتماعی حج می‌باشد.

خلاصه این که، قوام جامعه بشری، اقامه عدل و قسط در میان مردم و اصلاح امور دینی و دنیوی به انجام حج است و این، در گرو برگزاری صحیح حج می‌باشد و نقطه مقابل آن، از هم پاشیدن جامعه‌های بشری و رواج ظلم و فساد امور دینی و دنیوی است که در گرو تعطیلی حج می‌باشد. از این رو، مولی علی (ع) در این باره فرمود: «حج خانه خدا را ترک نکنید که هلاک و نابود می‌شوید.» (۲) در حقیقت بقای اصل دین و در نتیجه بقای متدیّنین، بستگی به بقای کعبه دارد. «تا کعبه پابرجاست دین و مکتب هم پابرجاست.» (۳) الف) منافع و آثار اجتماعی حج

از آنجا که حج مرکز اجتماع و اتّحاد مسلمانان است، منافع و آثار اجتماعی فراوانی را به همراه دارد، که در ذیل به بعضی از آن‌ها اشاره می گردد:

* یکی از بارزترین منافع این اجتماع عظیم، ایجاد تفاهم، تحکیم برادری و رفع اختلافات دینی میان طبقات مسلمانان است. اگر از بررسی آیات و روایات (۴) به دست می‌آید که اسلام، دین اتّحاد و یک‌دستی است. بهترین و مناسب‌ترین زمان و مکان، برای تحقّق این هدف، موسم حج است. اگر به نماز جماعت سفارش و تأکید شده که اهالی هر محل، به کمک یکدیگر، امور زندگی جمعی خویش را اراده نمایند و اگر نماز جمعه مقرّر شده تا مردم شهرها گِرد هم آیند و در پرتو اجتماع و اتّحاد، امور خود را حل کنند، حج هم در هر سال، در زمان و مکانی خاص واجب شده تا مسلمانان از نقاط مختلف عالَم پیرامون خانه خدا جمع شوند و دست اتّحاد و

۱- حدید: ۲۵

۲- بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۱۹

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۱

۴- آیات ۱۰۳ آل عمران و ۴۶ انفال و ۱۰ حجرات و نظیر روایات: «الْمُؤْمِنَ أَخُ الْمُؤْمِنِ»، اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۵

ص: ۵۰

برادری به سوی یکدیگر دراز کنند و در پرتو آن، مشکلات همدیگر را حل نمایند.

حضرت امام خمینی (قدس سره) در این باره فرمودند: «از جمله وظایف، در این اجتماعِ عظیم، دعوت مردم و جوامع اسلامی به وحدت کلمه و رفع اختلافات میان طبقات مسلمین است. (۱) با اتکال به خدای بزرگ در این مواقف عظیمه، پیمان اتحاد و اتفاق در مقابل جنود شرک و شیطنت ببندید و از تفرّق و تنازع بپرهیزید؛ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ .... (۲)* پس یکی از آثار و منافع مهم اجتماعی حج، «وحدت کلمه» است که زائران بیت‌الله باید از راه دور و نزدیک بیایند و تحکیم برادری در فکر و عمل را ملاحظه و مشاهده نمایند که همه امّت اسلامی، یک خدا را می‌پرستند؛ امت یک پیامبرند. معتقد به یک کتابند. به طرف یک قبله می‌ایستند. دوش به دوش هم، بر گِرد یک محور می‌چرخند و همه یک هدف، یک مسیر و یک برنامه را دنبال می‌کنند. این چنین وحدتی، به‌طور قطع جمعیت‌ها را فشرده و متراکم و قلب‌ها را به هم نزدیک می‌کند و در نتیجه یک نیروی قوی تولید می‌کند که باعث عظمت و شکوه اسلام و مسلمین و ذلّت و خواری کفر خواهد شد؛ از این روی، نبیّ مکرّم اسلام در خطبه معروف «حَجّة الوداع» به همین نکته اشاره فرمودند:

«اهل ایمان با هم برادرند. خون‌های آن‌ها ارزش مساوی دارد. پیمان کوچکترین فردشان در حکم پیمان عموم مسلمین است. همه با هم در حکم یک دست و قدرت واحدی در برابر بیگانه‌اند.» (۳) احساس وحدت و یگانگی در ایّام حج، در حدّ اعلا وجود دارد؛ چرا که عالِم و جاهل، غنی و فقیر، رییس و مرئوس، کوچک و بزرگ، سیاه و سفید، همه با هم در دو قطعه لباس سفید می‌خروشند و می‌روند و می‌نشینند و می‌خورند و می‌خوابند.

خلاصه، افرادی که در همایش حج گِرد می‌آیند، هیچ اختلاف ریشه‌ای ندارند و رابطه‌ای که میان آن‌ها حکمفرماست، رابطه دین است که از هر رابطه دیگر، نظیر ملّیت، نژاد و رنگ، قوی‌تر و محکم‌تر است.

۱- حج در کلام و پیام امام خمینی، صص ۳۴ و ۳۷

۲- حج در کلام و پیام امام خمینی، صص ۳۴ و ۳۷

۳- تحف العقول، ص ۳۰

ص: ۵۱

* یکی دیگر از منافع اجتماعی حج، «مساوات واقعی اجتماعی» است که همه زائران، از حدّ اقل زندگی بهره‌مند بوده و یک نمونه از زندگی اقتصادی، بدون فاصله یا لا ـ اقل با فاصله کم، در هر سال یک بار، در عمل به نمایش گذارده می‌شود؛ به‌طوری که زندگی‌ها نزدیک به هم، لباس‌ها کاملًا یکسان، مکان‌ها و غذاها شبیه هم می‌باشد؛ چنانکه لغو امتیازات نژادی، رنگ، امتیازات شخصی؛ مانند ثروت و مقام، اصل و نسب، زیبایی و زشتی، شاهد گویای دیگری بر این مساوات است.

خداوند متعال در لغو امتیازاتی که قریش (۱) برای خود قائل شده بود، فرمود: «سپس از همانجا که مردم کوچ می‌کنند، کوچ کنید و از خداوند طلب آمرزش نمایید که خدا آمرزنده مهربان است.» (۲) همچنان که نبی مکرّم اسلام در خطبه حَجّةالوداع فرمود: «ای مردم! پروردگار همه شما یکی است و پدر همه شما یکی است؛ همه از آدم و آدم از خاک است؛ عرب را بر عجم فضیلت و برتری نیست، جز با ملاک تقوا.» (۳) این سلوک جمعی در حج، عدالت اجتماعی اسلام را در پی دارد که از مصادیق بارز آن، سیر کردن فقرا، دفع حقوق شرعی، پاک کردن اموال و ادای دین است؛ زیرا نخستین مرحله حج، تصفیه حساب مالی با خدا و مردم است و این نوعی توزیع ثروت اجتماعی است که مبتنی بر عدالت می‌باشد و از سوی دیگر، اگر تقسیم قربانی صحیح انجام گیرد، میلیون‌ها گرسنه سیر می‌شود و بدینوسیله میان نیازمند و بی نیاز، ارتباط برقرار می‌گردد؛ چنان‌که لباس احرام در یک رنگ، نوعی تعامل اجتماعی میان نیازمند و بی نیاز، حاکم و محکوم و رییس و مرئوس می‌باشد و به انسان‌ها می‌فهماند که ارزش حقیقی انسان، غیر از مال و مقام است.

* یکی دیگر از منافع اجتماعی حج، ایجاد مسؤولیت اجتماعی در فرد است؛ زیرا فرد در طواف پیرامون کعبه، سعی میان صفا و مروه، وقوف در عرفات و مشعر، بیتوته در منا ورمی جمرات، احساس می‌کند که جزئی از امّت‌اسلامی است که عمل، هدف، خدا، قبله و کتاب واحد دارد و در نتیجه، به فکر مسؤولیت اجتماعی می‌افتد.

۱- قریش بر این باور بودند که وقوف در عرفات، وظیفه کسانی است که از خارج مکه آمده‌اند، اما قریش و طوایف اطراف حرم و وابستگان آن‌ها خود را از این کار معاف می‌شمردند.

۲- بقره: ۱۹۹

۳- تحف العقول، ص ۳۰

ص: ۵۲

* دیگر از منافع اجتماعی، «امنیت اجتماعی» است که هیچ کس در ایام حج حق تعرّض به دیگران، حتی حیوانات را ندارد؛ چرا که خداوند متعال فرمود: «هرکس داخل آن شود، در امان است.» (۱) و «به یاد آور هنگامی را که خانه کعبه را مرجع و مرکز امن و امان برای مردم قرار دادیم.» (۲) وجود جامعه امن و مطمئن و به دور از هر گونه تجاوزی، از آرزوهای دیرین دانشمندان و مصلحان بوده و هست که سازمان‌ها و جوامع بین‌المللی، در تحقّق چنین آرزویی هستند، امّا تاکنون ره به جایی نبرده‌اند، ولی خداوند حکیم، بر اساس حکمت متعالیه‌اش قرن‌ها قبل، منطقه‌ای را در یک نقطه از زمین برای چنین هدفی بنیان نهاده است؛ به حدّی که شکار حیوانات و حتی کمک کردن شکارچی به واسطه نشان دادن آن با گوشه چشم هم ممنوع گردیده است؛ آن هم در منطقه‌ای که نا امن بود. انسان‌ها ربوده می‌شدند و همه جا غارت و کشتار بود (۳) و منطقه‌ای که ظلم و فساد و بحث و جدال در آن منع شده است. قرآن در این باره می‌فرماید: «کسانی که با احرام، حج را بر خود واجب کرده‌اند، باید از تمتّعات جنسی و انجام گناه و بحث و جدال اجتناب نمایند.» (۴) وجود چنین جامعه‌ای، از آغاز خلقت، مورد عنایت خداوند متعال بوده است، که شرط اساسی بقای هر جامعه، چنین نعمتی است تا انسان‌ها کلاس آن را در هر سال در این مکان بگذرانند و در سراسر جهان گسترش دهند. این تمرین و نمایش، اگرچه در مدّت کوتاهی است، اما هرچه هست، تمرینی برای شرکت‌کنندگان و اتمام حجتی برای جهانیان است و اگر محلّ تشکیل کنگره حج در نقطه امنی قرار داده شد، برای این است که سران و نمایندگان مسلمانان، آزادانه و با کمال اطمینان نسبت به یکدیگر و بدون هیچ تشویشی، منافع مسلمانان را در نظر گرفته و از همدیگر جهت رفع مشکلات یاری بجویند.

* از منافع دیگر اجتماعی حج، معارفه و آشنایی بین‌المللی مسلمانان جهان است که امام ششم، جعفربن محمد در بیان علل حج فرمود: «خداوند در حج

۱- آل عمران: ۹۷

۲- بقره: ۱۲۵

۳- عنکبوت: ۶۷

۴- بقره: ۱۹۷

ص: ۵۳

وسیله اجتماع مردم مشرق و مغرب را فراهم آورد تا همدیگر را بشناسند.» (۱) در سایه شناخت یکدیگر، زمینه تبادل آرا و افکار فراهم می‌شود و هر گروه، از هر دیاری که می‌آید، دستاوردهای علمی و پیشرفت‌های فرهنگی و اقتصادی خویش را به برادران دینی دیگر مناطق و کشورها انتقال می‌دهد و با این عمل، نردبان ترقی و تعالی را برای همدیگر فراهم می‌نماید و نقطه‌های قوّت و ضعف خویش را شناسایی می‌کنند و در صدد تقویت خویش بر می‌آیند.

* از آثار و منافع اجتماعی حج، تنظیم برخورد اجتماعی زن و مرد است؛ چرا که در ایام حج، آموخته می‌شود که در برخوردها مواظب یکدیگر باشند و به‌گونه‌ای ظاهر نشوند که هوس‌انگیز باشد، بلکه باید به دور از هرگونه آرایش و با لباس معمولی، در مقابل هم ظاهر گردند و حتّی باید از لذّت جنسی حلال هم صرف نظر کنند تا تمرین و آزمایشی در پهنه زندگی اجتماعی گردد؛ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ (۲) که مراد از «رفث» هرگونه لذّت جنسی در ایام احرام است. پس «عفّت اجتماعی» در موسم حج، تمرین داده می‌شود تا در غیر موسم حج برخوردهای زن و مرد بهبود یابد.

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۴

۲- بقره: ۱۹۷

ص: ۵۴

* «آموزش و تمرین نظم و انضباط اجتماعی» نیز از آثار اجتماعی حج است؛ و این‌که حج از آغاز تا انتها، از روی نظم و ترتیب خاصی انجام می‌گیرد؛ شروع آن در وقت معین و در مکان معین و با لباس و رمز مشخص و طواف، سعی، وقوف، رمی، هدی و ... باید بر اساس اندازه معین و نظم خاص انجام پذیرد تا بشر درسی از نظم و انضباط اجتماعی را بیاموزد و برای همیشه آن را در جامعه رعایت کند.

* و بالأخره، اجتماع عظیم حج، ارائه نمونه عملی جامعه اسلامی است که در سایه ایمان تشکیل گردیده و نمونه‌ای کوچک از اجتماع روح‌دار به نمایش گذاشته می‌شود که روابط اجتماعی مردم با یکدیگر تحت تأثیر ایمان و محبت واقع شده و در آن محیط معنوی خودخواهی و رفتار و گفتار ناپسند بسیار کم دیده می‌شود؛ محیطی آرام و با صفا که رعایت فضایل اخلاقی و حقوق اجتماعی به چشم می‌آید و این اجتماع در واقع، نمایشی از جامعه اسلامی است که دارای شکوه، عظمت، امنیت، عدالت، مساوات واقعی و نظم و انضباط اجتماعی می‌باشد که از امتیازات آن این است که هر سال این اجتماع تشکیل و در معرض عمومی گذاشته می‌شود. (۱) ب: منافع سلوک جمعی در حج

بی‌شک، حج از برنامه‌های سلوک جمعی و قضیه‌ای جهانی است و برای منطقه و گروه مخصوص و جغرافیای ویژه نیست؛ همان‌طور که خداوند متعال در خطاب به حضرت ابراهیم فرمود: «مردم را دعوت عمومی به حج کن تا پیاده و سواره بر مرکب‌های لاغر، از راه دور قصد خانه خدا کنند.» (۲) این سلوک جمعی، که از افراد مختلف جهان، با تفاوت در رنگ و پوست و زمان و مکان به وجود آمده، منافع زیادی را در بر دارد؛ نخست این‌که زمینه‌ساز یک دولت واحد جهانی است و خود این سلوک جمعی، دلیل بر این است که اسلام جهانی است. مسلمانان از قاره‌های مختلف جهان، با تفاوت‌های بسیار، در یک نقطه دور هم جمع می‌شوند و یک خدا و یک پیامبر و یک کتاب و یک قبله و یک

۱- با استفاده از کتاب حج در قرآن شهید بهشتی.

۲- حج: ۲۷

ص: ۵۵

هدف را دنبال می‌کنند و از یکرنگی و همفکری فهمیده می‌شود که تشکیل دولت واحد جهانی امکان دارد و در واقع، حج ارائه نمونه عملی این دولت واحد جهانی است.

از سوی دیگر، شکی نیست که سلوک جمعی، باعث تغییر اجتماعی ملموس می‌شود، اما از آنجا که سلوک جمعی در حج، از بالاترین درجه تعامل اجتماعی است، پس نتیجه این سلوک، در مرتبه برتر قرار دارد؛ چرا که:

اولًا: تغییر اجتماع آن مطلوب، ثابت، عمیق و ریشه‌دار خواهد بود.

ثانیاً: بعد از ادای مناسک حج، دو تغییر در انسان حاصل می‌شود؛ یکی تغییر روحی و تطهیر نفسی و دیگری تغییر اجتماعی.

ثالثاً: از آنجا که حج نقش خطیری در تغییر حیات روحی و اجتماعی دارد، بنابر این، حرمتی از حرمات الله است که هتك آن روا نیست و هرکس که برنامه‌های الهی را بزرگ بشمارد و احترام آن را حفظ کند، برای او نزد پروردگارش بهتر است. (۱) رابعاً: در این سلوك جمعی، مترقّی‌ترین شعار اجتماعی وجود دارد و آن شعاری است که اسلام به آن امر کرده و سنت پیامبر است و آن شعار برائت از مشرکین است که بهترین شعار برای احیای عدالت اجتماعی است؛ چرا که بزرگترین انحراف در دین اسلام، که باعث انواع شقاوت می‌شود، شرك به خداست و تردیدی نیست که وجود شرك در جوامع انسانی، مانعی بر سر راه «عدالت اجتماعی» است و اعلان برائت از مشرکین، سرآغاز تغییر اجتماعی انسان است تا اجتماع موحّد در همه سطوح، بر اساس احکام اسلام و عدالت اجتماعی، استوار گردد. (۲) ۵- بُعد اقتصادی حج

حج به جهت داشتن بُعد معنوی و عرفانی، ابعاد دیگر آن، به ویژه بُعد اقتصادی و مادی آن، مورد تردید واقع شده است؛ به‌طوری که گفته‌اند مگر ممکن است

۱- حج: ۳۰

۲- با استفاده از جزوه دکتر الأعرجی.

ص: ۵۶

چنین عبادت با معنویت، همراه با بُعد مادی و اقتصادی باشد، بلکه این مسائل را منافی با روح حج می‌دانسته‌اند و این خاصیت یک سو نگری به حج است؛ همچنان‌که این توهّم در زمان جاهلیت هم وجود داشته و خیال می‌کردند معامله و تجارت و کسب و کار در ایام حج، حرام و باعث بطلان آن می‌گردد. (۱) اما خداوند متعال برای مقابله با این طرز تفکّر، آیات متعددی را نازل نموده است که تعدادی از آن‌ها به شرح زیر است:

- لَیسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ أنْ تَبْتَغُوا فَضْلا مِنْ رَبِّکُمْ ....

«گناهی بر شما نیست که از فضل پروردگار خود (منافع اقتصادی در ایام حج) برخوردار شوید.» (۲) شکی نیست که مراد از «فضل» در آیه، فضل و بهره مادی است؛ زیرا مسائل معنوی، جای هیچ‌گونه تردیدی نبود تا بفرماید: لَیسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ ... همچنان که مراد از «ابتغاء»، ابتغای بعد از اتمام حج نیست؛ چراکه معامله و تجارت بعد از اعمال حج، جای بحث و گفتگو ندارد، بلکه آنجا که محلّ کلام بود، معامله و تجارت در هنگام عمل بود و آیه مبارکه هم در ردّ این نوع تفکّر، با صراحت تمام فرمود:

«هیچ‌گونه مانع و اشکالی وجود ندارد که مردم از فضل خدا بهره‌مند گردند، بلکه با توجه به معنای ابتغاء (۳) می‌توان در راه کسب آن اجتهاد و کوشش هم نمود و حتی با ملاحظه «مِنْ رَبِّکُم» می‌توان به آن رنگ عبادت داد تا از مصادیق بارز آیه رِجَالٌ لَا تُلْهِیهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللهِ ... (۴)

به شمار آید. منتهی باید مواظب بود که تجارت در خلال حج، «ابتغاء مِن فضل الله» باشد.

مؤید دیگر بر اطلاق «ابتغاء فضلًا مِن ربکم» بر امور مادی، نظایر این آیه در قرآن است که «ابتغاء فضل الله» بر امور مادی نیز اطلاق شده است؛ از جمله در سوره مبارکه جمعه فرمود:

هنگامی که نماز پایان گرفت، شما آزادید، در زمین پراکنده شوید و از فضل الهی طلب کنید. (۵)

۱- مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۵

۲- بقره: ۱۹۸

۳- «ابتغاء، فقد خصّ بالاجتهاد فی الطلب»، مفردات راغب.

۴- نور: ۳۷، «مردان الهی کسانی هستند که نه تجارت آن‌ها را از یاد خدا باز می‌دارد، نه خرید و فروش.»

۵- جمعه: ۱۰؛ آل عمران: ۱۷۴؛ نحل: ۱۴؛ اسراء: ۱۲

ص: ۵۷

فَإِذَا قُضِيَتْ الصَّلَاةُ فَانتَشِرُوا فِی الْأرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللهِ ....

از سوی دیگر، این‌گونه یک سو نگری به حج، در زمان ائمه (علیهم السلام) نیز برای یاران آن‌ها ایجاد سؤال کرد که آیا تجارت و بهره‌مندی مادی در ایام حج ضرری به حج نمی‌رساند. چنانکه شخصی مثل معاویه بن عمار، به امام صادق (ع) عرض کرد: مردی برای تجارت به طرف مکه حرکت می‌کند یا شتری دارد که کرایه می‌دهد، آیا حجش ناقص است یا کامل؟ حضرت پاسخ فرمودند: حجش کامل و تمام است. (۱)- از آیات دیگری که دلالت بر بُعد اقتصادی حج دارد، آیه شریفه ذیل می‌باشد: وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ ...* لِیَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَیَذْکُرُوا اسْمَ اللهِ ... (۲)

است. با توجه به تقابل دو جمله لِیَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ و یَذْکُرُوا اسْمَ اللهِ، برداشت می‌شود که حج، دو بُعد دارد؛ «عبادی» و «غیر عبادی» و به یقین یکی از مصادیق بارز منافع، همان منافع اقتصادی حج است که احتمالًا به دلیل اهمیت این بُعد یا جهت مقابله با تفکّر جاهلی، مقدّم بر بُعد معنوی حج ذکر شده است.

شاهد قطعی بر این‌که مراد از منافع، اقتصادی هم هست، تمسّک حضرت امام رضا (ع) به این آیه شریفه است که در ضمن بیان علل و فلسفه حج فرمود:

«منافع و آثار حج، تمام اهل زمین؛ از شرق و غرب و خشکی و دریا را فرا می‌گیرد، چه آنان که حج را به‌جا می‌آورند و چه آنان که به حج نمی‌روند. از این رو است که قرآن فرمود: لِیَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ». (۳)

- توجیه دیگری که می‌شود برای تقدّم بُعد «غیر عبادی» بر «عبادی» در این آیه مبارکه ذکر کرد، جنبه روانی قضیه است که برای جذب مردم عادی به سوی خانه خدا، ابتدا روی منافع مادّی تکیه نموده و به تعبیر مرحوم علّامه طباطبایی، از آنجاکه انسان به طور فطری، حبّ ذات دارد و به منافع خویش علاقمند است، در همان اول فرمود: لِیَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ. (۴)

- از جمله آیات دیگر، آیه دوم از سوره مبارکه مائده است که خداوند متعال خطاب به مؤمنان می‌فرماید: «احترام کسانی را که به خاطر معاش و معاد، قصد خانه

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۷۵

۲- حج: ۲۷ و ۲۸

۳- بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۳۲

۴- المیزان، ذیل آیه.

ص: ۵۸

خدا را کرده‌اند، نگه‌دارید.» (۱) یعنی زائران خانه خدا، انسان‌های محترمی هستند. بنابراین، حرمت آنان را حفظ کنید.

علاوه بر این‌که لسان این آیه لسان مدح است و نیز بُعد اقتصادی آن مقدم بر بُعد عبادی ذکر گردیده، از تقابل فَضْلا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَاناً، به خوبی استفاده می‌شود که مراد از منافع، نفع اقتصادی است.

- شاهد قرآنی دیگر بر اهمیت بُعد اقتصادی حج، آیه‌ای از سوره مبارکه قصص می‌باشد که خداوند تعالی، ضمن منّت نهادن بر مشرکان، روی دو نعمت تأکید می‌کند؛ «امنیت» و «مواهب اقتصادی»؛ «آیا ما حرم امنی در اختیار آن‌ها قرار ندادیم که محصولات هر شهر و دیاری به سوی آن آورده شود ولی اکثر آنها نمی‌دانند.»؛ ... أَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَماً آمِناً يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْء رِزْقاً مِنْ لَدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. (۲)

عنایت در کلمات «كُلِّ شَيْء» و «رِزْقاً مِنْ لَدُنَّا» و فعل «يُجْبَى» که دلالت بر استمرار دارد، اهمیت مطلب را دو چندان می‌کند. به علاوه، این دو نعمت، متعلق به زمانی بود که آنان مشرک بودند و خداوند به ایشان وعده می‌دهد: اگر آنان که در شهرها و آبادی‌ها زندگی می‌کنند، ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، برکات آسمان و زمین را برایشان می‌گشاید؛ (۳) وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَات مِنْ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ....

- شاهد قرآنی دیگر آیه ۲۸ از سوره توبه است. در این آیه می‌فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بدانید که مشرکین آلوده و ناپاک‌اند. بنابراین، پس از این سال نباید قدم به مسجد الحرام بگذارند و اگر از فقر می‌ترسید، به زودی خداوند شما را از فضل خویش- هرگاه بخواهد- بی‌نیاز می‌سازد. خداوند دانا و حکیم است.»

از آنجاکه مکیان به دنبال سود و تجارت بودند، ترسیدند که نکند به خاطر این منع، تجارت آنان از رونق بیفتد و وضع اقتصادیشان خراب شود، لذا خداوند در مقام

۱- مائده: ۲

۲- قصص: ۵۷

۳- اعراف: ۹۶

ص: ۵۹

دلجویی آن‌ها، وعده فرمود که به زودی شما را از فضل خویش بی‌نیاز می‌سازم.

همچنان که تاریخ گواهی می‌دهد، بزرگترین بازار، از جمله بازار معروف عکاظ، در موسم حج بر پا می‌گردید و احتمالًا سوره قریش (۱) را بتوان مؤید دیگر قرآنی بر این‌گونه بازار دانست.

- آیات مربوط به قربانی نیز دلیل قطعی دیگر بر بُعد اقتصادی حج است؛ زیرا یکی از اسرار قربانی، سیر کردن گرسنگان می‌باشد:

... فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ ... (۲)

فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ. (۳)

همچنان که پیامبر گرامی اسلام فرمود: «خداوند این قربانی‌ها را برای سیر کردن مساکین قرار داده است.» (۴) علاوه بر آیات، روایات، زیادی هم دلالت بر بُعد اقتصادی حج دارد؛ به‌طوری که در بعضی از احادیث معصومین (علیهم السلام)، یکی از علل و اسرار حج، بُعد اقتصادی آن بیان شده است.

امام صادق (ع) یکی از آثار حج را منافع اقتصادی شمرده است. (۵) امیر مؤمنان (ع) در نهج البلاغه می‌فرماید: «

وَ فَرَضَ عَلَيْكُمْ حَجَّ بَيْتِهِ الْحَرَامِ ... يُحْرِزُونَ الْاَرْبَاحَ فِي مَتْجَرِ عِبَادَتِهِ». (۶)

حضرت رسول نیز حج را عاملی برای ریشه کردن فقر در جوامع اسلامی خوانده، می‌فرماید:

«الْحَجُّ يَنْفِي الْفَقْرَ ...». (۷)

با توجه به مطالبی که گفته شد، اقتصاددانان کشورهای اسلامی می‌توانند از زمینه و فرصت حج استفاده نموده، با همفکری و همگامی، پایه محکمی را برای اقتصاد سالم اسلامی پی‌ریزی نمایند و با ارائه مظاهر رشد اقتصادی و نمونه‌های تولیدی در ایام حج، سبب رشد سطح تولید از نظر کمّی و کیفی و در نتیجه زمینه مشارکت‌های اقتصادی را ایجاد و شاهد شکوفایی آن در جوامع اسلامی باشند.

۱- لِإِيلَافِ قُرَيْش* إِيلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ.

۲- حج: ۳۶

۳- حج: ۲۸

۴- بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۲۹۶

۵- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۳

۶- نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۴۵

۷- بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۶۲

ص: ۶۰

بدیهی است، یکی از راه‌های تحقّق این هدف، برپایی نمایشگاه بین‌المللی فراورده‌های اقتصادی مسلمانان جهان در کنار حرمین شریفن است که موجب رشد مبادلات تجاری میان کشورهای اسلامی نیز خواهد شد؛ همچنانکه نبی مکرّم اسلام (ص) وقتی به مدینه هجرت کردند، بازاری را در کنار مسجد تأسیس نموده، دستور دادند مسلمانان از این بازار خرید و فروش نمایند و بکوشند کالاهای مورد نیاز را، خودشان تولید و در این بازار به معرض نمایش بگذارند. (۱) لیکن با کمال تأسف امروزه در این اماکن مقدس، تولیدات بیگانگان و دشمنان اسلام به معرض نمایش گذاشته می‌شود و سود و منافع آن به جیب اجانب می‌رود و گاهی بر ضدّ مسلمانان به‌کار گرفته می‌شود.

پی‌نوشت‌ها:

۱- محمد خاتم پیامبران، مقاله حضرت آیت الله حسین نوری.

ص: ۶۱

ص: ۶۲

ص: ۶۳

ص: ۶۴

ص: ۶۵

اسرار مناسک حج

عبدالهادی مسعودی

مطالب زیر، برگردان از مقالات پژوهشی آقای فارس حسون کریم با نام «علل الحج فی کتب الشیخ الصدوق» است که در «میقات الحج» نشر یافته است. سپس به وسیله فاضل توانمند حجت الاسلام والمسلمین آقای عبدالهادی مسعودی ترجمه و سامان یافته و اکنون پنجمین و آخرین بخش آن از نظر شما می‌گذرد:

چرا مشعر الحرام «موقف» شد، نه «حرم»؟

۱. سعد بن عبدالله، از محمّد بن الحسن الهمدانی نقل کرده که وی می‌گوید: از ذالنون مصری پرسیدم: ای ابا الفیض، چرا مشعر موقف قرار داده شد و حرم نشد؟

او گفت: کسی که همین مطلب را از حضرت امام صادق (ع) پرسید و پاسخ شنید، به من این گونه گفت:

امام صادق (ع) فرمودند: زیرا کعبه بیت‌الله و حرم حجاب آن و مشعر درِ آن است. پس، هرگاه زائران قصد بیت می‌کنند، مقابلِ درِ آن، توقّف میکنند تا به ایشان اذن داده شود و به داخل فرا خوانده شوند. سپس آنها را در حجاب دوّم؛ یعنی مزدلفه متوقّف می‌کنند و وقتی به طولانی شدن تضرّع ایشان توجّه شد، فرمان

ص: ۶۶

می‌رسد قربانیهای خویش را نزدیک بیاورند. پس از آنکه قربانی‌ها را نزدیک آوردند و اعمالی که موجب میشود از احرام بیرون آیند را انجام دادند و از گناهانی که بین ایشان و خالقشان حجاب شده بود پاک گردیدند، به آنها امر می‌شود که با طهارت بیت را زیارت کنند.

راوی گفت: پرسیدم: چرا در ایّام تشریق روزه گرفتن مکروه است؟

حضرت فرمودند: زیرا حاجی‌ها زائر خدا و میهمانان او هستند و برای میهمان شایسته نیست نزد میزبان و کسی که او به زیارتش رفته، صائم و روزهدار باشد.

عرض کردم: این که شخص به پرده کعبه چنگ زده و به آن می‌چسبد چه معنایی دارد؟

حضرت فرمود: مَثَل این شخص مَثَل کسی است که میان او و دیگری جنایتی واقع شده، پس جانی چنگ زده و به جامه مجنیّ علیه می‌چسبد و از او می‌خواهد که جرم و گناهانش را ببخشد.

دلیل اینکه تا چهار ماه برای حاجی گناه نوشته نمی‌شود؟

۲. حسین بن خالد گوید: از حضرت صادق (ع) پرسید: چگونه است که برای حاجی‌ها تا چهار ماه گناه نوشته نمی‌شود؟

حضرت فرمودند: زیرا خداوند تبارک وتعالی اشهر حُرُم را، که چهار ماه است، برای مشرکان مباح و آنها را در این چهار ماه در توسعه و آزادی مطلق قرار داد؛ چنانکه در قرآن کریم می‌فرماید: فَسِیحُوا فِی الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ؛ «پس ای مشرکان، سیر کنید در زمین و از ترس تعرّض مسلمانان درامان باشید، به مدّت چهار ماه.»

بنابراین، حق‌تعالی تا چهار ماه پس از مراسم حج، گناه کسانی را که بیت‌الله را زیارت کرده‌اند، می‌بخشد.

چگونگی خروج پیامبرخدا (ص) از مشعر، بر خلاف اهل جاهلیت.

۳. حضرت صادق (ع)، در پاسخ پرسشی که معاویه بن عمّار آن جناب کرد، فرمودند: اهل جاهلیّت، وقتی می‌خواستند از مشعر خارج شوند، صبر می‌کردند تا

ص: ۶۷

خورشید طلوع کند، پس می گفتند: ثبیر طلوع کرد و تابید (و مقصودشان از «ثبیر» خورشید بود) تا ما مکان خود را تغییر دهیم (یعنی از مشعر بیرون بیاییم).

آنها وقتی از مشعر خارج می‌شدند، اسب ها و شتران را سریع می‌تاختند، ولی پیامبر (ص) بر خلاف آنها با آرامی و سنگینی و با ذکر خدا و استغفار، از مشعر بیرون می‌رفتند و پیوسته زبانشان حرکت می کرد.

از چه رو بر کسی که در بیرون حرم مرتکب جرم شود و بر حرم پناه آورد، حد جاری نمیکنند؟

۴. حفص بن بختری گفت: از حضرت صادق (ع) پرسیدم: مردی در غیر حرم جنایت کرده سپس به حرم پناهنده می شود، آیا بر او حدّ جاری می کنند؟

امام (ع) فرمودند: خیر، ولی طعام و آب به او نداده و با وی سخن نگویند و خرید و فروش نکنند. وقتی چنین کردند امید است که از حرم بیرون آید، آنگاه بر وی حدّ جاری کنند و اگر در حرم مرتکب جنایت شد. حدّ بر وی جاری می کنند زیرا وی احترام حرم را رعایت نکرده است.

۵. معاویه بن عمّار گوید: از امام صادق (ع) درباره مردی پرسیدم که فردی را در حِلّ (بیرون حرم) کشته، سپس وارد حرم شده است. حضرت فرمود: او را نمی کشند و غذا و آبش نمی‌دهند. با او داد و ستد نمی کنند و پناهش نمی‌دهند، تا از حرم بیرون آید، آنگاه حدّ بر او جاری می‌شود. گفتم: درباره مردی که در حرم مرتکب قتل و دزدی شود، چه می گویید؟ فرمود: درحرم با ذلّت بر او حدّ جاری می‌شود؛ چرا که او حرمتی برای حرم ندیده با آنکه خداوند فرموده است: «هرکس به شما تعدّی کرد، به او همانگونه تعدّی کنید که او به شما تعدّی کرده است»؟ فرمود: این آن‌جاست که در حرم باشد. در قرآن آمده است: «هیچ تجاوزی نیست مگر بر ستمکاران».

۶. حلبی گوید از امام صادق (ع) در باره کلام خدای متعال پرسیدم که وَمَن دَخَلَهُ كَانَ ءَامِنًا ... حضرت فرمود: هرگاه بنده‌ای در غیر حرم جنایتی مرتکب شود،

ص: ۶۸

سپس به حرم بگریزد، کسی نمی‌تواند او را در حرم دستگیر کند، لیکن از خرید و فروش در بازار ممنوع می‌شود. به او خوراک و آب نمی‌دهند و با وی حرف نمی‌زنند؛ زیرا در این صورت، امید بیرون آمدن و دستگیری او می‌رود. اما هر گاه در حرم جنایتی مرتکب شد در همانجا بر او حدّ جاری می‌شود؛ زیرا او حرمت حرم را نگه نداشته است.

چرا بر محرم، در صورت اضطرار، خوردن صید جایز است و چگونه است که روایت، خوردن میته را بر وی تجویز میکند؟

۷. عمرکی، از علی بن جعفر نقل میکند که گفت: از برادرم موسی بن جعفر پرسیدم: آیا هرگاه محرم مضطرّ شد، از صید و میته بخورد؟ البته معتقدم که حق‌تعالی صید را برای مظطرّ حرام و میته را حلال کرده است؟

حضرت فرمودند: از صید بخورد و فدیه و کفّاره‌اش را بدهد؛ چه آنکه در این صورت از مال خود خورده است.

۸. ابو ایّوب گوید: از حضرت صادق (ع) پرسیدم: مردی محرم است و مضطر به خوردن صید یا میته شده است، از کدام آنها بخورد؟

حضرت فرمودند: از صید بخورد.

ص: ۶۹

گفتم: صید را خداوند بر محرم حرام کرده ولی میته را در صورت اضطرار حلال قرار داده است، چرا از صید بخورد نه از میته؟ حضرت فرمودند: از صید بخورد و کفّارهاش را بدهد که در این صورت از مال خود خورده است.

۹. منصور بن حازم گوید: از حضرت صادق (ع) پرسیدم: مُحرمی مضطر به خوردن از صید یا میته‌گردیده، از کدام یک بخورد؟ حضرت فرمودند: از صید.

پرسیدم: مگر خداوند متعال میته را برای مضطرّ حلال کرده؟

فرمودند: آری، ولی فدیه و کفّاره صید را بدهد. مگر نمی‌دانی که اگر صید را بخورد و بر عهده‌اش کفاره بیاید، در حقیقت از مال خود خورده است، نه از صید.

همچنین در روایتی آمده است که وی از میته بخورد؛ زیرا میته برای مضطرّ حلال است ولی صید برای او حلال نیست.

چرا مقیم شدن در مکه کراهت دارد؟

۱۰. ابو الصّباح کنانی گوید: از حضرت صادق (ع) در باره این کلام خدای تعالی پرسیدم که فرمود: وَمَنْ يُرِدْ فيهِ بِإِلْحادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذابٍ أَليم؛ «و کسی که در آن‌جا اراده الحاد و تعدّی نماید و به خلق ظلم و ستم کند، عذاب دردناک به او می‌چشانیم»؟ حضرت فرمودند: من هر ظلمی راکه شخص در مکّه به نفس خویش کند؛ همچون سرقت یا ستم کردن به شخص دیگر، الحاد می‌دانم. از همین رو است که از سکونت و اقامت در حرم نهی شده است.

۱۱. احمد بن محمّد سیاری گوید: جماعتی از اصحاب از امام صادق (ع) روایت کرده‌اند که آن حضرت اقامت در مکه را نمیپسندید و این به خاطر آن بود که پیامبر (ص) را از این شهر بیرون کردند. کسی که مقیم مکّه شود، سنگدل می‌گردد ...

ص: ۷۰

۲. محمّـد بن جمهور (مرفوعاً) از امام صادق (ع) نقل کرده که آن حضـرت فرمودنـد: هر گاه یکی از شـما اعمال حجّ خود را به جا آورد، مرکبش را سوار شده، بی‌درنگ به اهلش محلق گردد؛ زیرا اقامت در مکّه، موجب قساوت قلب می‌باشد.

۱۳. محمّد بن مسلم از حضرت ابو جعفر (ع) نقل کرده که آن جناب فرمودند: سزاوار و شایسته نیست که شخص یک سال در مکّه مقیم شود.

راوی گوید: پرسیدم: پس چه کند؟

فرمودند: به مکان دیگر منتقل شود.

آنگاه فرمودند: و سزاوار نیست که انسان خانه‌اش را بلندتر از کعبه بسازد.

۱۴. امـام صادق (ع) فرمود: دوست نـدارم کسـی یک سال در مکه مقیم شود و کراهت دارد همسایه شـدن با مکه و افزود: زیرا این کار قساوت قلب می‌آورد.

چرا نشستن در مسجد الحرام؛ به طوری که دست را در زانو حلقه کند، مکروه است؟

۱۵. حمّاد بن عثمان گوید: حضـرت صادق (ع) را دیدم که از نشسـتن به حالت احتباء (هنگام نشستن، دست را در زانو حلقه کردن) کراهت داشتند و می فرمودند:

احتباء در مسجدالحرام مکروه است؛ زیرا تعظیم و بزرگداشت کعبه ایجاب میکند که این کار ترک شود.

و علت کراهت احتباء، فقط تعظیم و بزرگداشت کعبه است.

از چه رو سواره حج گزاردن، افضل و برتر از انجام حج با پای پیاده است؟

۱۷. رفاعه بن موسی النّخاس گوید: از حضرت صادق (ع) سؤال شد: آیا حج سواره افضل است یا پیاده؟

حضرت فرمودند: حجّ سواره افضل است؛ زیرا پیامبر (ص) سواره حجّ بهجا آوردند.

۱۸. سیف بن تمّار گوید: محضر مبارک امام صادق (ع) عرض کردم: ما پیاده

ص: ۷۱

به‌حجّ می‌رویم و خبری از شما به گوش ما رسیده، میخواهم رأی مبارک خود را بفرمایید؟

حضرت فرمودند: مردم، هم سواره و هم پیاده به حجّ می‌روند.

گفتم: پرسش من این نیست.

حضرت فرمودند: پس، از چه چیز میپرسی؟

گفتم: از اینکه از پیاده و سواره، کدام یک نزد شما محبوب‌تر است که ما همان را انجام دهیم؟

حضرت فرمودند: اگر سواره به حجّ روید، نزد من مطلوب‌تر است؛ زیرا سواره رفتن، شما را در عبادت و دعا تقویت می‌کند.

۱۹. ابو بصیر گوید: از حضرت صادق (ع) پرسیدم: فضیلت پیاده به حج رفتن بیشتر است یا سواره رفتن؟

فرمودند: اگر شخص توانگر است و به این جهت که نفقه و هزینه کمتری صرف کند، پیاده به حج می‌رود، البته سواره رفتن در حقّ وی افضل است.

۲۰. سلیمان گوید: به حضرت صادق (ع) گفتم: می‌خواهیم پیاده به مکّه رویم، آیا این کار را انجام دهیم؟

حضرت فرمودند: پیاده نروید، بلکه سواره حج بگزارید.

گفتم: خدا حالتان را خوش دارد. از حضرت امام حسن بن علی به ما رسیده که ایشان پیاده حج میگزاردند.

حضرت فرمودند: حسن بن علی حج میگزارد و مرکب‌ها از جلو آن جناب حرکت می‌کردند.

چرا مستحب است در منا و در روزهای تشریق، بعد از پانزده نماز تکبیر گفته شود و در شهرها به دنبال ده نماز؟

۲۱. علی بن اسماعیل، از حمّاد بن عیسی، از حریز و او از زراره نقل کرده که گفت: به حضرت ابو جعفر عرض کردم: تکبیر در ایام تشریق، دنبال هر نماز باید

ص: ۷۲

گفته شود؟

حضرت فرمودند: در منا مستحب است دنبال پانزده نماز تکبیر بگویند؛ یعنی: از نماز ظهر روز دهم تا نماز صبح روز سیزدهم.

سپس فرمودند: در این تکبیر میگویی: «اللَّهُ أَکْبَرُ، اللَّهُ أَکْبَرُ، اللَّهُ أَکْبَرُ، اللَّهُ أَکْبَرُ عَلَی مَا هَدَانَا، اللَّهُ أَکْبَرُ عَلَی مَا رَزَقَنَا مِنْ بَهِیمَةِ الْأَنْعَامِ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَی مَا أَبْلَانَا»

و در دیگر شهرها، این تکبیر را مستحب است به دنبال ده نماز بگویند؛ یعنی بعد از نماز ظهر روز دهم تا بعد از نماز صبح روز دوازدهم.

و سرّ این (که در منا بعد از پانزده نماز و در شهرهای دیگر بعد از ده نماز تکبیر می گویند)، آن است که: مردم وقتی در کوچ اوّل، که روز دوازدهم است، از منا، کوچ کرده و به شهرهای خود رفتند، دیگر به دنبال نمازهایشان تکبیر نمی گویند. پس تکبیر در شهرها، بعد از ده نماز قطع می‌شود، ولی حاضران در منا، تا زمانی که در منا هستند؛ یعنی تا روز سیزدهم، که نفر و کوچ دوّم در این روز صورت می گیرد، تکبیر می گویند.

۲۲. ابان بن تغلب گوید: پس از آنکه حَجّاج کعبه را خراب کرد، مردم خاک‌آن را میان خود تقسیم نمودند و آن مکان را با زمین یکسان ساختند. بعد که خواستند از نو بنا کنند، ماری از زمین بیرون آمد و از کار آنان جلوگیری کرد، به‌طوری که مردم از وحشت گریخته، نزد حَجّاج رفتند و واقعه را برای او بازگفتند. وی ترسید که از بنا و ساختن کعبه ممنوعگردد، ناگزیر بالای منبر رفت و مردم را فرا خواند و گفت:

خدا رحمت کند بنده‌ای را که بداند چاره آنچه ما به آن مبتلا شده‌ایم چیست و ما را از آن آگاه کند.

ابان می گوید: پیرمردی از جا برخاست و گفت: اگر چاره این کار نزد کسی باشد، او همان کسی است که دیدم به سوی کعبه آمد و اندازه آن را گرفت و رفت.

حجّاج پرسید: او کیست؟

ص: ۷۳

پیرمرد گفت: او حضرت علی بن الحسین است.

حَجّاج گفت: او معدن و مرکز اصل این معنا است. پس کسی را محضر مبارکش فرستاد و از آن حضرت خواست که در مجلس وی حاضر شود. حضرت به مجلس حجّاج آمدند و نشستند، حجّاج واقعه را برای آن جناب بیان کرد و گفت: حق‌تعالی وی را از ساختن کعبه منع نموده است.

علی بن الحسین فرمودند: ای حَجّاج، تو بنایی را که جناب ابراهیم و اسماعیل ساخته بودند، منهدم کردی و خاک هایش را در جاده ریخته و سپس آنها را غارت کردی. گویا پنداشتی آنها میراث تو هستند. اکنون وظیفه تو آن است که به منبر رفته، به مردم بگویی: هیچ از خاک کعبه نگه ندارد، بلکه آنچه نزدشان هست را برگردانند.

راوی می‌گوید: حجّاج فرمان امام (ع) را اجرا کرد و مردم را سوگند داد که از خاک کعبه هیچ نگه ندارند، بلکه آنچه نزدشان هست را برگردانند. مردم چنین کردند. حجّاج وقتی دید تمام خاک‌ها در یک جا جمع شد، محضر حضرت علی بن الحسین رفت و حضرت اساس و پایه بیت را نهاد و سپس فرمان داد: آن را حفر کنند. راوی میگوید: مار از ایشان گریخت و غایب شد و آنان پایه بیت را گود کردند تا به جایگاه ستون‌ها رسیدند. حضرت علی بن الحسین به آنان فرمود: دور شوید. آنان دور شدند و حضرت نزدیک آمد و با جامه مبارکش خود روی جایگاه ستونها را پوشانده و سپس گریست. آنگاه با دست خود خاک روی آنها ریخت و بدین وسیله آن ها را پوشاندند. بعد کارگران را به حضور خواند، فرمودند:

ساختمان را بنا کنید. آنها بنا را ساختند و وقتی دیوارها بالا آمد، فرمان داد: که خاک‌ها را در داخل بنا بریزند؛ از این رو بیت مرتفع و بلند گردید، به طوری که باید به وسیله پلکان به داخل آن رفت.

ص: ۷۴

چرا قریش کعبه را منهدم کردند

«عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ إِنَّمَا هَدَمَتْ قُرَیْشٌ الْکَعْبَهَ لأَنَّ السَّیْلَ کَانَ یَأْتِیهِمْ مِنْ أَعْلَی مَکَّهَ فَیَدْخُلُهَا فَانْصَدَعَتْ».

۲۳. ابن ابی عمیر، از کسی که در نزد او، از حضرت صادق (ع) یاد کرده نقل می‌کند که گفت: قریش به این جهت کعبه را منهدم کردند که سیل غالباً از بالای مکّه می‌آمد و چون کعبه در پایین قرار داشت، داخلکعبه می‌شد و آن را می‌شکافت و خراب می‌کرد. بنابر این، قریش تصمیم گرفتند آن را بگونهای بسازند که از این خطر مصون بماند.

از چه رو که پیامبر خدا (ص) در تمام حجها مسیر خود را از مئذمین انتخاب کرده، آنجا فرود میآمدند و قضای حاجت میکردند و چرا مستحب است از باب بنی‌شیبه وارد مسجد الحرام شوند و چگونه است گفتن تکبیر، فشار و سختی را برطرف می‌کند و چرا تراشیدن سر بر حاجی صَروره واجب است و بالاخره چرا گام نهادن صروره بر سرزمین مشعرالحرام مستحب است؟

۲۴. به حضرت جعفر بن محمّد عرض کردم: پیامبرخدا (ص) چند حج به جا آوردند؟ حضرت فرمودند: پیامبر (ص) بیست حج پنهانی گزارد و در هر یک از آنها از مئذمین عبور نمودند و در آن‌جا فرود آمده قضای حاجت کردند.

پرسیدم: چرا در آن‌جا فرود آمدند و ...؟

حضرت فرمودند: زیرا آنجا اوّلین مکانی بود که در آن بُت‌ها پرستیده شدند و نیز سنگی که بُت هبل را از آن تراشیدند، از آن‌جا آورده بودند. (بت هبل همان بتی است که علی (ع) وقتی روی دوش حضرت رسول (ص) قرار گرفتند، آن را از بام کعبه به زیر انداختند و پیامبر (ص) امر کردند که در آستانه در بنی شیبه دفنش کنند؛ از این رو، دخول به مسجدالحرام از این در سنّت گردید تا بدین ترتیب این بت در عمل پایمال زائران بیت‌الله قرار گیرد).

سلیمان می‌گوید: عرض کردم: سرّ این که تکبیر گفتن زائران در هنگام وارد

ص: ۷۵

شدن به مسجد، از در بنی شیبه، از فشار و سختی جمعیّت می‌کاهد چیست؟

حضرت فرمودند: سرّش این است که وقتی بنده‌ای می‌گوید: الله اکبر، معنایش این است که: خدا بزرگتر است از اینکه همچون بت‌های تراشیده شده یا خدایان دروغین باشد و چون ابلیس با دستیاران و یارانش در همین موضع (در بنی‌شیبه) راه را بر حاجیان و زائران تنگ و سخت می‌کنند وقتی صدای تکبیر واردین را می‌شنوند، از وحشت و ترس، همگی آن‌جا را ترک کرده، میگریزند وفرشتگان نیز آنها را تعقیب کرده تا جایی که آنها در رود نیل می‌افتند.

گفتم: چرا بر صَروره مستحب است داخل کعبه شود، نه آنانکه پیشترا به حج آمدهاند؟

حضرت فرمودند: زیرا صروره را دعوت کرده‌اند که به قصد بیت‌الله به آنجا رود و وی این واجب را ادا می‌کند، پس لازم است داخل بیتی شود که وی را به سوی آن خوانده‌اند تا در آنجا اکرام شود.

عرضکردم: چرا تراشیدن سر تنها بر صَروره واجب است نه آنانکه پیشتر نیز حج گزارده‌اند؟

امام (ع) فرمودند: به خاطر اینکه وی با تراشیدن سر نشان گذارده می‌شود و معلوم می‌گردد که وی در امان می‌باشد و شاهد بر این گفتار، فرموده حق‌تعالی است که می‌فرماید:

لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِینَ مُحَلِّقِینَ رُؤُسَکُمْ وَ مُقَصِّرِینَ لا تَخافُونَ «البته شما مؤمنان، اگر خدا بخواهد، داخل مسجدالحرام می‌شوید، در حالیکه در امانید، سرهایتان را تراشیده، بدون ترس و هراس، ناخنهایتان را کوتاه نمودهاید».

گفتم: قدم نهادن بر زمین مشعر به وسیله صروره مستحب است؟

فرمودند: تا بدین ترتیب مستحق شود قدم به وسط بهشت نهد.

ص: ۷۶

چرا ایام توقف حاجی‌ها در منا سه روز است

۲۵. راوی از امام صادق (ع) نقل می کند که حضرت فرمودند: آیا می‌دانی چرا ایام توقّف حاجی‌ها در منا سه روز است؟

گفتم: فدایت شوم، به چه دلیل است؟

فرمودند: کسیکه برههای از این زمان (سه روز منا) و اندکی از آن را درک کند، تمام حجّ را درک کرده است.

وی این روایت را در نوادر خود اخراج و ضبط کرده است، ولی آنچه من به آن فتوی داده و در این معنا به آن اعتماد نموده‌ام، روایتی است که شیخ ما محمّدبن حسن بن احمد بن ولید نقل کرده است.

ایشان فرموده‌اند: محمّد بن حسن صفّار، از یعقوب بن یزید، از محمّد بن ابی‌عمیر، از جمیل بن درّاج، از حضرت ابی عبدالله (ع) نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

کسیکه روز قربانی (روز دهم) پیش از زوال آفتاب مشعرالحرام را درک کند، حج را درک کرده و کسیکه روز عرفه (روز نهم ذیحجه‌الحرام) پیش از زوال،

ص: ۷۷

آفتاب مشعرالحرام را درک نماید، متعه و عمره را درک کرده است.

چرا شخص هنگامی که تصمیم دارد احرام بپوشد، جایز نیست روغنی که در آن مشک یا عنبر است را به خود بمالد؟

۲۶. عبیدالله بن علی حلبی، از حضرت صادق (ع) نقل کرده که آن حضرت فرمودند: هنگامی که می‌خواهی محرم شوی، روغنی که در آن مشک یا عنبر هست را به خود نمال؛ زیرا بوی آن بعد از احرام باقی می‌ماند ولی روغنی که چنین نیست را می‌توانی استعمال کنی و وقتی محرم شدی روغن بر تو حرام می‌شود تا زمانی که از احرام درآیی و مُحلّ شوی.

چرا صید پرنده اهلی، هنگامی که داخل حرم شود، جایز نیست؟

۲۷. معاویه بن عمّار، از حضرت صادق (ع)، نقل می کند که از امام (ع) سؤال شد: پرنده اهلی هرگاه داخل حرم شد، حکمش چیست؟

حضرت فرمودند: نباید آن را بگیرید؛ زیرا خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: ومن دخله کان آمناً؛ «هر موجودی که داخل حرم شود در امان است».

به چه علت پیامبر (ص) به عباس اذن دادند شب‌هایی را که باید در منا باشند، وی در مکه بماند؟

۲۸. مالک بن اعین از ابی‌جعفر (ع) نقل کرده که آن حضرت فرمودند: عباس از پیامبرخدا (ص) اذن خواستند شب‌هایی را که باید در منا باشند، وی در مکّه بماند، حضرت به او اذن دادند، تا آن‌که وی به حاجی‌ها آب دهد.

از چه رو امیرمؤمنان (ع) بعد از هجرت از مکه تا زمان رحلتش، در مکه معظمه، شب را صبح نکردند؟!

۲۹. جعفر بن عقبه، از ابی الحسن (ع) نقل کرده که آن حضرت فرمودند: علی (ع) پس از هجرت، از مکه تا زمانی که از دنیا رفتند، در مکّه شب را به صبح نرسانده و در آن بیتوته نکردند.

راوی گوید: به امام (ع) عرض کردم: سرّ آن چه بود؟

ص: ۷۸

حضرت فرمودند: امیر مؤمنان (ع) کراهت داشتند در سرزمینی که پیامبرخدا (ص) از آن هجرت کرده، بیتوتهکنند. لذا نماز عصر خود را در مکّه می‌خواندند و از آن‌جا خارج می‌شدند و شب را در غیر آن سرزمین به صبح می‌رساندند.

چرا بر محرم جایز نیست، بدون جهت سایبان بر سر قرار دهد؟!

۳۰. عبدالله بن مغیره گوید: از حضرت ابو الحسن اوّل (ع) پرسیدم: در حالی که مُحرم هستم، سایبان بر سر خود قرار بدهم؟

حضرت فرمودند: خیر.

پرسیدم: می‌توانم از سایبان استفاده کنم و کفّاره بدهم؟

فرمودند: خیر.

پرسیدم: اگر بیمار شوم چطور؟

فرمودند: در این صورت، کفّاره بده و از سایبان استفاده کن. سپس حضرت افزودند: مگر نمی‌دانی پیامبر خدا (ص) فرمودند: هیچ حاجی نیست که ظهر کند در حالی که تلبیه بگوید تا آفتاب غروب کند، مگر آنکه گناهانش نیز با غایب شدن آفتاب غایب شود.

۳۱. حلبی گوید: از حضرت صادق (ع) معنای آیه شریفه: یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لَیَبْلُوَنَّکُمُ اللَّهُ بِشَیءٍ مِنَ الصَّیْدِ تَنالُهُ أَیْدیکُمْ وَ رِماحُکُمْ ... را پرسیدم؟

حضرت فرمودند: مقصود این است که از صید هر سو برای مؤمنین در حال احرام فراهم و جمع می‌شود و به قدری به ایشان نزدیک می‌گردند که در دسترس و تیررس ایشان واقع می‌شوند تا بدین وسیله، حق‌تعالی ایشان را بیازماید و معلوم کند آیا محرم، حرام الهی را، که صید باشد، مرتکب می‌شود یا نه.

به چه علت سرمه کشیدن بر زن، در حال احرام حرام است؟

۳۲. حلبی گوید: از حضرت صادق (ع) در باره زن محرمی که سرمه بر چشم

ص: ۷۹

می کشد پرسیدم؟

حضرت فرمودند: باید سرمه نکشد.

پرسیدم: با رنگ سیاهی که در آن چیز خوشبو نیست چطور؟

فرمودند: مکروه است؛ زیرا زینت محسوب می‌شود. آنگاه فرمودند:

البته اگر زن محرم به کشیدن سرمه مضطرّ باشد، اشکال ندارد.

۳۳. حریز، از حضرت صادق (ع) نقل کرده که آن جناب فرمودند: زن با رنگ سیاه سرمه نکشد؛ زیرا سیاهی زینت است.

علت وجوب بدنه (شتر) بر محرمی که به ساق پا و یا عورت زنی را بنگرد و محتلم شود؟

۳۴. ابوبصیر گوید: از حضرت صادق (ع) در باره محرمی که به ساق پا یا عورت زنی نگریسته و محتلم شده است پرسیدم؟

فرمودند: اگر توانگر و ثروتمند است، بر او یک شتر واجب می شود، اگر حال متوسطدارد، باید گاو بدهد و در صورتی که فقیر است، گوسفند بر عهداش می‌آید. آنگاه فرمودند:

توجه داشته باش که کفّاره یاد شده، نه به خاطر احتلام و خروج منی از او است، بلکه علّتش نگاه او به چیزی است که حلال و جایز نیست.

ص: ۸۰

ص: ۸۱

فقه حج

نقد و بررسی پاره‌ای از مسائل مناسک (۲)

ص: ۸۲

رضا مختاری

بخش نخست این نوشته پژوهشی و تحقیقی، در شماره ۵۷ فصلنامه میقات حج نشر یافت که در آن دو نمونه از مسامحات مناسک بررسی گردید. اکنون در این شماره بخش دوم و قسمت پایانی آن، که به برخی دیگر از مسامحات مناسک پرداخته است را به خوانندگان گرامی تقدیم می‌کنیم:

سوم: استحباب ورود به مسجد الحرام از باب بنی شیبه

یکی از مستحبات ورود به مسجد الحرام را، داخل شدن از باب بنی شیبه دانسته‌اند؛ زیرا بت هُبَل در آنجا دفن شده است. (۱) شهید اوّل (رحمهٔ الله) در این باره می‌گوید: «ویدخله حافیاً خاضعاً خاشعاً من باب بنی شیبه لیطأ هبل، و یقف عنده داعیاً ...». (۲) علامه محمد تقی مجلسی (أعلی الله مقامه) در «شرح فقیه» می‌نویسد:

حضرت فرمودند: «آن بت را دفن کردند نزد باب بنی شیبه» که از جهت علامت آن در، طاقی زده‌اند قریب به زمزم و از این جهت است که سنت است که از آن در داخل مسجد الحرام زمان آن حضرت شوند؛ چون الحال آن طاق در میان مسجد است.» (۳) شهید ثانی (رحمهٔ الله)، ذیل این سخن علامه حلّی در «ارشاد الأذهان»: «و یستحبّ ...

۱- شیخ صدوق از حضرت امام صادق ع نقل می‌کند: «هُبَلُ الَّذِی رَمَی بِهِ عَلِیٌّ ع مِنْ ظَهْرِ الْکَعْبَهِٔ لَمَّا عَلَا ظَهْرَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَأَمَرَ بِهِ فَدُفِنَ عِنْدَ بَابِ بَنِی شَیْبَهَٔ فَصَارَ الدُّخُولُ إِلَی الْمَسْجِدِ مِنْ بَابِ بَنِی شَیْبَهَٔ سُنَّهًٔ لِاجْلِ ذَلِکَ» من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۵۴، ح ۶۶۸.

۲- الدروس الشرعیه، ج ۱، ص ۳۶۴، انتشارات آستان قدس رضوی.

۳- لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص ۲۰۳، در تعبیر ایشان دقّت کنید: «... داخل مسجد الحرام زمان آن حضرت شوند» روشن است که امروزه بر اثر توسعه مسجد الحرام، زائران پیش از رسیدن به باب بنی شیبه وارد مسجد شده‌اند، و معنی ندارد گفته شود: «مستحب است از باب بنی شیبه وارد مسجد شوند» چون پیش از آن، «ورود» حاصل شده و تحصیل حاصل محال است. بنابر این، تعبیر مناسک‌های امروزی، از این جهت نیز خالی از مسامحه نیست و سخن دقیق همان است که علّامه مجلسی فرموده‌اند که برای ورود به مسجد الحرام زمان پیامبر مستحب است از در بنی شیبه وارد شوند. البته ممکن است گفته شود پس از توسعه مسجد و در زمان ما، این حکم موضوع ندارد؛ زیرا اولّا: از باب بنی شیبه خبر و اثری نیست. ثانیاً: پیش از رسیدن به باب بنی شیبه، «ورود» به مسجد حاصل شده است و معلوم نیست دلیل حکم چنین اطلاقی داشته باشد که حتی شامل عبور از نقطه‌ای شود که سابقاً باب بنی شیبه بوده است.

ص: ۸۳

دخوله من باب بنی شیبهٔ» فرموده است: «و هو الآن داخل فی المسجد موازیاً لباب السلام بقرب الأساطین». (۱) شهید ثانی در سایر آثار فقهی‌اش؛ یعنی «مسالک الأفهام»، «الروضهٔ البهیهٔ»، «حاشیهٔ الشرائع» و «مناسک الحج و العمره»، نیز متذکر این نکته شده است:

- «هو الآن داخل فی المسجد، بإزاء باب السلام، و لیس له علامهٔ تخصّه، فلیدخل من باب السلام علی الاستقامهٔ إلی أن یتجاوز الأساطین؛ فإنّ توسعهٔ المسجد من قربها ...». (۲)- «و هو الآن فی داخل المسجد بسبب توسعته، بازاء باب السلام عند الأساطین». (۳)- «هو الآن داخل فی المسجد بإزاء باب السلام، فلیدخل من باب السلام علی الاستقامهٔ إلی أن یتجاوز الأساطین لیصادفه ...». (۴) البته شهید ثانی (م ۹۶۵) در تذکر این نکته، تا حدودی تحت تأثیر آثار محقق کرکی (م ۹۴۰) از جمله «جامع المقاصد» بوده است. محقق کرکی در این باره می‌نویسد.

«سمعنا أنّ هذا الباب یُدعی الآن بباب السلام. و ینبغی أن یعلم أنّ هذا الباب الآن غیر معلوم؛ لأن المسجد قد ثبت أنّه زید فیه. نعم، یراعی الدخول من الباب الذی یسامته الآن، فعلی ما سمعناه یدخل من باب السلام المعروف بذلک الآن». (۵) در توضیح سخن شهید بزرگوار می‌افزایم که: از زمانهای پیش از شهید تا نزدیک زمان ما، یعنی حداقل تا یکصد سال پیش، در نزدیکی مطاف- یعنی نزدیک محدوده بین مقام و کعبه شریفه- ستونهایی بوده است که به آنها چراغ آویزان می‌کرده‌اند و منظور شهید از «اساطین» همین ستونها است که اگر کسی مستقیماً از باب السلام می‌آمده تا از این ستونها بگذرد از باب بنی شیبه عبور می‌کرده است. رفعت پاشا تصویری از طاقی نیم دایره که علامت موضع باب بنی شیبه بوده در

۱- غایهٔ المراد و حاشیهٔ الإرشاد، ج ۱، ص ۴۲۶

۲- مسالک الأفهام، ج ۲، ص ۳۳۱

۳- الروضهٔ البهیه، ج ۱، ص ۵۰۴ چاپ مجمع الفکر.

۴- حاشیهٔ الشرائع، ص ۲۶۷؛ نیز نک:- مناسک الحجّ و العمره، ص ۲۰، مطبوع در رسائل الشهید الثانی، ج ۱، ص ۳۷۲

۵- جامع المقاصد، ج ۳، ص ۱۹۸؛ حاشیهٔ إرشاد الأذهان، ص ۲۴۷؛ حاشیهٔ شرائع الإسلام، ج ۱، ص ۴۳۸.

ص: ۸۴

مرآةالحرمین (ص ۲۱۷) درج کرده، و در توضیح ستونهای یاد شده و باب بنی شیبه می‌نویسد:

«... گرداگرد مطاف بر روی سنگها، ستونهای مسّی زرد رنگی قرار دارد که ... قندیل‌ها بدانها می‌آویزند .... در کنار مطاف .. در سمت جنوبی گنبدی بر روی چاه زمزم ساخته شده است. در شمال چاه، درب بنی شیبه قراردارد که این درب به صورت طاقی نیم دایره بر دو ستون از سنگ مرمر ساخته شده است .... (۱) و آن هنگام که تمامی این قندیلها که در اطراف کعبه قرار گرفته روشن شود، منظره بس زیبایی را به وجود می‌آورد. (۲) ... میان ستونهای مطاف ۲۵۷ عدد قندیل قرار دارد ... این شمارش در سال ۱۳۲۰ ق. توسّط اینجانب به عمل آمد .... (۳) «در سال ۲۳۲ ق. به دستور واثق بالله عباسی ده ستون چوبی در اطراف مطاف قرار داده شد ... تا طواف کنندگان از نور آن استفاده کنند ... پس از آن مجدّداً تغییراتی در ستونهای یاد شده به وجود آمد به صورتی که در این اواخر آنها را از مس ساخته و اتّصالات بین آنها را آهن قرار دادند ....» (۴) از برخی منابع تاریخی هم فهمیده می‌شود که باب بنی شیبه نزدیک چاه زمزم و روبه روی مقام ابراهیم با فاصله حدود هفت متر بوده (۵) و از چند قرن پیش داخل مسجد شده است. شیخ انصاری (م ۱۲۸۱) هم بیش از صد و چهل سال پیش به پیروی از فقیهان پیشین در مناسک خود می‌گوید:

«و چون داخل شود از در بنی شیبه وارد شود و گفته‌اند که آن در الحال برابر باب السلام است، باید که چون از باب السلام داخل شود راست بیاید تا ستونها ....» (۶) شاید این سخن شیخ: «گفته‌اند که آن در الحال برابر باب السلام است» اشاره به توضیح شهید ثانی باشد که فرمود: «و هو الآن داخل فی المسجد بإزاء باب السلام فلیدخل من باب السلام علی الاستقامة إلی أن یتجاوز الاساطین». بی تردید، مسجد الحرام از زمان شهید تاکنون بلکه از زمان شیخ انصاری تا الآن چند بار توسعه یافته (۷) و مشخصات آن زمان با وضع فعلی مسجد تناسبی ندارد. یعنی باب بنی شیبه فعلی (باب شماره ۲۶) و باب السلام کنونی (باب شماره ۲۴) که هر دو

۱- مرآة الحرمین، ص ۲۱۶ ترجمه فارسی.

۲- همان، ص ۲۱۴

۳- همان، ص ۲۶۰

۴- همان، ص ۲۶۱

۵- تاریخ مکّة المکرّمة قدیماً و حدیثاً، ص ۷۰

۶- مناسک حج، ص ۱۸۱

۷- نک-: مرآة الحرمین، صص ۲۳۷- ۲۳۵؛ ساختمان مسجد الحرام، ص ۲۸

ص: ۸۵

در کنار و خارج مسعی واقع شده‌اند، هیچ کدام باب بنی شیبه و باب السلام سابق نیستند. به عبارتی، باب السلام فعلی بعد از توسعه سعودی، نامگذاری جدید شده و مقابل باب بنی شیبه قدیم نیست و بنای فعلی قسمت قدیمی مسجد که از یادگارهای دوره عثمانی است پس از زمان شهید ثانی (م ۹۶۵) ساخته شده است. بنابراین طبیعی است که وصف شهید از چگونگی مسجد، با وضع فعلی آن تفاوت داشته باشد.

با این همه تغییراتی که در بنای مسجد الحرام از زمان شهید تاکنون ایجاد شده، باز هم در مناسک‌های فعلی می‌بینیم که همان عبارات قدیمی درج شده است. مثلًا در مناسک اکثر مراجع معاصر در آداب ورود به مسجد الحرام، عبارت ذیل وجود دارد:

«هنگام ورود از در بنی شیبه وارد شود و گفته‌اند که باب بنی شیبه در حال کنونی مقابل باب السلام است. بنابر این نیکو این است که شخص از باب السلام وارد شده و مستقیماً بیاید تا از ستون‌ها بگذرد.» (۱) ملاحظه می‌شود تعبیر «در حال کنونی» که در عبارت شهید ثانی (م ۹۶۵) آمده و شاید پیش از شهید هم وضع این گونه بوده به همان شکل در مناسک‌های زمان ما نیز درج شده است در حالی که امروزه هرکس این عبارت را بخواند، چنین می‌فهمد که مراد از آن، باب السلام فعلی مسجد (باب شماره ۲۴) است و کسانی که می‌خواهند به این مستحب عمل کنند، از باب السلام فعلی داخل می‌شوند.

متن عبارت برخی از مناسک‌های مراجع فعلی (دامت إفاضاتهم و أفاض الله علینا من برکات أنفاسهم) چنین است:

- «و هنگام ورود، از در بنی شیبه وارد شود و گفته‌اند که در بنی شیبه در حال کنونی مقابل باب السلام است. بنابراین، خوب است که از باب السلام وارد شده و مستقیماً بیاید تا از اسطوانات (۲) بگذرد.»

- «و یقال: إنّ باب بنی شیبه یحاذی الآن باب السلام، و لهذا یُحَبّذ أن یدخل الشخص من باب السلام ویتوجّه بصورة مستقیمة إلی أن یتجاوز الأُسطوانات.»

۱- مناسک حج با حواشی ۱۲ نفر از مراجع، ص ۲۲۲، مسأله ۵۳

۲- منظور از این اسطوانات- چنان که گذشت- ستون‌هایی است که نزدیک مطاف بوده و اکنون سالهاست که از آنها خبری نیست.

ص: ۸۶

- «... الدخول من باب بنی شیبه، و هو الآن داخل المسجد الشریف بعد ماجری علیه التوسیع، و هو مقابل باب السلام علی الظاهر.» (۱) آنچه ذکر شد، از باب نمونه بود و غیر از این موارد، برخی تغییرات مکانی دیگر نیز در مناسک‌های امروزی مدّ نظر قرار نگرفته است مثلًا در مناسک یکی از فقیهان بزرگ معاصر (چاپ ۱۳۷۹ ش/ ۱۴۲۱ ق.) در بخش مستحبات مکه می‌خوانیم:

۵. «ینبغی زیارهٔ مکان مولد رسول‌الله (ص) بمکّهٔ و هو الآن مقابل المسجد الحرام باب العمرهٔ فی‌زقاق بسوق اللیل یسمّی زقاق المولد، فیصلّی فیه و یدعوالله تعالی ...».

۹. «إتیان منزل خدیجهٔ ... و هو الآن مسجد أیضاً فیصلّی فیه و یدعو ....

۱۲. إتیان مسجد الأرقم و الصلاهٔ فیه».

در حالی که سالهاست، نه از «زقاق المولد» خبری هست و نه از مسجدی که در محل خانه حضرت خدیجه کبری بوده، اثری مانده است. همچنین مسجد ارقم در توسعه مسجد الحرام (سال ۱۳۷۵ ق.) جزو مسجد شده و گفته‌اند: «نزدیک دری بوده که اکنون باب ارقم نامیده می‌شود.» (۲)

۱- علاوه بر مناسک مراجع معظم، در برخی از دیگر کتابهای مربوط به حرمین نیز همان عبارت مناسک تکرار شده است از جمله در مناسک نوین، به کوشش حجت الاسلام جناب مستطاب آقای بی آزار شیرازی، و مشعل زائر ص ۱۳۹ اثر حجت الاسلام والمسلمین آقای علی عطایی.

۲- آثار اسلامی مکه و مدینه، صص ۱۵۷- ۱۵۵

ص: ۸۷

یکی از خدمات تشکیلات مسؤول و بعثه‌ها به نهاد مرجعیت، می‌تواند بررسی دقیق مواضعی در مشاعر مقدّسه و اماکن مشرّف باشد که از یک طرف موضوع احکام شرعی، و از سوی دیگر دستخوش تغییر، دگرگونی و توسعه‌اند. نمونه‌هایی دیگر علاوه بر آنچه ذکر شد:

الف) ذبح کفّاره احرام عمره در حزوره

علامه حلی (أعلی الله مقامه) در باره کفّارات احرام از علی بن بابویه پدر بزرگوار شیخ صدوق نقل می‌کند:

«کلّ ما أتیته من الصید فی عمرة أو متعة فعلیک أن تنحر أو تذبح ما یلزمک من الجزاء بمکّة عند الحزورة قبالة الکعبة موضع النحر ...».

شبیه این سخن را نیز علامه از ابن برّاج و ابو الصلاح حلبی و ابن ادریس نقل کرده است. (۱) ازرقی می‌گوید:

«الحزورة؛ سوق مکّة، و کانت بفناء دار أُمّ هانی ابنة أبی طالب التی کانت عند الحنّاطین فدخلت فی المسجد الحرام». (۲) زبیدی می‌نویسد:

«... فی روض السهیلی: «هو اسم سوق کانت بمکّة و أُدخلت فی المسجد لمّا زید فیه» ...». (۳) یاقوت حموی هم بیان می‌کند:

«الحزورة؛ کانت سوق مکّة، و قد دخلت فی المسجد لمّازید فیه». (۴) از این کلام ابن بابویه: «... موضع النحر» نیز فهمیده می‌شود که حزوره محل قربانی اهل مکه بوده است. چنان که ازرقی و حموی و زبیدی تصریح کرده‌اند «حزوره» از چند قرن پیش داخل و جزء مسجد الحرام شده و دیگر قربانی کردن در آنجا ممکن نیست. با این وصف، یکی از فقیهان بزرگ معاصر- به پیروی از ابن

۱- مختلف الشیعه، ج ۴، صص ۲۹۵- ۲۹۴، مسأله ۲۴۷ و صص ۱۹۵ و ۱۹۶، مسأله ۱۵۲

۲- ازرقی، تاریخ مکّه، ج ۲، ص ۲۹۴، به‌نقل از قاموس الحرمین الشریفین، ص ۹۸ واخبار مکه، فاکهی، ج ۴، ص ۲۰۶

۳- تاج العروس، ج ۱۱، ص ۱۰، «حرز».

۴- معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۵۵

ص: ۸۸

بابویه و فقیهان دیگری که از آنها نام بردیم- در مناسک عربی خود (ص ۱۱۶) نوشته‌اند:

«ما یلزم الحاجّ من الفداء فی إحرام الحجّ ینحره أو یذبحه بمنی، و إن کان فی إحرام العمرة فبمکّه بالموضع المعروف بالحزورة».

بی‌تردید در دوران قدیم و پیش از انقلاب با نبود امکانات و ابزارهای گوناگون، این گونه سهل انگاریها طبیعی بود ولی امروزه دیگر پسندیده نیست. (۱) پاره‌ای از نمونه‌هایی که بیان شد موضوع بعضی از احکام مستحب بود و در خصوص جاهایی که موضوع احکام واجب‌اند- مانند جمرات- موضوع‌شناسی، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. بدون شک، اطلاع فقیه از چگونگی وضع جمرات در زمان معصومین (علیهم السلام) و تغییر و تحوّل آن تا زمان ما، در استنباط احکام آن تأثیر خواهد داشت. یکی از عالمان معاصر که تقریباً از پنجاه سال پیش تاکنون بارها به حج مشرف شده است می‌گفت: یکی از مراجع، رمی جمره را از طبقه بالا- صحیح نمی‌دانست به او گفتم: جمره عقبه- دهها سال قبل- در ته یک درّه واقع شده بود، نه بر سطح فعلی، و شاید اکنون دهها متر بالاتر و مرتفع‌تر از موضع وسطح قبلیاش باشد. (۲) بنابراین، در زمان معصومین (علیهم السلام) هم جمره بر سطح فعلی نبوده که گفته شود: رمی قسمت طبقه پایین صحیح و رمی طبقه بالا غیر صحیح است. ایشان می‌گفت: «آن مرجع، استدلال مرا پذیرفت و رمی از طبقه بالا را کافی دانست».

ب) استحباب نماز روی سنگ قرمز داخل کعبه

از این باب نمونه‌های دیگری هم هست که دیگر به همه آنها به تفصیل نمی‌پردازم و تنها به چند مورد اشاره می‌کنم: در مناسک علمای معاصر، ضمن مستحبات درون کعبه معظّمه آمده است: «پس دو رکعت نماز بین دو ستون، بر سنگ قرمز بگزارد. در رکعت اوّل بعد از حمد «حم سجده» ودر رکعت دوم بعد از حمد، پنجاه و پنج آیه از سایر جاهای قرآن بخواند». (۳)

۱- دلیل پدید آمدن سهل انگاریهای مزبور این است که معمولًا فقیهان بر مناسک علمای پیشین حاشیه می‌زنند و در هنگام درج حاشیه در متن، این گونه تغییرات مورد غفلت واقع می‌شوند.

۲- رفعت پاشا در باره چگونگی جمره عقبه در حدود یک صد سال پیش چنین می‌نویسد: «جمره عقبه دیواری سنگی است به ارتفاع حدود سه متر و عرض حدود دو متر که روی قطعه سنگ بلندی به ارتفاع یک متر و نیم از روی زمین بنا گردیده است ...»؛ جمره عقبه ... در پای کوه قرار دارد و یک سویه است» مرآة الحرمین، صص ۳۴۴ و ۹۶، ترجمه فارسی.

۳- نک-: مناسک حج، از امام خمینی با حواشی مراجع عظام، ص ۵۰۷، مسأله ۱۳۱۰

ص: ۸۹

تعبیر «سنگ قرمز» داخل کعبه (الرخامهٔ الحمراء) از روایات گرفته شده است و در آثار فقهی شیخ صدوق و شیخ مفید تا فقهای زمان ما آمده است و اکنون باید بررسی و پرس و جو کرد که آیا هنوز «الرخامهٔ الحمراء» و دو ستون مذکور در جای سابق خود داخل کعبه معظم هست یا نه؟

در احادیث شریفه می‌خوانیم:

«عن یونس، قال، قلت لأبی‌عبدالله (ع): إذا دخلتُ الکعبهٔ کیف أصنع؟ قال: خذ بحلقتی‌الباب إذادخلت ثمّ امض حتّی تأتی العمودین فصلّ علی الرخامهٔ الحمراء ...» (۱)- «عن معاویهٔ بن عمّار، قال: رأیت العبد الصالح علیه السلام دخل الکعبهٔ فصلّی فیها رکعتین علی الرخامهٔ الحمراء ...». (۲) عبارت برخی از فقهای پیشین نیز در این زمینه چنین است:

۱. شیخ صدوق (م ۳۸۱):

«فإن أحببت أن تدخل الکعبهٔ فاغتسل قبل أن تدخلها ... ثمّ تصلّی بین الأُسطوانتین علی الرخامهٔ الحمراء رکعتین ...». (۳) ۲. شیخ مفید (م ۴۱۳):

«ثمّ لیصلّ بین الأُسطوانتین علی الرخامهٔ الحمراء التی بین العمودین رکعتین: یقرأ فی الرکعهٔ الأُولی «الحمد» و «حم السجدهٔ» و فی الثانیهٔ «الحمد» و بعدد آی السجدهٔ من القرآن». (۴) ۳. شهید (م ۷۸۶):

«ثمّ یقصد الرخامهٔ الحمراء بین الأُسطوانتین اللتین تلیان الباب، و یصلّی علیها رکعتین ...». (۵) ج) نمونه‌ای دیگر از مستحبات مزدلفه نمونه دیگر این که در مستحبات مزدلفه آمده است: «همین که از طرف دست راست به تلّ سرخ رسید بگوید ...». (۶)

۱- تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۳۱۳، ح ۹۵۰

۲- همان، ج ۵، ص ۳۱۳، ح ۹۵۱

۳- المقنع، ص ۲۹۰

۴- المقنعه، ص ۴۲۴

۵- الدروس الشرعیه، ج ۱، ص ۴۵۱

۶- مناسک حج، از امام خمینی، با حواشی مراجع عظام، ص ۴۰۷، مسأله ۹۹۵

ص: ۹۰

تعبیر تلّ سرخ (الکثیب الأحمر) نیز از روایات شریفه و آثار فقهی پیشینیان گرفته شده است:

«... عن معاویـهٔ بن عمّـار، قـال، قال ابو عبـدالله علیه السـلام: ... فإذا انتهیت إلی الکثیب الأحمر عن یمین الطریق فقل ...». (۱) «... فإذا أتی الکثیب الأـحمر عن یمین الطریق فلیقل ...». (۲) همه اینها شواهـدی بر لزوم بررسـی وضع فعلی و جایگاه این اماکن است و لازم است با توجه به نکاتی که مطرح شد در مناسک حج و رسایل عملیه از این جهات تجدید نظر و بازنگری صورت گیرد.

چهارم: استحباب نماز روبروی چهار رکن کعبه معظّمه

در روایات شـریفه و کتابهای فقهی ازآغاز تاکنون به خواندن نماز مستحب در چهار زاویه درون کعبه سفارش شده است. ولی شیخ مفید (م ۴۱۳) علاـوه بر نمـاز در زوایـای کعبه، خوانـدن دو رکعت نماز در صـحن مسـجد الحرام، روبه روی هر یک از چهار رکن کعبه معظّمه را مستحب دانسته و ذیل عنوان «باب الصلاهٔ نحو الأرکان» نوشته است:

«و من السـنّهٔ أن یصـلّی بـإزاء کـلّ رکن من أرکـان البیت رکعتین، ولیکن آخرها الرکن الـذی فیه الحَجَر، و إن زاد علی رکعتین فهو أفضل. فإذا فرغ من الصلاهٔ إلی الأرکان فلیتّصق بالحطیم ...». (۳) ولی این ناچیز تاکنون به حدیثی دالّ بر این مطلب برنخورده‌ام و از فقهای دیگر هم- با توجه به جسـتجوی ناقص بنـده- کسـی متعرض آن نشـده و چنین نمازی را مسـتحب ندانسـته است، تنها مرحوم سلّار دیلمی (م ۴۴۸/ ۴۶۳) در کتاب مراسم- که قاعدهً ایشان هم از مقنعه شیخ مفید گرفته است- فرموده است:

«من السنّهٔ المتأکّدهٔ صلاهٔ رکعتین فمازاد بإزاء کلّ رکن آخرها الرکن الذی فیه الحَجر». (۴)

۱- تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۲۱۳، ح ۶۲۳

۲- المقنعه، ص ۴۱۵

۳- المقنعه، ص ۴۲۹

۴- المراسم، ص ۱۱۷

ص: ۹۱

به هر حال ظاهراً این مسأله تنها در کتاب مقنعه مفید است و شهید اوّل (م ۷۸۶) نیز از وجود آن در مقنعه مطّلع نبوده است. از این رو ضمن یک درس از کتاب دروس برخی فتاوی و فروع نادر و متفرقه مربوط به حجّ را گرد آورده و از جمله آن فروع، همین سخن سلّار (رحمهٔ الله) در کتاب مراسم است:

درس: منع ابن إدریس من الإحرام عمّن زال عقله ....

و قال: لایکره الإحرام فی الکتّان وإن کره التکفین فیه ....

و قال سلّار فی الوداع: من السنّهٔ المتأکّدهٔ ....

و من فتاوی الجعفی: یجوز للمدنی تأخیر الإحرام إلی الجحفهٔ .... (۱) خلاصه حتی شهید هم که در کتاب دروس، فروع بسیاری در کتاب حج ذکر کرده، به چنین سخنی از غیر سلّار برنخورده است. وی در زمینه تتبّع بسیارش در کتاب حج نوشته است:

«وقد أتینا منه بحمد الله فی هذا المختصر ما لم یجتمع فی غیره من المطوّلات، فللّه الشکر علی جمیع الحالات». (۲) پنجم: طواف از طبقه بالا

در سال ۱۴۲۴ ق. مهمترین مسألهای که اتفاق افتاد و محل ابتلا و سؤال بود موضوع طواف از طبقه دوم مسجدالحرام بود؛ چون به افراد ویلچری اجازه نمی‌دادند از پایین طواف کنند و به ناچار باید از بالا طواف می‌کردند. از این رو حکم آن از مراجع تقلید استفتا شد و معاون آموزش و پژوهش بعثه پاسخها را یکجا منتشر کرد و در اختیار روحانیون قرار داد که با تبیین و توضیحی در پی می‌آید.

نخست، متن سؤال و پاسخها را نقل می‌کنیم و سپس برای تسهیل امر برای روحانیان کاروانها توضیحاتی خواهیم داد. به دلایلی، به جای نام مبارک هریک از

۱- الدروس الشرعیه، ج ۱، صص ۱۸۳ و ۱۸۴

۲- همان، ص ۴۹۴

ص: ۹۲

مراجع، از حروف ابجد استفاده کرده‌ایم:

سؤال: قبلا افراد ناتوان، با صندلی چرخ دار (ویلچر) یا سبد (تخت روان) در صحن مسجدالحرام طواف داده می‌شدند، ولی در سال جاری از طواف در صحن مسجدالحرام منع شده‌اند وحتی ممکن‌است کسی‌نباشد تا فرد ناتوان‌را بردوش خود حمل کند وطواف بدهد یا همین کار نیز ممنوع شود و چنین افرادی باید در طبقه دوم یا پشت بام مسجد الحرام طواف داده شوند. آیا چنین طوافی کفایت می کند یا نه؟ وظیفه آنان چیست؟

پاسخ:

الف) در صورت عدم امکان با رعایت الأقرب فالأقرب کفایت می کند (والله العالم).

ب) احتیاط واجب این است که آنها را از طبقه دوم طواف دهند و نایب هم برایشان بگیرند.

ج) طواف باید دور کعبه معظّمه، ولو در فضای ما بین زمین تا محاذی پشت بام کعبه باشد و کف طبقه دوم مسجد الحرام اگر به قدر قامت طواف کننده، پایین تر از نقطه محاذی پشت بام کعبه نباشد، طواف از طبقه دوم، صحیح و مجزی نیست و کسانی که نمی‌توانند در صحن مسجد الحرام، ولو به وسیله حمل توسط شخص دیگر طواف کنند، وظیفه شان نایب گرفتن در طواف است و احوط آن است که خودش هم در همان طبقه دوم طواف نماید.

د) چنانچه احراز شود که طبقه دوم، بالاتر از کعبه است، طواف از بالا کفایت نمی کند و باید برای طواف از پایین نایب بگیرند و لازم نیست احتیاط کنند و چنانچه مطلب مشکوک باشد باید احتیاطاً بین طواف از بالا و نایب گرفتن از پایین جمع نمایند.

ه-) در مورد سؤال، اگر ممکن باشد کسی فرد ناتوان را بر دوش حمل کند، طواف در محدوده بین مقام ابراهیم و کعبه لازم است، ودر غیر این صورت باید نایب بگیرند تا در محدوده طواف کند و بنابر احتیاط مستحب نیز خود شخص در طبقه دوم طواف داده شود و چنانچه نیابت نیز ممکن نباشد، طواف دادن شخص در طبقه دوم کفایت می کند.

و) در فرض مذکور، این افراد باید در طبقه دوم طواف داده شوند و بنابر احتیاط

ص: ۹۳

واجب، نایب هم گرفته تا برای آنان در صحن مسجد الحرام طواف نماید.

ز) در فرض سؤال، چنانچه کعبه مقدس از طبقه دوم پایین‌تر نباشد، احتیاط واجب آن است که علاوه، بر اینکه در طبقه دوم طواف داده می‌شوند، استنابه هم بنمایند (والله العالم).

ح) طواف در طبقه فوقانی صحیح نیست و این قبیل افراد باید به وسیله کول گرفتن، طواف خود را انجام بدهند و اگر ممکن نشد، لازم است برای طواف خود نایب بگیرند.

ط) در این گونه موارد که راهی جز این نیست، طواف در طبقه بالا کفایت می‌کند.

ی) در مفروض سؤال باید طواف اشخاص مذکور به صورت نیابی در مطاف انجام شود و به احتیاط مستحب، خود آنها نیز در طبقه دوم با هر وسیله‌ای که می‌توانند طواف کنند.

ک) در مفروض سؤال، باید نایب بگیرد که در صحن مسجد الحرام طواف نماید و در صورتی که متمکّن می‌باشد و بر او حرجی نیست، احتیاط واجب آن است که خودش هم از طبقه دوم طواف نماید.

توضیحات:

۱. در پاسخ «و» و «ک» یک تکلیف به صورت فتوا، و تکلیفی هم با عنوان احتیاط واجب ذکر شده است:

و) باید در طبقه دوم طواف داده شوند و بنابر احتیاط واجب، نایب هم گرفته تا برای آنان در صحن مسجد الحرام طواف نماید.

ک) باید نایب بگیرد که در صحن مسجد الحرام طواف نماید و ... احتیاط واجب آن است که خودش هم از طبقه دوم طواف نماید.

معلوم است که اینجا تکلیف معذور، یک امر بیشتر نیست و آن، طواف است. حال این طواف یا باید به وسیله نایب در صحن مسجد انجام شود، یا خود معذور در طبقه دوم طواف کند؛ به هر حال، آنچه در واقع واجب است، یکی از این دو امر است. بنابراین، اگر فقیه از ادلّه، یکی از این دو امر

ص: ۹۴

را استنباط کرد و «فتوا» داد، به عِدل دیگر، مسلّماً فتوای وجوب نمی‌دهد و نیز به نحو احتیاط واجب هم، عِدل دیگر را الزام نمی‌کند؛ چون یک تکلیف بیشتر نیست. البته احتیاط مستحب بلاشک مانعی ندارد، بلکه ممدوح است.

بنابراین، پاسخ «و» و «ک» را باید توجیه کرد؛ بدین نحو که یا سهو القلم شده و به جای «احتیاط مستحب»، سهواً «احتیاط واجب» ذکر شده؛ همچنان که در پاسخهای «ه-» و «ی» احتیاط مستحب آمده است، و یا اینکه هر دو شقّ مسأله، احتیاط واجب است، نه فتوا؛ همچنان که در پاسخهای «ب» و «ز» و ذیل «د» به هیچ طرف فتوا داده نشده و هر دو به صورت احتیاط واجب ذکر شده است.

خلاصه اینکه با فرض فتوای جازم به یک طرف، نمی‌توان طرف دیگر را احتیاط واجب کرد. مثل اینکه اگر در رکعت سوم و چهارم نماز به نحو فتوا، یک تسبیح را کافی دانستیم، دیگر نمی‌توانیم ذکر دو تسبیح دیگر را احتیاط واجب کنیم. بلی، به نحو احتیاط مستحب مانعی ندارد.

۲. روشن است که اگر به طواف از طبقه دوم، عرفاً «طواف کعبه» نگویند و صدق عرفی طواف محرز نباشد، به هیچ روی طواف از طبقه دوم کافی نیست. باتوجه به اینکه از پاسخهای مذکور استفاده می‌شود که برخی از پاسخ دهندگان، صدق عرفی طواف در بالا را احراز کرده‌اند؛ مانند «الف» و «ط» و برخی عدم صدق عرفی را احراز کرده‌اند؛ مانند «ح (۱)» و برخی در صدق و عدم صدق، مردّد بوده‌اند؛ مانند «ج»، «د» و «ز». برخی هم، چون طواف در بیرون مقام را- ولو در صحن- صحیح نمی‌دانند، فرموده‌اند: طواف از طبقه بالا کافی نیست؛ مانند «ه-».

۳. در بیان ملاک صدق عرفی طواف هم پاسخها مختلف است:

ج) کف طبقه دوم مسجد الحرام اگر به قدر قامت طواف کننده، پایین‌تر از نقطه محاذی پشت بام کعبه نباشد، طواف از طبقه دوم صحیح و مجزی نیست ....

د) چنانچه احراز شود که طبقه دوم بالاتر از کعبه است، طواف از بالا کفایت نمی‌کند ....

۱- صاحب این فتوا طواف از بیرون مقام را در صحن مسجد کافی می‌داند؛ ولی با وجود این، طواف از طبقه بالا را صحیح نمی‌داند. نک-: مناسک حج با دوازده حاشیه، ص ۲۴۶

ص: ۹۵

ز) چنـانچه کعبه مقـدس از طقبه دوم پـایین‌تر نباشـد، احتیاط واجب آن است که علاوه بر اینکه در طبقه دوم طواف داده می‌شونـد، استنابه هم بنماید.

روشن است که مفاد پاسـخ «ج» این است که برای صـدق طواف باید قامت طواف کننده از کعبه بالاتر نباشد و حتّی اگر فقط سـر و گردن، هم از کعبه بالاتر باشـد، عرفاً طواف صـدق نمی‌کنـد، ولی مفاد «د» و «ز» این است که اگر کف طبقه دوم انـدکی پایین‌تر از پشت بام کعبه یا مساوی آن باشـد، طواف صـدق می‌کنـد؛ هر چند تمام بدن طائف، بالاتر از پشت بام کعبه باشد؛ چون مفهوم «اگر طبقه دوم بالاـتر از کعبه است، طواف از بالاـ کفـایت نمی‌کنـد»، این است که اگر از طبقه دوم بالاـتر نباشـد، بلکه مسـاوی پشت بام کعبه یا اندکی پایین‌تر باشد، کفایت می‌کند.

۴. پاسـخ «ز» انـدکی کاستی دارد؛ زیرا در آن، فقط وظیفه فرضـی که «کعبه مقدس از طبقه دوم پایین‌تر نباشد» بیان شده است؛ ولی اگر پشت بام کعبه مقدس مساوی با سـطح طبقه دوم یا بالاتر باشد، تکلیف چیست، به صراحت در این پاسخ نیامده است؛ هر چند با دقّت می‌توان فهمید مراد این است که دراین فرض، طواف از طبقه بالا کفایت می‌کند.

پاسخ «ه‍» دقیق است؛ چون فرض بر دوش گرفتن هم در آن ذکر شده که در صورت امکانِ آن، مقدّم بر نیابت است، و از آنجا که در سؤال، عدم امکان بر دوش گرفتن، به طور قطع نیامده، بلکه به صورت احتمال و فرض ذکر شده است، برای وضوح بیشتر پاسـخ و دفع هر گونه توهّم، بهتر بود در پاسخها ذکر می‌شد. پاسخ «ج» و «ح» نیز از این جهت مانند «ه‍» است.

به هر حال، با فرض عدم امکانِ بر دوش گرفتن، پاسخ «ب» محتاطانه‌ترین پاسخ است و تا هنگامی که تکلیف صدق عرفی طواف از طبقه بالا روشن نشود، مناسب‌ترین، جامع‌ترین و محتاطانه‌ترین پاسـخ این است که «با عـدم امکانِ بر دوش گرفتن، معذور، هم نایب بگیرد تا در مطاف طواف کند، و هم خودش از طبقه بالا طواف کند».

ص: ۹۶

در پاره‌ای از پاسخها برخی مسامحات جزئی دیـده می‌شود که به ذکر یک نمونه بسـنده می کنیم: در پاسـخ «ب» آمده است: «نایب هم برایشـان بگیرنـد» در حـالی که شـخص معـذور از طواف، خودش بایـد نـایب بگیرد، نه اینکه «برایشـان بگیرنـد»؛ چون از طواف معذور است، نه از نایب گرفتن.

۵. چنـان که ملاـحظه شـد، بـا وضع فعلی، اختلاف است که آیا بر طواف از طبقه بالا عرفاً «طواف کعبه» صـدق می کنـد یا نه. لازمه برخی پاسخها این است که «به طور حتم صدق می کند»؛ مانند «الف» و «ط» و لازمه برخی اینکه «به طور حتم صدق نمی کند»؛ مانند «ح» و برخی هم مشـروط کرده‌انـد به احراز اینکه چیزی از قـامت طائف، بالاتر از پشت بام کعبه نباشـد؛ ماننـد «ج» و برخی به احراز اینکه طبقه دوم از کعبه بالاتر نباشد یا کعبه مقدس از طبقه دوم پایین تر باشد؛ مانند: «د» و «ز».

هر چند مشـهور است که تشـخیص موضوع با فقیه نیست، بلکه با مکلّف است، اما با چنین وضـعی، آیا رواست که از مکلّف بیچاره که چه بسا یک بار در عمرش به حج مشـرّف شده، بخواهیم صدق عرفی طواف از طبقه بالا یا عدم آن را تشخیص دهد و ...؟ آیا با این همه امکانات، مسئولان مربوط نمی‌توانند بررسی و اعلام کنند

ص: ۹۷

که طبقه دوم از کعبه بالاتر است یا نه؟ تا مثلا در پاسخ به طور واضح گفته شود: «چون طبقه دوم از پشت بام کعبه بالاتر است، بر طواف از طبقه دوم، عرفاً طواف صدق نمی‌کند» یا به عکس. وقتی در صدق عرفی طواف بین پاسخ دهندگان سه قول است، چگونه از مکلّف بیچاره که حتّی گاهی در مبدأ و ختم طواف هم اشتباه می‌کند و رکن یمانی را رکن «حجرالاسود» می‌پندارد، چنین توقّعی داشته باشیم؟

۶. جمع بندی و حاصل این یازده پاسخ، هشت پاسخ ذیل است:

۱. کفایت طواف از طبقه بالا: «الف» و «ط».

۲. عدم کفایت طواف از طبقه بالا: «ه‍» و «ح».

۳. به‌احتیاط واجب، جمع بین طواف شخص از طبقه بالا وطواف نایب در صحن: «ب».

۴. فتوا به طواف از طبقه دوم، و احتیاط واجب در نیابت و طواف نایب در صحن: «و».

۵. فتوا به نیابت، و احتیاط واجب در طواف خود در طبقه دوم: «ک».

۶. فتوا به نیابت، و احتیاط مستحب در طواف خود شخص در طبقه دوم: «ه‍»، «ز» و یک فرض از فروض «ج».

۷. اگر احراز شد که طبقه دوم، بالاتر از کعبه است، فتوا به نیابت، و در فرض شک، به احتیاط واجب، جمع بین طواف از بالا و نیابت: «د».

۸. اگر کعبه مقدس از طبقه دوم پایین‌تر نباشد، به احتیاط واجب، جمع بین طواف از بالا و نیابت، و اگر باشد، طواف از بالا لازم نیست: «ز». البته ذیل این فرض، لازمه پاسخ «ز» است و صریحاً ذکر نشده است.

خلاصه اینکه به این مسأله، هشت گونه پاسخ داده‌اند. روشن است که اگر روحانی کاروان حج بخواهد همه این پاسخها را به مردم بگوید، کاروان، معرکه عظمی می‌شود! بنابراین در وضع فعلی، راحت‌ترین راه برای یقین به برائت ذمّه (علی ایّ حال) که مطابق احتیاط است و با فتوای هیچ کس مخالف نیست، این است که «در فرض عدم امکان طواف بر دوش دیگری در مطاف، معذور هم نایب بگیرد، هم خودش از بالا طواف کند».

ص: ۹۸

روحانیِ کاروان با این پاسخ می‌تواند بدون اشاره به اختلافی بودن مسأله و تشتّت افکار زائران، از توابع اختلاف آرا نجات یابد و از سوی دیگر، برای زائر، یقین به برائت ذمّه حاصل می‌شود.

گفتنی است رئیس شؤون حرمین شریفین گفته است: کف طبقه دوم مسجدالحرام از سقف کعبه ۲۷ سانتیمتر بالاتر است. (۱) بیفزایم که دوست فاضل و گرامی حجهٔ الاسلام والمسلمین جناب آقای محمد جواد فاضل لنکرانی مقاله‌ای در این زمینه نوشته‌اند که در مجله میقات حج، شماره ۴۸ چاپ شده است.

شایسته است در این موضوع و موضوعات مهم دیگر اینگونه مقالات محققانه نوشته شود و آنقدر درباره آنها بحث شود تا ابهامات مسائل زدوده گردد. یا به حداقل برسد. امروز در بسیاری از رشته‌های علمی همین که معضلی پیش آید بزرگان آن رشته همه به آن می‌پردازند و آنقدر درباره آن پژوهش و بحث و مناقشه می‌کنند تا روشن شود و ابهامی در آن نمانند یا ابهام آن به حداقل برسد. ولی ما در موضوع رمی جمرات و قربانی و مانند آن از مسائل مهم، جز چند مقاله و کتاب، چیزی تألیف و منتشر نکرده‌ایم.

همچنین خوب است تشکیلات مسؤول اعضای بعثه‌ها برای بهسازی کتابهای مناسک حج تلاش و اگر مسامحاتی در آنها هست برطرف کنند، مراجع عظام را از تغییرات جغرافیایی مشاعر مقدس و جزئیات مشاکل مناسک با اطّلاع، و روز به روز برای تسهیل آموزش و تدوین مناسک تلاش کنند. روشن است که اکثر مراجع معظم فرصت تشرف به حج را ندارند و این بر عهده بعثه‌هاست که فضای حج و مشاکل و مسائل آن را به آنها انتقال دهند.

ششم: یکی از مستحبات وقوف در عرفات

۱. در جوامع روایی درباره مستحبّات وقوف به عرفات می‌خوانیم:

زرعهٔ عن أبی بصیر، عن أبی عبدالله (ع) قال: «إذا أتیت الموقف فاستقبل البیت

۱- نک-: با کاروان صفا، ص ۳۳۱

ص: ۹۹

و سبّح الله مائهٔ مرّهٔ و کبّرالله مائهٔ مرّهٔ ... ثمّ تقرأ عشر آیات من أوّل سورهٔ البقرهٔ، ثمّ تقرأ «قُلْ هُوَ الله أَحَد» ثلاث مرّات، و تقرأ آیهٔ الکرسی حتّی تفرغ منها، ثمّ تقرأ آیهٔ السخرهٔ .... (۱) احتمالًا در یکی از مناسک حج که پیش از شیخ اعظم انصاری (قدس سره) تألیف شده است، در ترجمه این حدیث، در بخش مستحبّات وقوف به عرفات، تعبیر «ده آیه از اوّل سوره بقره» بر اثر اشتباه چاپی، به «دو آیه از اوّل سوره بقره» تبدیل شده است و چون گاهی فقهای بزرگوار در مستحبّات به ادلّه رجوع نمی‌کنند و تذکّر می‌دهند که به قصد رجا اتیان شود (۲)، شیخ انصاری (أفاض الله علینا من برکات أنفاسه الشریفهٔ) در مناسک خود که از بهترین رساله‌های مناسک حج است و مدتهای مدید، محور نگارش مناسک و موضوع حاشیه و تعلیقه بسیاری از بزرگان بوده است، در این قسمت، همان تعبیر مناسک پیشین را آورده، با این تفاوت که متن دو آیه نخست سوره بقره را هم ذکر فرموده است؛ بدین گونه:

و دیگر رو به قبله کن و بگو: «سبحان الله» صد بار، و «الله اکبر» ... صد بار.

پس دو آیه اوّل سوره بقره را بخواند: «بسْمِ اللَّهِ الرَّحمَنِ الرَّحیم، الم ذلکَ الْکِتَاب لارَیْبَ فِیهِ هُدًی لِلْمُتّقینَ الَّذینَ یُؤمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَ یُقِیمُونَ الصَّلَوهَ وَمِمّا رَزَقْنَاهُمْ یُنْفِقُونَ». دیگر «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَد» را سه نوبت بخواند و یک بار آیهٔ الکرسی و آیه سخره را .... (۳) در حالی که در روایت، «عشر آیات» آمده و تنها بر اثر اشتباه چاپی و مانند آن، «ده» به «دو» تبدیل شده است، ولی چنان که ملاحظه می‌شود، به دنبال این اشتباه چاپی، در مناسک شیخ نصّ دو آیه اوّل سوره بقره هم- لابدّ برای وضوح بیشتر- نقل شده است و از آنجا که در این گونه کتب، فقیهان بعدی تحت تأثیر کتاب فقیه قبلی هستند- خصوصاً شخصیتی مثل شیخ انصاری (قدس سره)- در بسیاری از مناسک پس از شیخ که تحت تأثیر مناسک وی تألیف شده، این اشتباه رخ داده است و تنها کسانی که به روایت مسأله مراجعه کرده‌اند، از این اشتباه مصون مانده‌اند؛ از جمله در مناسک حضرت امام خمینی، آیهٔ الله خویی و آیهٔ الله گلپایگانی (قدّس الله أسرارهم و أفاض

۱- الفقیه، ج ۲، ص ۳۲۲، حدیث ۱۵۴۵، چاپ نجف اشرف؛ وسائل الشیعه، ج ۱۳، صص ۵۴۲- ۵۴۰، أبواب «احرام الحجّ و الوقوف بعرفهٔ»، باب ۱۴، حدیث ۴

۲- همچنان که حضرت امام خمینی ره در آغاز مناسک خود گوید: «و چون مستحبّات حج بیش از آن است که در این رساله بیان شود، به بیان مقداری از آنها اکتفا کرده و بقیه را به کتب مفصّله وا می‌گذاریم که به جا آوردن آنها به امید ثواب، اشکالی ندارد».

۳- مناسک حج، شیخ انصاری، همراه با دوازده حاشیه، چاپ قم، ۱۴۱۵ ق./ ۱۳۷۳ ش، اسماعیلیان، صص ۳۰۷- ۳۰۶ البته در برخی چاپهای مناسک شیخ، متن دو آیه نیامده و تنها همان تعبیر «دو آیه اوّل سوره بقره» ذکر شده است. بنابراین شاید خود شیخ متن دو آیه را ذکر نکرده و بعدها برای تسهیل امر، در برخی چاپها دو آیه را افزوده‌اند. در این صورت، نمی‌شود این اشتباه را به شیخ نسبت داد، مگر اینکه در برخی مناسک پیش از وی، «دو آیه» به جای «ده آیه» ذکر شده باشد. البته بعد از قدری فحص، به مناسکی فارسی پیش از مناسک شیخ دست نیافتم.

ص: ۱۰۰

علینا من برکات أنفاسهم) این اشتباه رخ نداده و این سه بزرگوار تصریح کرده‌اند که «از اوّل سوره بقره ده آیه بخوانند»، ولی در بسیاری از مناسک تحت تأثیر مناسک شیخ، همان اشتباه تکرار شده است؛ از جمله:

الف) مناسک حج، از مرحوم آیة الله سید محمد تقی خوانساری، ص ۸۳ (چاپ تهران، بوذرجمهری، ۱۳۶۶ ق.).

ب) مناسک حج، از مرحوم علّامه شعرانی، ص ۷۵ (چاپ تهران، اسلامیه، ۱۳۸۶ ق.). البته ظاهراً بخش مستحبّات این مناسک، تألیف خود علّامه شعرانی نیست. (۱) ج) مناسک حج جامع، مشتمل بر فتاوای نه نفر از مراجع، ص ۱۴۹، تألیف شیخ عباس مغیثی مرندی، (چاپ شوال ۱۳۸۶ ق./ ۱۳۴۵ ش).

د) مصباح الناسکین و مشکاة الحاجّ و المعتمرین، از مرحوم آیة الله مرعشی نجفی، ص ۱۲۴ (چاپ ۱۳۹۶ ق.).

ه-) مناسک حج، از مرحوم آیة الله شیخ محمد علی اراکی، ص ۹۵ (چاپ قم، ۱۳۷۰ ش).

و) مناسک حج، از مرحوم آیة الله سید عبدالأعلی سبزواری، ص ۱۳۰ (چاپ قم، دارالکتاب ۱۳۷۱ ش).

ز) مناسک حج، از مرحوم آیة الله میرزا علی غروی تبریزی، ص ۱۹۲ (چاپ دفتر معظّم له، ۱۳۷۴ ش).

ح) مناسک حج، از آیة الله سید محمّد مهدی حسینی اشکوری، ص ۱۲۹ (بی جا، بی نا، چاپ ۱۴۱۳ ق.).

ط) مناسک حج، از آیة الله سید عزّالدین حسینی زنجانی، ص ۹۱، (چاپ ۱۳۷۴ ش).

در همه این مناسکها بجز مناسک آیت الله سید محمد تقی خوانساری، متن دو آیه اوّل سوره بقره هم مانند مناسک شیخ، درج شده است.

۱- زیرا ایشان در مقدّمه فرموده‌اند: «از ذکر فروع نادر و مستحبّات احتراز جستم» و پیش از بخش دوم که مشتمل بر مستحبّات است، تاریخ ختم تألیف مناسک، شوال ۱۳۸۶ ق .. دیده می‌شود.

ص: ۱۰۱

اینها همه بر اثر مراجعه نکردن به ادلّه مستحبّات است که معمولا اتفاق می‌افتد، جالب این‌که در سال پیش، مناسک شیخ با بیش از بیست حاشیه چاپ شد و این اشتباه را کسی متذکّر نشد، فقط یکی از محشّین نوشته‌اند: «در بعضی از آثار، ده آیه آمده است» که معلوم است به اشتباه متفطّن نشده‌اند.

*** هفتم: حج‌گزاری بدون پرداخت خمس

در مناسک حج امام خمینی (قدس سره) که با دوازده حاشیه چاپ شده است، می‌خوانیم:

سؤال: شخصی بدون اینکه خمس مال خود را بپردازد، به حج رفته است و الآن می‌خواهد بپردازد، آیا حج او صحیح است یا خیر؟

جواب: اگر لباس احرام و قربانی با پول غیر مخمّس نبوده، عمل او اشکال ندارد .... (۱) در این مسأله برخی از مراجع معظّم فرموده‌اند: «اگر همان طور که متعارف است، به ذمّه خریده باشد حجّش صحیح است».

آیهٔ الله اراکی هم گویند: «چون حق این است که اشاعه نیست، پس آنچه با آن پول تهیه کرده است، مالک شده، طواف و قربانی او صحیح است». (۲) قطع نظر از این دو مبنا، مفهوم پاسخ فوق این است که «اگر لباس احرام و قربانی با پول مخمّس یا غیر متعلّق خمس تهیه شده، حجّ او صحیح است»، در حالی که شرط صحّت حجّ، آن است که هم طواف عمره تمتّع و هم طواف حج تمتّع و هم نماز طواف، با لباس مباح انجام شود (۳) و چون معمولاـ طواف حجّ تمتّع و نماز آن با لباس احرام انجام نمی‌شود، بلکه با لباسهای معمولی انجام می‌شود- چون پیش از آن، حجّاج از احرام خارج شده‌اند، مگر کسانی که اعمال مکّه را پیش از وقوفین انجام می‌دهند- جواب دقیق، آن است که «علاوه بر لباس احرام و قربانی، لباسی که با آن طواف می‌کنند و نماز طواف می‌گزارند نیز باید با مال حلال تهیه شده باشد».

علاوه بر این، گاهی طواف عمره تمتّع و نماز آن نیز با لباس معمولی- نه لباس

۱- مناسک حج، ص ۵۲۱، مسأله ۱۳۵۰. نیز نک-: مسأله ۱۳۵۱

۲- مناسک حج، ص ۲۷۷، مسأله ۶۶۷. حواشی مراجع مذکور ذیل مسأله مشابهی است، ولی در آنچه مقصود ما از بیان این نکته است، تأثیری ندارد.

۳- مناسک حج، ص ۲۴۰، مسأله ۵۷۳؛ توضیح المسائل امام خمینی، ص ۱۳۲، مسأله ۸۲۰: «اگر با عین پولی که خمس یا زکات آن را نداده لباس بخرد، نماز خواندن در آن لباس باطل است و همچنین است اگر به ذمّه بخرد و در موقع معامله، قصدش این باشد که از پولی که خمس یا زکاتش را نداده بدهد».

ص: ۱۰۲

احرام- انجام می‌شود و صحیح است؛ مثل مواردی که پس از تقصیر عمره تمتّع معلوم شود طواف و نماز آن به جهتی باطل بوده است که در این صورت، برای اعاده طواف و نماز آن پوشیدن لباس احرام لازم نیست و احرام با لباس معمولی کافی است. (۱) نیز در صورتی که کسی به نیابت از دیگری طواف عمره تمتّع یا طواف عمره مفرده انجام دهد، پوشیدن جامه احرام لازم نیست. (۲) همچنین در فرضی که محرم- جهلا یا عمداً- حوله‌های احرام را کنار بگذارد و با لباس دوخته طواف و سعی انجام دهد، عملش صحیح است. (۳) آیهٔ الله خویی (رحمهٔ الله) نیز فرموده‌اند:

- «بر مستطیع لازم نیست که حتماً از مال خود به حج برود، پس هرگاه به گدایی یا با مال دیگری حج کند، کافی است. بلی، اگر جامه‌های احرام یا پول قربانی‌اش غصبی باشد، کافی نخواهد بود.» (۴)- «هرگاه جامه‌های احرام یا پول قربانی‌اش از مالی باشد که حق به او تعلّق گرفته، حجّش صحیح نخواهد بود.» (۵) اشکال فوق بر این سخن نیز وارد است؛ یعنی علاوه بر جامه احرام و پول قربانی «لباسی که با آن طواف می‌کند» نیز باید حلال باشد و متعلّق حق دیگری نباشد.

ممکن است در پاسخ این اشکال گفته شود: اینجا درصدد بیان چیزی بوده‌اند که ویژه حج است و آن، قربانی و لباس احرام است و معلوم است که سایر لباسها باید مباح باشد، ولی اوّلا، این پاسخ؛ از سؤال و جواب آغاز این بحث، رفع اشکال نمی‌کند و ثانیاً، این جهت، چندان واضح نیست که مراجعه کنندگان به مناسک بفهمند، بلکه این دقّت نظر، ویژه خواصّ اهل فن است و رساله و مناسک، سزاوار است به گونه‌ای باشدکه مراجعه کننده به سهولت، مقصود را دریابد.

هشتم: محرمات احرام

در بیان محرّمات احرام و تعداد آنها در بسیاری از مناسک حج، نوعی تداخل و عدم ضبط دقیق دیده می‌شود؛ مثلا حضرت امام خمینی (قدس سره) دومین عمل محرّم از

۱- نک-: مناسک امام خمینی، ص ۲۹۳، مسأله ۷۰۵، چاپ مشعر، ۱۳۸۲

۲- نک-: همان، ص ۳۰۹، مسأله ۷۴۹

۳- نک-: همان، ص ۳۱۰، مسأله ۷۵۲

۴- مناسک حج، چاپ پانزدهم، ۱۳۹۶ ق.، ص ۲۰، مسأله ۳۰

۵- همان، ص ۲۴، مسأله ۳۶

ص: ۱۰۳

محرّمات احرام را «جماع با زن، بوسیدن، دست زدن یا تماس و نگاه با شهوت، بلکه هر نحو لذّت بردن و تمتّع» دانسته‌اند. (۱) یعنی همه این امور را ذیل یک عنوان آورده‌اند؛ همچنان که حرمت شکار و همه فروع آن را یک عمل محرّم از محرّمات احرام قلمداد کرده‌اند (۲) و از این جهت، یکنواختی در تعداد رعایت شده است، ولی مرحوم آیهٔ الله خویی (رحمهٔ الله)، مورد نخست را چهار امر محرّم به حساب آورده‌اند و مورد دوم را یک امر؛ یعنی در بیان تروک احرام فرموده‌اند: «۱. شکار حیوان صحرایی؛ ۲. نزدیکی با زنان؛ ۳. بوسیدن زن؛ دست زدن به زن؛ نگاه کردن به زن و ملاعبه با او». (۳) بنابر این تفصیل، شکار را هم باید چند عنوان محرّم قلمداد می‌کردند؛ چون آنچه محرّم است و ایشان ذیل عنوان «شکار حیوان صحرایی» به حرمتش تصریح کرده‌اند، عبارت است از: ۱. شکار؛ ۲. کمک به دیگری در شکار (چه دیگری محرم باشد، چه مُحِلّ)؛ ۳. نگهداری شکار یا به دست گرفتن آن در حال احرام (هر چند شکار کردنش پیش از احرام باشد)؛ ۴. خوردن گوشت شکار (هر چند شکارکننده، مُحِلّ باشد). (۴) به نظر می‌رسد تعبیر و شمارش قدما در این موضوع، دقیقتر است که برای مثال، تعبیرات علّامه حلّی، شهید اوّل و شهید ثانی را به ترتیب ذکر می‌کنیم:

- «یجب علی المحرم اجتناب صید الْبَرِّ ... أکلا و ذبحاً، واصطیاداً، و إشارهً، و دلالهً، وإغلاقاً و إمساکاً.

و النساء وطئاً، و عقداً له و لغیره و شهادهً علیه و إقامهً، و تقبیلا و نظراً بشهوهٔ». (۵)- «أمّا التروک المحرّمهٔ فثلاثون: ... و النساء بکلّ استمتاع حتّی العقد.» (۶)- «... صید البرّ ... اصطیاداً و أکلاً و ذبحاً و دلالهً و إغلاقاً، مباشرهً و تسبیباً ولو بإعارهٔ الآلهٔ. والاستمتاع بالجماع و مقدّماته حتّی العقد». (۷)

۱- مناسک حج، ص ۱۶۱. البته تعبیر مناسک آیهٔ الله بهجت ص ۹۴ در عنوان مسأله در اینجا مناسب‌تر و بهتر است: «۲. امور زناشویی».

۲- مناسک حج، ص ۱۵۸

۳- مناسک حج، ص ۱۱۵، «تروک احرام» و ص ۱۲۹، مسأله ۲۳۹

۴- مناسک حج، صص ۱۱۷ و ۱۱۸، مسأله ۲۰۱- ۲۰۰

۵- غایهٔ المراد وحاشیهٔ الارشاد، ج ۱، ص ۳۹۵

۶- اللمعهٔ الدمشقیه، ص ۶۹

۷- رسائل الشهید الثانی، ج ۱، ص ۳۶۷، رساله مناسک الحج و العمرهٔ، ص ۱۴

ص: ۱۰۴

اشکال دیگر به تعبیر مرحوم آیهٔ الله خویی اینکه ایشان «نگاه کردن به زن و ملاعبه با او» را یک عنوان شمرده‌اند، در حالی که نگاه، غیر از ملاعبه است و به مبنای ایشان مبنی بر تفصیل و جدا کردن این امور، باید دو عنوان محسوب می‌شد.

اشکال دیگر اینکه تعبیرات «نگاه کردن به زن، دست زدن به زن» و مانند آن در سخن ایشان، موهم این است که این امور فقط بر مردان حرام است، درحالی که بر زنان نیز حرام است و مسأله طرفینی است و عنوان مسأله باید طوری اتّخاذ شود که موهم خلاف نباشد.

البته این اشکال به تعبیر علّامه در ارشاد و شهید در لمعه: «والنساء وطئاً، و عقداً و ...»؛ «والنساء بکلّ استمتاع حتّی العقد» نیز وارد است، ولی به تعبیر شهید ثانی: «والاستمتاع بالجماع و مقدّماته حتّی العقد» و به تعبیر برخی از معاصران (۱) «امور زناشویی» وارد نیست.

تعبیر اخیر، علاوه بر اینکه عامّ و سلیم از این اشکال است، از جهت کنایی و محترمانه بودن هم ستودنی است. سزاوار است مانند قرآن کریم، از این امور در مناسک حج و رسائل عملیه هم تا آنجا که به فهم مطلب ضرری نرساند، با تعابیر کنایی یاد شود. (۲)

همچنین مرحوم آیهٔ الله خویی و من تبعه و امام خمینی، یکی از محرّمات احرام را به ترتیب، «استعمال بوی خوش» و «استعمال عطریات» دانسته‌اند، ولی ذیل همین عنوان فرموده‌اند:

«بر محرم حرام است که بینی خود را از بوی بد بگیرد. بلی تند رفتن از جهت خلاص از بوی بد عیبی ندارد.» (۳) «اقوی حرمت گرفتن دماغ است از بوی بد، لکن فرار کردن از بوی بد به تند رفتن، عیب ندارد.» (۴) در حالی که حرمت استعمال بوی خوش و حرمت گرفتن بینی از بوی بد، دو عنوان محرّم است، نه یک عنوان.

۱- آیهٔ الله بهجت، مناسک حج، ص ۹۴، چاپ جدید.

۲- سزاوار است رسائل عملیه و مناسک حج، علاوه بر جهات محتوایی و تبویب، از نظر زبانی و ادبی هم ویرایش و اصلاح شود و با بهترین ادبیات و لحن باشد. هنوز در برخی مناسکها امثال این تعبیر دیده می‌شود: «جایز است سر را خود انسان بتراشد یا به سلمانی بدهد»؛ «رو به قبله بودن در حال قطع اوداج اربعه کافی است».

۳- آیهٔ الله خویی، مناسک حج، ص ۱۳۴، مسأله ۲۴۱

۴- امام خمینی قدس سره مناسك حج، ص ۱۷۲، مسأله ۳۴۱

ص: ۱۰۵

نیز آیة الله خویی در شمارش محرّمات احرام، ذیل عنوان «۹. پوشیدن لباس دوخته بر مردان» فرموده‌اند:

«پوشیدن لباس دوخته، هر طور باشد، برای زنان عیبی ندارد، مگر دستکش که آن را نپوشند.» (۱) پیداست که حرمت پوشیدن دستکش برای زنان، عنوان مستقلّی است و ربطی به «پوشیدن لباس دوخته بر مردان» ندارد.

همچنین در شمارش محرّمات احرام، ذیل عنوان «۱۶. زینت نمودن» نوشته‌اند:

«پوشیدن زیور برای زینت بر بانوان محرم حرام است و زیوری که پیش از احرام، عادت به پوشیدن داشته، مستثنی است و می‌تواند او [آن] را بپوشد، ولی نباید او [آن] را به شوهر خود و دیگر مردان نشان دهد.» (۲) هویداست که «إظهار الزینة للزوج و لغیره من الرّجال» عنوان مستقلی غیر از «پوشیدن زیور» است. همین ایراد، عیناً به مناسک حج حضرت امام خمینی نیز وارد است. (۳) در اینجا تعابیر قدما دقیق‌تر است؛ مثلا علّامه و شهیدین در شمارش محرّمات احرام گویند: «و الحلی غیرالمعتاد للنساء، و إظهار المعتاد للزوج» (۴)، «و لبس المرأة ما لم‌تعتده من الحلی؛ و إظهار المعتاد للزوج» (۵)، «و لبس ما لم تعتده من الحلی، و ما اعتادته بقصد الزینة لابدونها؛ لکن یحرم علیها إظهاره للزوج». (۶) توضیح اینکه برخی از قدما مانند شهید، چنان که گذشت، تروک احرام را سی مورد دانسته‌اند و آنها را از یکدیگر تفکیک کرده‌اند و برخی معاصران، ۲۵ یا ۲۴ مورد دانسته‌اند و دو یا چند عنوان را ذیل یک عنوان درج کرده‌اند که دقیق نیست. البته در مواردی، قدما هم چند امر را ذیل یک عنوان آورده‌اند، ولی تعبیرشان دقیق است؛ مثلا تعابیر علّامه در ارشاد که گذشت، انصافاً دقیق است:

«... صید البَرِّ ... أکلا، و ذبحاً، و اصطیاداً، و اشارةً، و دلالةً، و إغلاقاً و إمساکاً و النساء وطئاً، و عقداً له و لغیره و شهادةً علیه و إقامةً، و تقبیلا و نظراً بشهوة». (۷)

۱- مناسک حج، ص ۱۳۶، مسأله ۲۴۴

۲- مناسک حج، ص ۱۴۲، مسأله ۲۵۶

۳- مناسک حج، ص ۱۸۷، مسأله ۳۹۳

۴- غایة المراد و حاشیة الارشاد، ج ۱، ص ۳۹۷

۵- اللمعة الدمشقیه، ص ۶۹

۶- رسائل الشهید الثانی، ج ۱، ص ۳۶۷؛ رساله مناسک الحج و العمره، ص ۱۵

۷- غایة المراد و حاشیة الارشاد، ج ۱، ص ۳۹۵

ص: ۱۰۶

ولی مرحوم آیهٔ الله خویی (رحمهٔ الله) و من تبعه صید را با همه مسائل وابسته‌اش یک عنوان و نساء، یعنی آمیزش و مانند آن را- چنان که گذشت- چهار عنوان دانسته که این دوگانگی، وجهی ندارد. علاوه بر اینکه عنوان «صید» در کلام علامه و مانند آن، کلّی است و همه محرّماتی را که ذیل آن ذکر شده، شامل می‌شود، ولی عنوان در کلام آیهٔ الله خویی به گونه‌ای است که شامل محرّمات ذیل آن نمی‌شود؛ زیرا در عنوان محرّم نخست فرموده‌اند: «۱. شکار حیوان صحرایی» و پیداست که این عنوان، شامل اکل، امساک و مانند آن نمی‌شود؛ بر خلاف تعبیر «شکار/ صید» در سخن علّامه که شامل همه موارد؛ یعنی اصطیاد، ذبح، أکل و ... می‌شود.

نهم: عدم محاذات جدّه با میقات

مسأله محاذات یا عدم محاذات جدّه با میقات یکی از مسائلی است که کارشناسان باید تکلیف آن را مشخص و معیّن کنند و اختلاف در آن به هیچ وجه شایسته نیست. در مناسک برخی از مراجع معاصر می‌خوانیم:

«کسانی که با هواپیما به حج می‌روند و می‌خواهند بعد از حج به مدینه مشرف شوند، احتیاط آن است که بدون احرام بروند جدّه، و از اهل اطلاع مورد اعتماد تحقیق کنند، اگر جدّه یا حده معلوم شد محاذی با یکی از میقاتهاست از آنجا محرم شوند و الّا بروند به میقات دیگر مثل جحفه و از آنجا محرم شوند ....»

محاذات یا عدم محاذات جدّه با یکی از مواقیت- به نظر بسیاری از فقیهان- موضوع حکم است و نباید توقع داشت حاجی- که از همه جا بی خبر است- تحقیق کند که آیا جدّه محاذی میقات است یا نه و ابهام و تردید در آن با اینهمه امکانات و وسائل فعلی سزاوار نیست. برخی از فقیهان دیگر در این زمینه نوشته‌اند:

- «محاذات جدّه با یکی از مواقیت ثابت نیست، بلکه اطمینان به عدم محاذات آن است، پس احرام از جدّه مجزی نیست و بر حاجی لازم است قبل از رسیدن به جده نذر احرام نموده و از محل نذر احرام ببندد ...» (۱)- «با ملاحظه نقشه‌های جغرافیایی، نقطه محاذی جحفه، در جنوب شرقی جدّه واقع

۱- مناسک حج با ۱۲ حاشیه، صص ۱۱۹- ۱۱۸، مسأله ۲۱۲

ص: ۱۰۷

است و لذا با نذر می‌شود در فرودگاه جدّه احرام بست؛ زیرا قبل از میقات واقع است.»

- «محاذات جدّه با هیچ یک از میقاتها ثابت نیست. بنابر این باید یا به میقات یا محاذات میقات برود.» (۱)- «جدّه نه میقات است نه محاذی میقات، لذا احوط آن است که با نذر از آنجا محرم شود.» (۲) ظاهراً منشأ اختلاف فتوای علما در این زمینه، مشخص نبودن وضع موضوع حکم، یعنی محاذات یا عدم محاذات جدّه با میقات است، (۳) که با این همه وسایل موجود، ابهام در آن به هیچ وجه شایسته نیست. البته اگر در معنی کلمه «محاذات» اختلاف باشد و بر اثر آن در محاذی بودن جدّه اختلاف شود، سخن دیگری است و چنین اشکالی وارد نخواهد بود.

پی نوشت ها:

۱- همان.

۲- همان، ص ۱۹۹، ذیل مسأله ۴۴۳

۳- برخی از فقیهان نیز مانند آیهٔ الله خوئی رحمهٔ الله می‌فرمایند: «احرام از جدّه حتی بر فرض محاذی بودن آن با میقات مجزی نیست ...» حاشیه مناسک حج، ص ۱۱۸، ذیل مسأله ۲۱۲. بعضی از فقیهان هم معتقدند احرام از جدّه- چه محاذی باشد و چه نباشد- برای کسانی که از میقات و نزدیک آن عبور نمی‌کنند، صحیح است: «یصحّ الإحرام من جدّهٔ لمن لایمرّ علی أحد المواقیت أو بالقرب منه». و هو الأقرب إلی الصواب.

ص: ۱۰۸

ص: ۱۰۹

ص: ۱۱۰

ص: ۱۱۱

ص: ۱۱۲

ص: ۱۱۳

تاریخ و رجال

داستانی دروغین در باره پیامبر اعظم (ص)

ص: ۱۱۴

محمد صادق نجمی

دروغ

مطالعه و بررسیِ منابع حـدیثی و تاریخی و دقت در بعضـی حوادث و جریان‌های زندگی پیامبر خدا (ص)، گویای این حقیقت تلخ است که درباره آن حضـرت دروغ سازی و شایعه پردازی بسـیار به وقوع پیوسته و از دوران حیات آن حضرت آغاز شده است؛ زیرا در دوران زنـدگی پیامبر (ص) افرادی بودند که در اثر حبّ و بغض و دوستی و دشـمنی و اغراض مختلف، دروغ‌هایی می‌ساختند و مطالب خلاف و بی اساس را در مورد آن حضـرت، میان جامعه منتشـر می‌کردند، تا جایی که حضرت رسول (ص) در بالای منبر به گونه‌ای آشکار، مردم را از وجود چنین دروغ‌سازانی آگاه کرد و آنان را از عواقب این عمل ناشایست برحذر ساخت و فرمود : «لا تکذبوا علیّ و من کذب علیّ فیلج النار» (۱)؛

«مردم بر من دروغ نبندید و هر کس بر من دروغ ببندد جایگاهش آتش است.»

و در ضمن خطبه دیگر فرمود:

«أیّها النّاس قد کثرت علی الکذابهٔ فمن کذب علیّ متعمداً فلیتبوّأ مقعده من النار»

؛ (۲) «مردم! دروغ‌گویان از زبان من زیاد شده‌اند ...»

و آنگاه که سـلیم بن قیس از امیرمؤمنان (ع) درباره صـحّت و سـقم احادیثی که در دست مردم است پرسـید، حضـرت در پاسخ وی فرمود:

۱- صحیح بخاری، ح ۱، باب اثم من کذب مع النبی؛ تحف العقول، ص ۵

۲- کافی، ج ۱، ص ۶۲ برکت الفضل، ج ۱، ص ۲۱۱ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۳۸؛ تحف العقول، ص ۱۹۳

ص: ۱۱۵

«إنّ فی أیدی الناسِ حقاً و باطلًا، وصدقاً وکذباً، و ناسخاً ومنسوخاً، ومحکماً ومتشابهاً، وحفظاً و وهماً ولقد کذب علی رسول الله علی عهده ...»؛ «در میان حدیث‌هایی که در دست مردم است؛ حق باطل، راست دروغ، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و حقایق و اوهام به هم در آمیخته است، حتی در دوران حیات پیامبر خدا نیز مطالبی را به دروغ به او نسبت می‌دادند ...»

اغراض و انگیزه‌های جعل و دروغ، پس از ارتحال پیامبر اسلام، رو به فزونی گذاشت و به موازات فاصله مردم از دوران زندگی پیامبر (ص) علل و انگیزه‌های دروغ‌سازی و شایعه پردازی درباره آن حضرت بیشتر گردید. دوران پیش از نبوت پیامبر گرامی، چگونگی آغاز وحی و معاشرتش با همسرانش و خلاصه تمام جوانب زندگی آن بزرگوار طبق آمال و اهداف و بر اساس سیاست‌های روز رنگ‌آمیزی شد. هر کس برای مقصود و هدف خاصی که داشت، از زندگی آن حضرت مایه گرفت و به صورت حدیث (گفتار) و یا سیره (رفتار عملی) پیامبر نقل گردید و به آن حضرت نسبت داده شد و این وضع در دوران معاویه شکل اساسی‌تر و خطرناک‌تری به خود گرفت که بحث مفصلی را می‌طلبد.

ص: ۱۱۶

این احادیث ساختگی، دست به دست می گشت تا این که به کتاب‌ها راه یافت و در لابه‌لای متون احادیث صحاح و مسانید اهل سنت جای گرفت. در پیشاپیش همه کتاب‌های حدیث و صحیح ترین منابع حدیثی و مورد اعتمادترین کتاب‌های روایی؛ صحیح بخاری، صحیح مسلم و صحاح چهارگانه دیگر، معرفی و به سایر کتاب‌های حدیث و تاریخ و تفسیر از این منابع، منتقل گردید و نویسندگان و مؤلفان این کتاب‌ها، بدون نقد و بررسی، این مطالب ساختگی را به عنوان حدیث پیامبرخدا و تاریخ و سیره آن حضرت، در اختیار مسلمانان قرار دادند و گاهی همین مطالب بی اساس، از رواج بیشتری برخوردار شد و حدیث‌های صحیح و مطالب واقعی تحت الشعاع قرار گرفت و به فراموشی سپرده شد.

داستان لدود (۱)

یکی از داستان‌های ساختگی و حدیث‌های جعلی، که در منابع اولیه اهل سنت نقل گردیده، حدیث «لدود» است.

خلاصه این افسانه، که از عایشه نقل گردیده، این است که:

در روزهای آخر عمر پیامبر اسلام و در دوران شدّت مریضی اش، که در حال اغما به سر می‌برد، با صلاحدید همسران حضرت و کسانی که در منزل حضور داشتند، معجون و دوای تلخی، که به افرادِ مبتلا به سینه‌پهلو داده می‌شد، به دهان پیامبر ریختند و پیامبر خدا در آن حال اشاره کرد که دوا را به دهانش نریزند.

عایشه می‌افزاید: ما فکر کردیم امتناع پیامبر از خوردن دارو، بدان جهت است که هر مریضی از خوردن دوا کراهت دارد و امتناع می‌ورزد و لذا به امتناع و اشاره آن حضرت ترتیب اثر ندادیم و دوا را به دهانش ریختیم. چون پیامبر به هوش آمد و تلخی دوا را در دهانش احساس کرد و متوجه شد که به دهانش دارو ریخته شده، سوگند یاد کرد که: باید به مجازات این عمل، در برابر چشمانم، به دهان تمام کسانی که در مجلس حضور دارند، به جز عباس، از آن دارو ریخته شود و طبق

۱- لدود معجون و داروی تلخ بدمزه‌ای بود که به مریض‌ها خورانده می‌شد.

ص: ۱۱۷

دستور اکید و سوگند پیامبر، دارو به دهان یکایک حضار، به جز عباس، ریخته شد تا نوبت به همسران پیامبر رسید. از میان آنان، میمونه اصرار کرد که من روزه هستم، ولی به گفتار وی اعتنا نکردند؛ زیرا پیامبر بر این امر تأکید و سوگند یاد کرده و کسی را به جز عباس استثنا ننموده بود.

متن حدیث، که به صورت خلاصه در صحیح بخاری و صحیح مسلم، از عایشه نقل شده، چنین است:

«قالت عائشهٔ: لددناه فی مرضه فجعل یشیر إلینا أن لا تلدّونی فقلنا کراهیهٔ المریض للدواء، فلمّا أفاق قال أ لم أنهکم أن تلدّونی؟ قلنا کراهیّهٔ المریض للدواء، فقال: لا یبقی فی البیت أحدٌ إلّا لدّ و أنا أنظر إلّا العباس، فانّه لم یشهدکم» (۱) در حدیث دیگری که ابن ابی الحدید باز از عایشه نقل کرده، آمده است: «فلقد لدّت میمونهٔ و إنّها لصائمهٔ لقسم رسول الله عقوبهٔ لهم بما صنعوا». (۲) از آنجا که بررسی همه حدیث‌های مربوط به این داستان ساختگی، از نظر متن و سند با وضع این مقاله کوتاه سازگار نیست، تنها به بعضی از نکاتی که در متن این حدیث‌ها وجود دارند، بسنده می‌کنیم:

در مرحله نخست، آنچه در متن این حدیث‌ها جلب توجه می‌کند و ساختگی بودن این داستان را، حتی برای کسانی که پیامبر (ص) را معصوم و مصون از خطا و کارهای لغو نمی دانند، تأیید می‌کنند که در مفهوم این حدیث‌ها تناقض و تضاد وجود داردکه، سه مورد از این تناقض‌ها را توضیح می‌دهیم:

۱. پیامبر خدا (ص) در چه زمانی متوجه ریختن دوا به دهانش شد؟ آنچه در متن بیشتر این احادیث تصریح شده، این است که پیامبر خدا پس از آن که به هوش آمد و تلخی و اثر دارو را در کام خویش احساس کرد، متوجه شد که به دهان وی دارو ریخته‌اند؛ «وافاق فعرف أنّه قد لدّ و وجد أثر اللّدود.» (۳) ولی بنا به مضمون همان حدیثی که در آغاز بحث، از صحیحین آوردیم، پیامبر خدا (ص) متوجه بود و با ایماء و اشاره، از این عمل نهی می‌کرد؛ «فجعل یشیر إلینا أن

۱- صحیح بخاری ۶/ باب کتاب النبی الی کسری و قیصر و ۷ کتاب الطب باب اللدود و ۹ کتاب الدیات و صحیح مسلم ۷ کتاب السلام باب کراهیهٔ التداوی باللدود سنن ترمذی ۳، ص ۲۶۵

۲- شرح نهج البلاغه: ص ۱۳، ص ۳۲

۳- مسند احمد ح ۶، ص ۱۱۸

ص: ۱۱۸

لا تلدونی فلما أفاق، قال أ لم أنهکم أن تلدونی».

۲. موقعیت عباس در این جریان: بنا به مضمون حدیثی که ترمذی و بعضی علمای اهل سنت نقل کرده‌اند، عباس عموی پیامبرخدا (ص) از همان افرادی بود که به دهان پیامبر دوا ریختند. «رده العباس و أصحابه» (۱) ولی به نقل ابن ابی الحدید، از عایشه، عباس با این که در مجلس حضور داشت اما از دوا ریختن به دهان حضرت رسول امتناع ورزید «فاجمعوا علی ان یلدوه فقال العباس لا الده ...» (۲) در حالی که بنا به مضمون حدیثی که از صحیحین نقل آوردیم، عباس در اصل جریان حضور نداشته بلکه بعداً وارد شده است؛ «إلا العباس فانّه لم یشهدکم». (۳) ۳. چه کسانی مشمول مجازات گردیدند: بنا به نقل احمد بن حنبل، به همه صحابه، که در آن جریان حضور داشتند، دوا داده شد تا نوبت به همسران آن حضرت رسید ولی بنا به مضمون حدیث دیگری که باز احمدبن حنبل نقل کرده، به جز همسران پیامبر شخص دیگری در آن موضوع و در آن جلسه شرکت نداشت و دوا نیز تنها به همسران پیامبر خورانده شد.

«عن العباس إنه دخل علی رسول الله وعنده أزواجه فاستترن منه إلّا میمونه فقال (ص) لا یبقی فی البیت أحد شهد للد إلّا لُدّ»: عباس گوید: وارد حجره پیامبر شدم و همسران آن حضرت در کنارش بودند. با دیدن من، حجاب به سر کردند، جز میمونه. پس پیامبر فرمود: در خانه کسی باقی نماند که شاهد دوا خوردن من بوده است، مگر این که به دهان او هم دوا ریخته شود.

آیا صدور چنین حکمی با مقام نبوت سازگار است؟

گذشته از این تضاد و تناقض سه گانه در متن این داستان، که دلیل بر جعل و ساختگی بودن آن می‌باشد، در زمینه این افسانه ساختگی، این سؤال مطرح است که: آیا اصلًا صدور چنین حکم خنده‌دار و دستور چنین مجازات مخالف عقل و وجدان، از سوی رسول الله، با مقام نبوت و شخصیت شاخص رسول اعظم و پیامبر خاتم متناسب است؟! زیرا در ظاهر، مضمون همه این حدیث‌ها و مفهوم صریح بعضی از

۱- سنن ترمذی ۳، ص ۲۶۵ فائق زخمشری، ج ۳، ص ۳۱۳

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۳۱

۳- مسند احمد ۱، ص ۲۹۰

ص: ۱۱۹

آن‌ها این است که دستور اکید و سوگند پیامبر خدا در مورد دوا خوردن تمام افراد حاضر در مجلس، به عنوان عمل متقابل و مجازات اقدام آنان صورت گرفته است؛ «یقسم رسول الله عقوبهٔ لهم بما صنعوا» (۱) در صورتی که اولًا- همان گونه که اشاره شد، بنا به مضمون بخش مهم این حدیث‌ها، پس از آن که پیامبر خدا به هوش آمد، متوجه شد که به دهان او دوا ریخته شده، بنابراین، از ناحیه آن حضرت، که در حال بیهوشی به سر می‌برد، نهی وجود نداشته تا مخالفتی صورت پذیرد و متخلّفان مجازات شوند.

ثانیاً- اگر در این رابطه مفهوم همان حدیث را بپذیریم که آن حضرت قبلًا متوجه جریان بود و با ایما و اشاره آنان را نهی میکرد و از خوردن دارو امتناع ورزید، باز هم نمی توان چنین مخالفتی را جرم قابل مجازات به حساب آورد؛ زیرا این مخالفت، بر اساس توجیهی از سوی عاملین بوده که معمولًا هر مریض از خوردن داروی تلخ، امتناع می‌ورزد.

و ثالثاً- اگر فرض کنیم که همه حضار مجلس، طرف مشورت و با اصل موضوع موافق بوده‌اند، اما مسلّم است که همه زنان در انجام دادن این عمل شرکت و مباشرت مستقیم نداشته‌اند. بنابراین، مجازات همه حضار چرا؟ و چرا همه حاضران، به جرم عمل یک یا دو نفر مجازات شوند، در صورتی که طبق قانون اسلام و قانون عقل نمی توان کسی را به جرم شخص دیگر مسؤول دانست؛ «ولا تزر وازرهٔ وزر اخری» و آیا این حکم مانند آن نیست که در مقام قصاص عده‌ای را به جرم راضی بودن به قتل کسی، مانند شخص قاتل، محکوم به قصاص نمایند؟! و آیا هیچ شخص عاقلی به خود اجازه می‌دهد افرادی را در برابر عملی که آن را وظیفه اسلامی و انسانی خود و راه نجات وجود پیامبر و معالجه او می‌دانند، به جای تقدیر و تشکّر از عمل آنان مجازات کنند؟! کجا رسد به مقام ارجمند رسالت و خاتم نبوت، که طبق نقل ابن‌حجر، آن حضرت در تمام دوران زندگی اش، حتی نسبت به حقوق شخصی و مسلّم خویش با هیچ کس و حتی با دشمنانش به مقام انتقام و مجازات برنیامد و با

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۳۲

ص: ۱۲۰

همه آنان، با عفو و اغماض رفتار نمود (۱) و در فتح مکه چون با سرسخت‌ترین دشمنانش مواجه گردید، فرمود: «إذهبوا أنتم الطلقاء».

انگیزه جعل این داستان:

در مورد جعل حدیث «لدود» که وهنی است به ساحت مقدس رسالت و بهانه و دست‌آویزی است در دست مخالفان اسلام، گرچه ممکن است انگیزه‌های متعدّد وجود داشته باشد، ولی به نظر می‌رسد، دو انگیزه زیر، از مطالب دیگر قوی‌تر باشد:

۱- تأییدی بر گفته خلیفه دوم

در برخی روایات آمده است که پیامبر خدا (ص) در ساعات و لحظات آخر عمر، دستور داد «ایتونی بکتاب أکتب لکم کتاباً لا تضلوا بعده أبداً» (۲) و خلیفه دوم گفت «انّه لیهجر» و حدیث سازان خواسته‌اند با جعل این افسانه، این سخن خلیفه را، که بدین وسیله مانع از کتابت آن وصیت‌نامه گردید، به اثبات رسانند. و بگویند: رفتار و روش پیامبر در ایام مریضی و روزهای آخر عمر، گفتار خلیفه را تأیید می‌کند؛ زیرا آن حضرت در آن روزها دستورهایی می‌داد که ناشی از هذیان و در اثر از دست دادن نیروی تعقّل بوده است؛ زیرا گاهی دستور می‌داد داروی تلخ و بد مزه، به دهان همه حاضران در مجلس بریزید و من تماشا کنم! دستوری غیر عقلایی و خنده‌آور! و گاهی نیز فرمان می‌داد قلم و کاغذ بیاورید تا مطلبی بنویسم که پس از من گمراه نشوید.

۲- فضیلت‌تراشی برای سر سلسله خلفای عباسی

سیاست و اهتمام خاندان و خلفای عباسی بر این بوده تا آنجا که ممکن است، هر فضیلت و افتخار را به نفع خانواده خویش؛ از عباس گرفته تا یکایک خلفای این

۱- فتح الباری، ج ۸، ص ۱۱۲

۲- صحیح بخاری، ۱ کتاب العلم باب کتابهٔ العلم.

ص: ۱۲۱

خانـدان، جعل نمایند. گرچه این نوع فضیلت‌تراشـی منجر به اهانت به ساحت مقدس پیامبر خدا شود! در داسـتان لدود، این انگیزه و هـدف مشـهود است که برای اثبات یک فضـیلت و بیان یک افتخار از سوی پیامبر (ص) نسـبت به سرسلسـله و بنیانگذار این خاندان ساخته و پرداخته شـده است، که حضـرت رسول دسـتور داد به دهان اعضا و افراد خانـدان خویش و حتی به همسـران و اعضای اهل بیت؛ یعنی امیرمؤمنان و فاطمه زهرا و حسـنین (علیهم السـلام) داروی تلخ ریخته شود و تنها کسی که مستثنی گردید، عباس بود؛ «لا یبقی أحدٌ فی البیت إلّا لُدّ و أنا أنظر إلیه إلّا العباس فانّه لم شهدکم».

حدیث لدود از دیدگاه علما

چون از نظر علما و دانشـمندان شـیعه، که انبیا را معصوم و از هر عمل غیر عقلانی مصون می‌دانند و در ساختگی بودن این حدیث و خرافی بودن این افسانه هیچگونه تردیـد ندارنـد و مخالف عقیـده آنان درباره نبوت و غیر قابل قبول می‌باشـد، لذا آنان نه تنها آن را نقـل نکرده‌انـد بلکه حتی در مقام ردّ و پاسـخگویی آن نیز نبوده‌انـد و به طور کلی، با بی اعتنایی نسـبت به آن مواجه گردیـده و در بوته نسیان و فراموشی قرار داده‌اند.

و اما علمای اهل سـنت، با این که این افسانه در مهم‌ترین منابع حدیثی آنان؛ یعنی صـحیح بخاری و صـحیح مسلم نقل گردیده، ولی محققّان آن‌ها نیز آن را ساختگی و مردود دانسته‌اند؛ از جمله آن‌ها است نقیب ابوجعفر استاد ابن ابی الحدید.

او می‌گویـد: من در مجلس اسـتادم ابوجعفر نقیب حـدیث «لـدود» را مطرح کردم و نظر او را در این مورد جویا شـدم که آیا در این حـادثه، به دهـان علی بن ابی طالب نیز از آن داروی تلـخ و بـدمزه ریختنـد؟ او در پاسـخم گفت: معاذ الله، اگر چنین چیزی حقیقت داشت، عـایشه می‌گفت؛ زیرا او علاقه‌منـد بود که در بـاره علی بن ابی طالب نقطه ضـعفی بیابـد و آن را افشا و برملا کنـد. ابوجعفر سپس گفت: در آن روزها و ساعت‌های آخر پیامبر (ص)، مسلماً نه تنها علی و فاطمه، بلکه حسن و حسین نیز در

ص: ۱۲۲

کنار بستر پیامبر حاضر بودند و آیا می‌توان احتمال داد که از آن دارو به دهان آنان نیز ریخته باشند؟! نه، به خدا سوگند چنین چیزی نبوده است.

ابن ابی الحدید می گوید: ابوجعفر گفتار خود را با این جمله پایان داد: «و داستان لدود از اصل دروغ و ساختگی است و آن را تنها یک نفر برای تقرّب به بعضی از مقامات ساخته و پرداخته است» (۱) پی‌نوشت‌ها:

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۳۲

ص: ۱۲۳

بقیع در بستر تاریخ

علی اکبر نوایی

درآمدی بر موضوع

بقیع، قطعه زمینی رها شده و مقبره‌ای همچون مقابر عمومی نیست، گنج تاریخ و مخزن اسراری جاودانه است. تاریخی مملو از حادثه و دنیایی از همه عظمت‌ها، اخلاص‌ها، رشادت‌ها، کرامت‌ها، معناها، جانفشانی‌ها، ایثارها، مظلومیت‌ها، حماسه‌ها و فریادهاست؛ فریادهایی در سکوت، گریه‌هایی در تنهایی.

ناله‌هایی در ظلمت، یادواره‌ای است از جهادها و پیکارها و از خود گذشتن‌ها، نمادی است از عظمت یک تاریخ بلند و گسترده، واگویه کتاب‌های سترگ است که باید به استنطاق درآید و به مرحله کتابت نهاده شود تا نهفته‌های حیات بخش و شور آفرین و الهام بخش خود را باز نماید و اسراری را که در خود نهفته، برملا سازد تا درس‌های خود را بی دریغ، فراروی تشنگان حقیقت و معرفت و انسانیت بازگو نماید و عبرت‌های خود را به صاحبان بصیرت ارزانی دارد.

بقیع، مجمع اسرار، رازها و رمزهای سر به مهر است که دست تطاول و ستم، نگذارده لب بگشاید و رازها و رموز و اسرار معرفت بخش خود را فراروی انسان‌های سرگشته معاصر، نجوی کند.

بقیع، سینه سینا است، که اکنون ساکت و خاموش، منتظر سؤال‌های ذهن‌های

ص: ۱۲۴

کاوشگر و معنا طلب است. بقیع داستان صدها صحابی مخلص و وفادار است که هرگز سهمی دنیوی از ایثار و اخلاص‌ها و همگامی‌های خود با نبیّ رحمت در دنیای ماده، طلب نکرده‌اند.

داستان امامت شیعی و راستین اسلامی است که در چهره سبط اکبرِ نبیّ رحمت، حسن مجتبی (ع) و باقی مانده حادثه طف، سجاد امامت (ع) و باقر علوم و صادق آل البیت (علیهم السلام) تجلّی یافته است.

داستان و غمنامه خلیفه بلافصل پیامبرِ رحمت و دخت مظلومه او، سیده زنان عالم است. غمنامه غربت، انقطاع وحی و سیلی خوردن‌های دردانه هستی و گریه‌های ممتد از رجعت امت، پس از پدر خویش و نگین رسالت و نبوت است. معنای آیه تطهیر و طنین صدای مظلومانه کوثر است و فریاد بیت الاخزان فاطمه، نگین هستی است. واگویه دخترکانی از تتمه نبوت است که با غم‌های سترگ خود، در سینه آن غنودند؛ همچون رقیه و زینب و امّ کلثوم، بازتابی از کرامت زنان و مادرانی بزرگ است که با دستان خود انسان‌هایی بزرگ را به تاریخ انسانیت عرضه داشتند و با کعبه نجوی کردند و طفلِ مام هستی را، که جان جهان است، بر دستان کرامت خویش گذاردند. داستان بانویی است که کفالت خاتمه رسالت و عقل کلّ هستی را مفتخر شده است.

بانویی بزرگ، فاطمه بنت اسد، که هم مام امیر ولایت و عدالت است و هم کفالت گر انسان کامل تاریخ بشریت، ستوده خدا، محمد مصطفی (ص).

بقیع، یادمان سعدیه‌ای است که با شیر پستان خویش، کاری همچون فاطمه بنت اسد را تداعی کرده است.

بقیع، جایگاه مادران امت، زنانی کرامت پیشه؛ همچون جویریه، امّ حبیبه، امّسلمه، ماریه و ... که همواره، همچون امّ سلمه و امّ حبیبه، غم‌های زنانه را از چهره تابناک پیامبر ستردند.

غمنامه صفیه و عاتکه؛ دو بانوی با شهامت و عمّه‌های یتیم عبدالله، پیام آور

ص: ۱۲۵

حقیقت است؛ آنـان که پشـتوانه‌ای برای یادگـار رسالت بودنـد. واگویه‌ای از گریه‌های خواهری است که سـیل اشـکش او را تا احد فراخوانده و در غم عمّ پیامبر، سید شهیدان احد، مویه کرده و خونابه دلِ خویش را در رگ‌های تاریخ جاری کرده است.

بقیع، داسـتانِ فراوانِ گفته شده عدالت علی است، که عقیلِ برادر را هم از بخششـی اضافه دریغ داشته تا عدالت، قربانی خویشاوندی و تبارگرایی نگردد و داستان حدیده محماتش عالمی را در فراگیری درس عدالت، کفایت کند.

بقیع، داسـتان مکرّر غمِ رسول خاتم در فراق از دست دادن جگر گوشه ای است که امیـد نبیّ رحمت بود؛ ابراهیم، ابن رسول خاتم؛ او که ولادتش موجی از شادی را در مدینهٔ الرسول و مرگش، سایه ای از غم را بر شهر وحی و شهر محبوب پیامبر خدا افکند.

بقیع، غم مادری است که اشـکش را از مـدینه تا کربلا روانه کرده و پسـران قهرمان و قهرمان قهرمانان حادثه طف را نثار آرمان‌های رسالت کرده، تا فریاد رهایی بخش محمد (ص) در سـینه تاریخ بماند و دُردانه و جگر گوشه اش، سـیّد شهیدان طف، تنها نماند. او که ابوالفضـل رشـیدش و عون و عبـدالله و جعفرش را برای همرکـابی بـا جگر گوشه فاطمه و علی (ع)، همراه او نمود تا در رکابش بسان دسته‌های گل پرپر شوند و به کام مرگی با عزّت و کرامت در افتند.

باز هم بنگارم که بقیع، یادواره تشت سرخ خون و یادواره تیرهای نشسته بر پیکری مظلوم است.

فریاد باقی مانده حادثه طف و رییس بکایین است و صاحب دعاهای پندآموز معرفت بخش.

بقیع، داسـتان منصور شـیطان است که با نصـرت‌های شیطان، حبل الهی را و رییس احیاگر تشیع را به خاک نشاند و علم و کرامت و فضیلتش را از تشنگان معرفت دریغ داشت.

ص: ۱۲۶

بقیع، غمنامه مـدینه مظلوم، در دوران تاراج گری است که یزیـدش نامیدنـد تا حرّه را بیافرینـد و بیالاید و انسان‌های والاتبارش را به دست دشـنه مسـرف بن عقبه بسپارد و به تـاراج گری اش فرمـان دهـد و ابـاحه این تطـاول را اعلامش نمایـد تا که هر چه می‌تواند قسـاوت کنـد. ناپـاکی نمایـد و هزاران تخم حرام را از تیره اموی تـا امروز بر آن بیفزایـد، مؤمنانش را کشـته و حرام زادگانش را به دست تاریـخ قساوت علم کنـد، تا که امروز هم دشـنه به دست، آماده فشـردن گلوهای عـدالت طلب باشـند. لهوفی در سـینه سوزان است، سـینه بی کینه شـیعه. آری، بقیع داستان سرای واقعه‌ای است که حرّه اش نامیدند، نه حرّه شرقی یا غربی، که حرّه حرارت کینه و بغض فرزندان عاص، که پس از گذشت از سی تن، سرها را درو کردند و داستان شجره ملعونه را تفسیر نمودند.

بقیع، سوگنامه شـهیدان با فضـیلت و بی ادعای احـد است که پس از سـید شـهیدان احـد، به صورتی تـدریجی از کثرت جراحت، بر خاک بقیع غنودند.

بقیع، نمادی از کینه ابوسـفیان است؛ آن که هرگز به خدا ایمان نیاورد «ما أسـلم و لکن استسـلم» او اسلام نیاورد و لکن تظاهر به آن نمود. او (ابوسفیان) ریشه درخت ملعونه در قرآن است که همواره از نسل و ذریه سفّاکش چه خون‌ها که

ص: ۱۲۷

نریخته و چه سرها که بر نیزه نگردیده تا در سینه بقیع نهان گردند و بالأخره بقیع، مطلع غزل حجّت آخرین است.

بقیع، فریادی رسا و بغضی در گلوی تاریخ است که باید با لبان و نوک قلم انسان‌های دارای نقش و رسالت فریاد شود و به دایره المعرفت تبدیل شود و داستان صحابی و دیگر انسان‌های والاتبار و داستان امامت فخرآفرین شیعه و غم‌های نهفته در دوران او را به تفسیر و نمایش بایسته بپردازد.

من بقیع را در چند مقبره رنگ و رو رفته و به غربت نشسته نمی دانم. او را فریادی مجسّم و بغضی ترکیده از گلوی تاریخ می‌دانم.

بقیع هم اکنون در مجلس آل فلان گرفتار آمده، صهیونیسم را شادمان نموده و سازمان‌های جاسوسی عالم را؛ سازمان‌هایی که جاهلیت مدرن و پست مدرن را پاس می‌دارند، بدون زحمتی به اغراض شیطانی شان رسانده و همان‌ها و نفّاثات فی العُقد، چنان در شیپورها دمیده‌اند و در گوش‌ها خوانده‌اند که بقیع، باید در مسیر فراموشی فرایندی را طی کند که ذکرش و یادش نماد شرک است و بدین روی، قبور امامان بقیع، بیت الاحزان و قبه ابراهیم بن رسول خاتم و یادمان فاطمه بنت اسد و حلیمه سعدیه و مادر چهار پسر از دست داده و ... به دست تخریب سپرده شد و چیزی از آن مشهود نیست و هم اکنون دلقک‌هایی ساخته شده از شام و هرات و حلب و بخارا و سمرقند و مدینه و یمن و هر ناکجا آباد دیگر، گردشان آورده‌اند و با دلارها و ریال‌ها و تورهای کشنده نامرئی در محفظه ذهن شیطانی اش خوانده‌اند که‌دشداشه‌ای بر تن نما، عبایی بر دوش، تسبیحی بر دست، چفیه‌ای بر سر و رمانی برفرق بند و داد سخن ده، که توسّل، شرک است، معرفی غنودگان در بقیع، کفر است و ....

آری دیروز بقیع، و داستان تاریخ میانه و تاریخ امروزینش، همه برگ‌های عبرت می‌باشند و قابل تذکار و بسط و شرح و تفصیل و پژوهش و تحقیق.

ص: ۱۲۸

بقیع، غم همیشه شیعه

بقیع، در مـدینه است. در مکه که هستی، فقط می‌بینی صف‌های نماز بایـد چنان مسـتقیم باشـد که از خط اعتدال، یک میلی متر هم خارج نشود، مخالفت با شیعه، رنگ روشنی ندارد و ملایم‌تر می‌نماید.

اما همینکه پا به مدینه می‌گذاری و از سـنگفرش‌های ساخته شده در ایتالیا و فرستاده شده از اروپای مدرن که می‌گذری، پایت را به روی محلّه‌ای می‌نهی کـه محلّه بنی هاشـمش می‌خـوانیم، محله‌ای که دشـمنان پر کینه بنی هـاشم از حـذفش شادمانه‌انـد، از آن که می‌گـذری و بر آن وقوفی مختصـر و مکثی کوتاه را که می‌کنی یکباره می‌خواهی فریاد بکشـی. آه، ای امامت مظلوم. آه، ای پیامبر رحمت، که سخنانت قبل از دفنت، همگی به فراموشی نهاده شدند، دست رحمتت را دریغ مفرما و از تطاول پیشگان در محضر عدل ربوبی شکوه نما و دل بی کینه شیعه را از غم خلاصی بخش!

از چنین وضـعیتی، اولاد یهودا رقص شادی می‌کنند! آری، به پشت دیوار بقیع که می‌رسی، همه مظلومیت و غربت و تنهایی شیعه را می‌نگری، شیعه‌ای که مصب و مجرای ولایت است.

وضع کنونی بقیع، قطعاً، نتیجه کینه اولاد یهودا است. بقیع، بغض فرو خفته اصحاب شیطان است، که همچون اصحاب اُخدود، اخگر و آتشی علیه آن بر افروختند.

بقیع، کینه مشـرکان علیه موحّدان است تا برای از چشم انداختنش او را به شـرک در الوهیت متهم نمایند تا بتوانند شرکی همه جانبه را در ذهن به ظاهر مسلمانان جایگزین نمایند. آری، بقیع خاری در گلوی استعمار و خاشاکی در چشمان مادّه پرستش می‌باشد.

و صـد البته که بسـیار هم مایلنـد تا اصـلًا نقشه بقیع از دل مـدینه حـذف گردد و البته که در سـینه تنگ و پلیـد اولاد یهودا، این ایده شیطانی وجود دارد که داستان

ص: ۱۲۹

بقیع، همچون محلّه بنی هاشم، به سنگفرش‌های مدرن و بازاری مکاره تبدیل شود و کالاهای آمریکایی، چینی، اروپایی، ایتالیایی و فرانسوی به معرض فروش نهاده شود.

فریاد بقیع

گویا هم اکنون فریاد بقیع را می‌شنوم که می گوید: فضیلت را پاس دارید. عبرت‌ها را تعریف کنید. درس‌های بلندم را به گوش انسان‌ها برسانید. درس‌های نهفته در سینه‌ام را کشف نمایید. مرا بهتر بشناسید. تنها دیدار غربتم را نجوا نکنید. در من گنج معرفت بجویید. فریاد بقیع، فریاد معرفت حقیقت، فریاد اخلاص، فریاد کرامت و ایثار، فریاد شهادت، فریاد علیه ستمگران همیشه تاریخ است. هم اکنون دست بقیع گشوده است که بیایید دستم را بگیرید تا برخیزم و نسخه‌ای شفابخش را برایتان بنگارم.

بقیع، فریاد نبوّت و ولایت و ایمان و عشق و جهاد و شهادت و ایثار و جانفشانی و عشق و مجموعه راز است. فریاد آیه تطهیر است و فریاد فضیلت خواهی است و به ما می گوید: بیایید در معرفتم بهتر بکوشید و تنها نجوای ظاهری را در عشق به من ملاک قرار مدهید.

پاسخ به دعوت‌های بقیع

اکنون من در آغاز راهی ایستاده‌ام تا فریاد بقیع را به لطف و کرامت نبیّ رحمت و توجّه والای امامان غنوده در بقیع دریابم و با توکّل بر خدای توفیق دهنده، پژوهش تفصیلی را درباره این مجموعه ذخایر و این گنج نهان معرفت آغاز کنم.

این پژوهش را با اشارت معاونت محترم آموزش و پژوهش، حضرت حجهٔ الاسلام و المسلمین جناب آقای قاضی عسکر آغازیده‌ام و در آغاز راه از خدای منان توفیق را در لحظات پژوهش و کتابت طلب می‌نمایم.

ص: ۱۳۰

هم اکنون در آغاز حرکت، در حدّ ورود به بحثی کلان و گسترده تاریخی، در حوزه‌های مختلف این پژوهش که در نهایت، استعداد تبدیل شدن به کتابی قطور را دارد، قرار دارم و توفیق را طلب می‌نمایم.

مفهوم شناسی بقیع

از واژه بقیع به گونه‌های ذیل، تعاریفی ارائه شده که در حدّ لزوم، به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

«أصل البقیع فی اللغة (بفتح أوّله و کسر ثانیه)، الموضع الذی اروم الشجر من ضروب شتّی».

«اصل بقیع در لغت، (به فتح اول و کسر دوم)، جایگاهی است که در آن انواع درختان وجود دارد.»

در تعریفی دیگر آمده است:

«بقیع، زمینی وسیع را گویند که در آن درخت یا ریشه‌های درختانی باشد.»

در تعریف سوم، چنین آمده است:

«البقیع من الأرض، المکان المتّسع، ولایسمّی بقیعاً إلّا و فیه شجر».

«بقیع از زمین، مکانی پهناور است، و بقیع نامیده نمی شود مگر که در آن درختی باشد.»

گوناگونی بقیع ها

در تعدّد و گوناگونی بقیع، یا باغ‌هایی که در آن‌ها درختانی بوده و درون بعضی از آن باغ‌ها مساکنی هم وجود داشته، شکی وجود ندارد؛ زیرا چنانکه در لغت شناسی ملاحظه کردیم، بقیع، اطلاق بر زمین وسیعی می گردد که در آن باغ و درخت وجود دارد. گزارش‌های تاریخی حکایت از آن دارد که در شهر مدینه،

ص: ۱۳۱

چندین بقیع وجود داشته است که اشاره به تعدّد آن‌ها، هم در متون تاریخی ضبط است و هم در متون روایی؛ که به عنوان نمونه می‌توان به این بقیع‌ها اشاره نمود:

«بقیع الخنجة، بقیع الخیل، بقیع الزبیر، بقیع المصّلی، بقیع الغرقد».

به جهت این که در این بحث، منظور ما فقط بقیع الغرقد است، به مفهوم آن هم اشاره می‌کنیم:

«بقیع غرقد، آن قبرستان مقدس را، بدین جهت به این نام خوانند که درخت غرقد، در آن فراوان بوده است.» (۱)

در تعریفی دیگر از بقیع غرقد چنین می‌خوانیم:

«و بقیع الغرقد، و الغرقد بفتح الغین المعجمة و القاف، بینهما راء ساکنة، کبار العوسج و هو مقبرة أهل المدینة علی سورها بجنب البستان». (۲) «بقیع غرقد، غرقد به فتح غین و قاف، که میانشان رای ساکنی وجود دارد، درختان بزرگ است و آن، مقبره اهل مدینه است که در داخل دیواری است، در بستانی.»

«و بقیع الغرقد، مقبرة أهل المدینة ... قال الأصمعی، قطعت غرقدات فی هذا الموضع حین دفن فیه عثمان بن مظعون فسمّی بقیع الغرقد». (۳) «بقیع غرقد، مقبرهٔ اهل مدینه است. اصمعی گفته است، درختان این موضع قطع شد، هنگامی که عثمان بن مظعون در آن دفن شد، پس به بقیع الغرقد تغییر نام یافت.»

«بقیع الغرقد، و هی مقبرة بالمدینة، و الغرقد شجر شوک کان ینبت هناک فذهب و بقی الاسم لازماً للموضع». (۴) «بقیع غرقد، مقبره‌ای است در مدینه، و غرقد درختی خاردار بوده که در آن می‌روییده. پس، از بین رفت ولی اسم آن در این مکان باقی ماند.»

«بقیع (بقیع غرقد- جنة البقیع)، نام مشهورترین و قدیمی ترین قبرستان اسلامی، از زمان حضرت رسول، تا عصر حاضر، واقع در انتهای جنوب شرقی مدینه، به فاصله کمی از مسجد النبی و بقعه مطهر حضرت پیغمبر، در خارج از دیوار قدیمی

۱- حسینی دشتی، سید مصطفی، معارف و معاریف، ج ۳، مؤسسه فرهنگی آرا، ۱۳۷۹، ص ۲۲۲.

۲- اعلمی حائری، شیخ محمد حسین، دائرة المعارف الشیعیه، جزء ۶، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۹۹۳ م. ص ۲۴۷

۳- ابن شبه، ابوزید عمر، تاریخ المدینة المنورة، ج ۱ و ۲، دارالفکر قم، ۱۳۶۸، ص ۸۶

۴- ابن منظور، لسان العرب، ج ۸، بی‌تا، ص ۱۸

ص: ۱۳۲

مدینه است، که امروزه در وسط شهر قرار دارد، لفظ «بقیع»، به معنای زمین وسیعی است که دارای انواع درختان باشد، لذا آن را جنهٔ البقیع (باغستان بقیع) نیز می‌نامند؛ بقیع غرقد نامیدن آن، بدین سبب بوده که غرقد، نوعی خاربن است که پس از خرابیِ آن، در این مکان روییده و فراوان بوده است.» (۱) از نتیجه نقل‌های متون و منابع تاریخی به دست می‌آید که بقیع الغرقد، که امروزه در شهر مدینه به نام بقیع مشهور است، مکانی بوده که در آن خارهایی می‌روییده و پس از آن که پیامبر خدا به مدینه هجرت کردند، پس از ساختن مسجد مشهور مدینه (مسجد النبی)، این باغ وقف مسلمانان گردید. پس از آن که اسعد بن زراره انصاری، که از صحابی بزرگ پیامبر گرامی بود، او را در قبرستان مذکور دفن نمودند و او اوّلین صحابی مدفون در این قبرستان مقدس است.

«حضرت رسول (ص) اسعد بن زراره را در بقیع به خاک سپرد.» (۲) این باغ، هم اکنون به نام بقیع، محلّ آمد و شدِ مسلمانان و به خصوص شیعیان است که از هوا و فضای مقدس و مترنّم به عطری روحانی از آن بهره می‌جویند.

رسمیت دفن در بقیع، به وسیله پیامبر (ص)

بقیع، نخستین مدفن و مزاری است که به دستور و اقدام پیامبر گرامی اسلام شکل گرفت. این قبرستان در دوران پیامبر (ص)، در خارج شهر مدینه و پس از دیوار شهر مدینه قرار داشته و در پشت خانه‌های مدینه به شمار می‌آمده، که هم اکنون با توسعه مدینه، در وسط شهر قرار گرفته است. نخستین اقدام پیامبر (ص)، دفن اسعد بن زراره بود، که شخصی از مهاجرین بوده و فرد والا مقامی در نظر پیامبر بوده است. دومین شخص، عثمان بن مظعون مهاجر، برادر رضاعی پیامبر (ص) بود و فرد بعدی ابراهیم، فرزند حضرت رسول، که همه آنان به وسیله و امر پیامبر (ص) در این جنّت و قبرستان دفن گردیدند.

بعد از آن که شخصیت‌هایی مانند اسعد بن زراره، عثمان بن مظعون و ابراهیم

۱- خرمشاهی، بهاءالدین و صدر حاج سید جوادی، احمد، دائرهٔالمعارف تشیع، ج ۳، نشر شهید سعید محبی، ص ۳۸۳

۲- اسد الغابهٔ، ج ۱، صص ۸۶ و ۸۷

ص: ۱۳۳

فرزنـد گرامی حضـرت رسول در این قبرسـتان دفن شدنـد، این کار رسـمیت و شـهرت یافت و مسـلمانان به اقتـدا و تأسـی به پیامبر، مردگان خویش را، که باز هم جزو صحابی آن رسول گرامی بودند، در این قبرستان مطهّر، دفن نمودند.

«سپس پیغمبر خدا (ص) دستور دادند آنجا را از بوته‌های خار ستردند و به مسلمانان ساکن مدینه اختصاص داده شد.» (۱) جایگاه بقیع در اندیشه نبوی

مـدفونین در بقیع، بیشترً از شخصیت‌های ممتازی هستند که در انـدیشه نبوی و سپس در تاریخ پس از رحلت پیامبر، دارای حرمتی عظیم بوده‌اند؛ شخصیت‌هایی که پیامبر بارها عظمت‌های آنان را یاد کرده و در سیره معصومان بعد از پیامبر مورد توجه فراوان قرار داشته‌اند.

«قـال المطری: انّ أکثر الصـحابهٔ رضـی الله تعالی عنهم ممّن توفّی فی حیاهٔ النبی و بعـد وفاته مـدفونون بالبقیع و کـذلک سادات أهل بیت النبی و سادات التابعین و فی مدارک عیاض عن مالک: إنّ هناک بالمدینهٔ من الصّحابهٔ نحو عشرهٔ آلاف و قال المجدی، لاشکّ أنّ مقبرهٔ البقیع محشوهٔ با لجماء القفیر من سادات الأمّهٔ». (۲) «مطری گفته است که بیشتر صحابه رضی الله عنهم از کسانی هستند که در دوره حیـات پیـامبر و بعـد از وفـات ایشـان، در بقیع دفن شده‌انـد و همچنین بزرگان اهل بیت پیامبر و سادات تابعین هسـتند و در مـدارک عیاض از مالک منقول است که مقبره‌ای در مـدینه است که حـدود ده هزار نفر از صـحابه در آن مدفون‌اند و مجدی گفته است: شکی نیست که مقبره بقیع در بردارنده جمع بزرگی از بزرگان امّت اسلامی است.»

پیـامبر (ص) برای مـدفونین در بقیع، عظمت فراوانی قائل بودنـد و آنان را شخصـیت‌های بزرگی می‌دانسـتند، که پیامبر را در دوران سختی و عسرت یاری نموده‌اند.

۱- خرمشاهی، بهاء الدین، پیشین، ص ۸۶

۲- سمهودی، نورالدین علی ابن احمد، وفاء الوفا، ج ۲، دار احیاء التراث العربی، ص ۷۸

ص: ۱۳۴

واقدی در مغازی نقل کرده است که پیامبر خدا هنگام دفن سعد بن معاذ در بقیع الغرقد تکبیر گفتند و همه مسلمانان و صحابه تکبیر گفتند. سپس سعد بن معاذ را وارد لحد نمودند و پس از آن هم تکبیر گفتند. از ایشان پرسیدند چرا تکبیر گفتید؟ فرمودند: «رأیت الملائکهٔ تحمله»؛ (۱) دیدم ملائکه را که جسد سعد را حمل می کردند.

در متون تاریخی، نسبت به بیانات حضرت رسول، راجع به اصحاب خودشان، نقل‌های فراوانی وجود دارد که آن‌ها را در مواضع خودش در نوشتارهای بعدی مورد اشاره قرار خواهیم داد.

این نقل‌ها، این نکته را نشان می‌دهد که پیامبر خدا (ص) مدفونین در بقیع را محترم می‌شمردند و از همین رهگذر فراوان سفارش فرموده‌اند و این خاک مطهر را گرامی می‌داشته‌اند.

در خصوص این نکته، که پیامبر برای مدفونین در بقیع حرمت فراوانی قائل بوده‌اند، نمونه‌هایی را اشاره می کنیم:

ابن شبّه در تاریخ المدینه المنوره‌اش آورده است:

«حدّثنا هودهٔ بن خلیفهٔ، قال: حدّثنا عوف، عن الحسن، إنّ النبی قام علی أهل البقیع، فقال: السّلام علیکم یا أهل القبور من المؤمنین و المسلمین، لو تعلمون ما نجاکم الله منه ممّا هو کائن بعدکم! ثمّ نظر إلی أصحابه، فقال: هؤلاء خیر منکم، قالوا: یا رسول الله ما یجعلهم الله خیراً منا؟

قد أسلمناکم أسلموا و هاجرناکما هاجروا، و أنفقناکما أنفقوا، فما یجعلهم الله خیراً منا؟ قال: إنّ هؤلاء مضوا لم یأکلوا من أجورهم شیئاً و شهدت علیهم و إنّکم قد أکلتم من أجورکم بعدهم، و لا أدری کیف تفعلون بعدی». (۲) «هودهٔ بن خلیفه برای ما نقل کرد که عوف از حسن نقل نموده که پیامبر خدا، که درود خدا بر او و آلش باد، به بقیع آمد و فرمود: درود بر شما ای اهل قبور! درود بر مؤمنان و مسلمانان شما، اگر بدانید که خداوند شما را از چه شروری نجات داده است! سپس نگاهی به اصحابشان نموده، فرمودند: آن‌ها از شما بهترند. گفتند: ای

۱- محمد بن عمر بن واقد، مغازی، ج ۱، نشر دانش اسلامی، رمضان ۱۴۰۵، ص ۵۲۸

۲- ابن شبه، ابوزید عمر، تاریخ المدینهٔ المنورهٔ، ج ۱ و ۲، دارالفکر قم، ۱۳۶۸ شمسی، ص ۹۴

ص: ۱۳۵

پیامبر خدا، چه چیزی آن‌ها را بهتر از ما قرار داده است؟ ما اسلام آوردیم، همانگونه که آن‌ها اسلام آوردند و هجرت نمودیم، چنانکه هجرت نمودند، انفاق کردیم، چنانکه انفاق کردند. پس، چه چیزی آن‌ها را بهتر از ما قرار داد؟ فرمود: آن‌ها از دنیا رفتند در حالی که از نتیجه زحمات خود بهره‌ای نبردند و من شاهد اعمال آنان بودم و لکن شما نتیجه اعمالتان را دیده اید و از آن بهره می‌برید و من نمی دانم که شما بعد از من چه کار خواهید کرد.

همچنین سمهودی به نقل از طبرانی گوید که وی این حدیث را نقل کرده است:

«روی الطبرانی فی الکبیر، محمد بن سنجر فی مسنده، و ابن شبّه فی أخبار المدینهٔ من طریق نافع مولی حمنه، عن امّ قیس بنت محصل، و هی أخت عکاشهٔ إنّها خرجت مع النبی إلی البقیع، فقال: یحشر من هذه المقبرهٔ سبعون ألفاً یدخلون الجنّهٔ بغیر حساب و کان وجوههم القمر لیلهٔ القدر». (۱) طبرانی در تاریخ کبیرش روایت نموده که محمد بن سنجر در مسندش آورده و ابن شبّه در اخبار المدینه از طریق نافع، بردهٔ حمنه و از امّ قیس دختر محصل نقل نموده که امّ قیس با پیامبر خدا به بقیع رفت. پیامبر (ص) فرمود: محشور می‌شوند از این مقبره، هفتاد هزار تن که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند، گویا صورت هایشان همانند ماه شب چهارده است.

در مصادر شیعه نیز فراوان به مضمون خبر یاد شده، پرداخته شده که نمونه‌ای از آن را می‌آوریم:

«عن صفوان الجمّال قال: سمعت أبا عبد الله (ع) یقول: کان رسول الله (ص) یخرج فی ملاء من الناس من أصحابه کلّ عشیّهٔ خمسین إلی المدنیین، فیقول: السّلام علیکم أهل الدیار- ثلاثاً- رحکم الله ثلاثاً- ثمّ یلتفت إلی أصحابه فیقول: هؤلاء خیر منکم، فیقولون یا رسول الله و لم؟ آمنوا و آمنّا و جاهدوا و جاهدنا؟ فیقول: إنّ هؤلاء آمنوا و لم یلبسوا إیمانهم بظلم و منعوا علی ذلک و

۱- سمهودی، پیشین، ص ۸۸۶

ص: ۱۳۶

إنّا لهم علی ذلک شـهید، و أنتم تبقون بعدی و لا أدری ما تحدثون بعدی». (۱) «صفوان جمال از امام موسی بن جعفر نقل کرده که فرمود: پیامبر (ص) غروب هر پنج شـنبه با اصـحاب خود به بقیع می‌رفتند و می‌فرمود: سـلام بر شما اهل خانه‌های قبور (سه مرتبه)، و می‌فرمود: خـدای رحمتتان کنـد (سه مرتبه)، سـپس به اصـحاب خویش رو می‌کردنـد و می‌فرمودنـد: اینان از شـما برترنـد. اصـحاب می‌پرسـیدند: چرا ای پیامبر؟ آنها ایمان آوردنـد، ما هم ایمان آوردیم. جهاد کردنـد و جهاد کردیم. فرمود: اینان ایمان آوردنـد ولی ایمانشان را با ستم نیامیختند و بر همین روش طی مسیر کردند و من گواه بر آنان بودم، اما شما بعد از من باقی می‌مانید در حالی که من نمی دانم که چه خواهید کرد.»

اهتمام پیامبر نسبت به حضور در بقیع

پیامبر (ص)، تا زمانی که در قید حیات بودند و تا آخر عمر شـریفشان، نسـبت به حضور در بقیع، اهتمام فراوانی داشـتند و فراوان در آنجا حاضر می‌شدند و بر اهل بقیع سلام می کردند و برای آن ها دعا و استغفار می‌نمودند.

۱- مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج ۹۹

ص: ۱۳۷

«فی کامل الزیارات، کان رسول الله (ص)، یخرج فی ملاء من الناس من أصحابه کلّ عشیّة خمیس إلی بقیع المدنیّین، فیقول: السّلام علیکم أهل الدیار (ثلاثاً)، رحمکم الله». (۱) «در کامل الزیارات وارد شده است که پیامبر گرامی (ص)، در میان جمعیتی از اصحاب خودشان غروب هر پنج شنبه به بقیع مدینه می‌رفتند و می‌فرمودند: سلام بر شما اهل خانه‌های قبور (سه مرتبه)، خداوند رحمتتان کند.

صاحب موسوعة الفقهیة میسرة، چنین آورده است:

«و قد ورد فی صحیح مسلم عن عائشة: إنّها قالت: کان رسول الله، کلّما کان لیلتها من رسول الله، یخرج من آخر اللیل إلی البقیع فیقول: السلام علیکم دار قوم مؤمنین، و آتاکم ما توعدون غداً مؤجّلون، و أنّا إن شاء الله بکم لاحقون، اللهمّ اغفر لأهل بقیع الغرقد». (۲) «وارد شده در صحیح مسلم از قول عایشه که گفته است: حضرت رسول شبهایی را که نوبت ورود به خانه عایشه بود، در آخر شب به بقیع می‌رفتند و می‌فرمودند، سلام بر شما، خانه قومی مؤمن، آمد شما را آنچه که خدا وعده‌تان داده بود و ما هم به خواست خدا به شما ملحق خواهیم شد. خدایا برای اهل بقیع غرقد، (مردگان آن) بخشش نما.»

پیامبر خدا نسبت به اصحابش حرمت فراوان را قائل بودند و معنای این سخن آن است که طبق قاعده، خود را به حضور در بقیع موظف می‌دانستند. طبق نقل‌های مستند و موثقِ تاریخی، «در قبرستان بقیع بیش از ده هزار نفر از اصحاب، تابعین و بنی‌هاشم مدفون هستند.» (۳) نقل ابن شبّه را صاحب مرآة الحرمین هم تکرار کرده و همین گزارش را در کتاب خویش آورده است. نقل‌های تاریخی فراوان آورده‌اند که پیامبر، در هفته مکرّر به بقیع مدینه می‌رفتند و دست به دعا برمی‌داشتند و از خدا چنین می‌خواستند. «اللّهم اغفر لاهل بقیع الغرقد». (۴) «خدایا! اهل بقیع غرقد را ببخش.»

۱- محقق نراقی، مستند الشیعه، ج ۲، بی‌نا، ۱۳۵۳، ص ۲۲

۲- انصاری، شیخ محمد تقی موسوعة الفقهیة المیسره، ج ۲، مرکز انتشارات اسلامی، ۱۳۶۸، ص ۱۷

۳- ابن شبه، پیشین، ج ۲، ص ۳۸۵

۴- نووی، یحیی الدین، المجموع، دار احیاء التراث، بیروت، ۱۹۸۹ م، ج ۱۵، ص ۵۲۱

ص: ۱۳۸

«و کان: یخرج إلی البقیع فیقول: السّلام علیکم دار قوم مؤمنین و أنا بکم إن‌شاءالله لاحقون، اللّهم اغفر لاهل بقیع الغرقد». (۱) «پیامبر خدا- که درود خدا بر او و آلش باد!-، به هدف بقیع، از خانه خارج می‌شد و می‌فرمود: سلام بر شما خانه‌های قومی مؤمن، ما هم به خواست خدا به شما ملحق می‌شویم، خدایا! اهل بقیع غرقد را ببخش!»

پیامبر (ص) خود را مأمور می‌دانستند که برای اهل بقیع دعا و استغفار کنند.

«عن أبی مویهبهٔ، مولی رسول الله (ص) قال: أهبنی رسول الله (ص) من جوف اللیل فقال: إنّی أمرت أن أستغفر لاهل البقیع، فانطلق معی، فانطلقت معه، فلمّا وقف بین أظهرهم، قال: السّلام علیکم یا أهل المقابر لیهنئکم ما أصبحتم فیه ممّا أصبح الناس فیه، أقبلت الفتن کقطع اللیل المظلم، یتبع آخرها أوّلها، الآخرهٔ شرّ من الاولی، ثمّ استغفر لهم طویلًا». (۲) «از ابو مویهبه، غلام پیامبر (ص) است که گفت: پیامبر مرا فرمان داد که با ایشان باشم، و آن در دل شب بود. پس فرمود: من مأمور شده‌ام که برای اهل بقیع، طلب مغفرت کنم.

پس با من باش. من با ایشان شدم و رفتم؛ چون در مقابل آن‌ها ایستاد، فرمود: درود بر شما ای اهل قبرها، آسان صبح کردید، به خاطر آنچه که مردم، الآن در آن گرفتارند، فتنه‌ها همچون پاره‌های شب تار بر آن‌ها هجوم برده، سرای آخرت برای آن‌ها بدتر از امروزشان است. سپس برای اهل بقیع به صورتی طولانی استغفار کردند.»

در منابع تاریخی شیعه آمده است: پس از آن‌که پیامبر (ص) در آخر عمر شریفشان، سپاه اسامه را تجهیز نمودند و به آن‌ها فرمان دادند که از مدینه خارج شده، به مرز روم بروند، احساس مریضی سختی نمودند و به همراه علی و عده‌ای از اصحاب باقیمانده در مدینه، به قبرستان بقیع رفتند.

۱- الشروانی، حواشی الشروانی، ج ۲، ص ۱۹۹

۲- ابن شبه، پیشین، ص ۵۷

ص: ۱۳۹

«فلما أحس بالمرض الـذی عـداه أخـذ بیـد علی بن أبی طالب و اتبعه جماعـهٔ من الناس، توجه إلی البقیع، فقال الـذی أتبعه، إننی قد أمرت بالاستغفار لأهـل البقیع، فانطلقوا معه، حتی وقف بین أظهرهم، قال: السـلام علیکم أهل القبور، لیهنئکم ما أصـبحتم فیه مما فیه الناس، أقبلت الفتن کقطع اللیل المظلم، ثم استغفر لأهل البقیع طویلًا». (۱) چون پیامبر احساس مریضی کردند و با آن مریضی از دنیا رفتنـد، دست علی را گرفتنـد و جماعتی از مردم هم با ایشان همراه بودنـد، به بقیع رفتند. به همراهان فرمودند: من مأمور شده‌ام برای اهل بقیع طلب مغفرت کنم. حضـرت مقابل اهل قبور ایسـتاده، فرمودند: سـلام بر شـما اهل قبور، تهنیت می‌گویم بر شما از آنچه که شمـا صـبح نمـوده و در وضع مردم قرار نداریـد، فتنه‌هـایی همچون پاره‌هـای شب تـار بر مردم هجوم آورده‌انـد ... سـپس به صورت طولانی برای اهل بقیع مغفرت طلب کردند.

نماز بر نجاشی در بقیع

در روایـات متواتر، (۲) در منـابع شـیعه و سـنی آمـده است: پس از آن‌که پیامبر از طریق وحی دریافت نجاشـی، پادشاه حبشه از دنیا رفته، به دلیل خدمتی بزرگ که به مهاجرینِ نخستین کرده بود، آن حضـرت مردم مدینه را در بقیع گرد آوردند و بر نجاشی، که در روم بود، از قبرستان بقیع نماز خواندند.

«قَتَادَهُ وَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فِی قَوْلِهِ وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ لَمَنْ یُؤْمِنُ بِاللَّهِ نَزَلَتْ فِی النَّجَاشِیِّ لَمَّا مَاتَ نَعَاهُ جَبْرَئِیلُ إِلَی النَّبِیِّ (ص) فَجَمَعَ النَّاسَ فِی الْبَقِیعِ وَ کُشِفَ لَهُ مِنَ الْمَدِینَهِٔ إِلَی أَرْضِ الْحَبَشَهِٔ فَأَبْصَرَ سَرِیرَ النَّجَاشِیِّ وَ صَلَّی عَلَیْهِ فَقَالَتِ الْمُنَافِقُونَ فِی ذَلِکَ فَجَاءَتِ الْأَخْبَارُ مِنْ کُلِّ جَانِبٍ أَنَّهُ مَاتَ فِی ذَلِکَ الْیَوْمِ فِی تِلْکَ السَّاعَهِٔ وَ مَا عَلِمَ هِرَقْلُ بِمَوْتِهِ إِلَّا مِنْ تُجَّارٍ رَأَوْا مِنَ الْمَدِینَهِٔ». (۳)

«قتاده و جابر بن عبـدالله انصاری، درباره قول خـدای متعال نقل نمودنـد که فرمودنـد که: همانا، از اهل کتاب‌است کسـی که به خدا ایمان دارد. این آیه درباره نجاشی نازل

۱- مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج ۲۲، دارالکتب الاسلامیهٔ، ۱۳۶۳، ص ۴۶۶

۲- اگر حـدیثی را افراد مختلف از معصوم روایت کرده باشـند و احتمـال تبـانی و دروغسـازی در میـان نباشـد و خلاصه برای انسان یقین‌آور باشد، آن را متواتر می نامند.

۳- مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۱۳۰

ص: ۱۴۰

شده است؛ آنگاه که نجاشی از دنیا رفت، جبرئیل مرگ وی را بر پیامبر ابلاغ کرد. و آن حضرت، مردم را در بقیع گردآورد. تخت و تابوت نجاشی برای پیامبر ظاهر شد و تخت او را می‌دید در حبشه و بر جنازه نجاشی نماز خواند، منافقین سخن‌ها گفتند. پس خبرها از هر ناحیه‌ای می‌آمد که نجاشی مرده است، و هرقل هم از طریق اخباری که از مدینه شنیده بود، از مرگ نجاشی آگاه شد.»

نماز خواندن پیامبر در بقیع

از روایات فراوانی دریافت می‌گردد که پیامبر (ص) در بقیع حاضر می‌شدند و برای جمعیتی از صحابه نماز می‌خواندند.

«عن معاویة عن أبی عبدالله (ع) فی حدیث و قد کان رسول الله (ص) یخرج إلی البقیع فیصلّی بالناس». (۱)

«معاویة بن عمار در حدیثی آورده است که امام صادق فرمود: پیامبر به بقیع می‌رفتند و برای مردم نماز می‌گزاردند.»

از این نمونه روایت فراوان است که دلالت دارند پیامبر خدا (ص) در بقیع، هم نماز بر جنازه خوانده و هم نماز عید گزارده‌اند و برخی اوقات هم نمازی جهت درخواست مغفرت برای مدفونین در بقیع می‌خوانده‌اند.

امر پیامبر نسبت به حضور در بقیع

پیامبر (ص) سفارش‌های فراوانی کرده‌اند که صحابه به بقیع رفته، برای اهل بقیع استغفار نمایند. در این خصوص، مواردی را شاهدیم:

۱. امر به اصحاب به این‌که همراه ایشان در بقیع حاضر شوند.

۲. امر به اصحاب که برای خواندن نماز میت، در بقیع حضور یابند.

۳. امر به اصحاب که در بقیع حاضر شده، نسبت به مدفونین آن دعا نمایند و طلب استغفار کنند.

۱- البحرانی، یوسف، حدائق الناظرة، ج ۱۰، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۳۸۶ ه-، ص ۲۶۶

ص: ۱۴۱

۴. امر به علی (ع) که همراه ایشان باشد و در بقیع به دعا بپردازد.

۵. امر به علی (ع) که به تنهایی، در هر زمانی که ممکن است و در آخر شب، به بقیع رفته، برای اهل بقیع دعا و استغفار نماید.

مضمون روایات گذشته، موارد پیش نوشته را تأیید می‌کند که در این خصوص به چند نمونه هم اشاره می‌کنیم:

«عَنْ سُلَیْم بْنِ قَیْسٍ الْهِلَالِیِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا ذَرٍّ جُنْدَبَ بْنَ جُنَادَةَ الْغِفَارِیَّ قَالَ رَأَیْتُ السَّیِّدَ مُحَمَّداً (ص) وَ قَدْ قَالَ لِامِیرِ الْمُؤْمِنِینَ (ع) ذَاتَ لَیْلَةٍ إِذَا کَانَ غَداً اقْصِدْ إِلَی جِبَالِ الْبَقِیعِ وَ قِفْ عَلَی نَشَزٍ مِنَ الارْضِ فَإِذَا بَزَغَتِ الشَّمْسُ فَسَلِّمْ عَلَیْهَا فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَی قَدْ أَمَرَهَا أَنْ تُجِیبَکَ بِمَا فِیکَ فَلَمَّا کَانَ مِنَ الْغَدِ خَرَجَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ (ع) وَ مَعَهُ أَبُو بَکْرٍ وَ عُمَرُ وَ جَمَاعَةٌ مِنَ الْمُهَاجِرِینَ وَ الانْصَارِ حَتَّی وَافَی الْبَقِیعَ وَ وَقَفَ عَلَی نَشَزٍ مِنَ الارْضِ فَلَمَّا طَلَعَتِ الشَّمْسُ قَالَ (ع) السَّلامُ عَلَیْکَ یَا خَلْقَ اللَّهِ الْجَدِیدَ الْمُطِیعَ لَهُ فَسَمِعُوا دَوِیّاً مِنَ السَّمَاءِ وَ جَوَابَ قَائِلٍ یَقُولُ وَ عَلَیْکَ السَّلَامُ». (۱)

«از سلیم بن قیس هلالی است که گفت: از ابوذر جندب بن جناده غفاری شنیدم که گفت: دیدم سید را (محمد مصطفی را) که درود خدا بر او و آلش باد! به امیر مؤمنان، علی (ع) فرمود: در شبی که صبح که شد، به بقیع برو و بر قطعه‌ای از زمین آن بایست، وقتی که خورشید طلوع کرد، به آن سلام کن، که خداوند به آن امر کرده هر چه بگویی به تو جواب دهد. چون صبح شد، امیر مؤمنان (ع) بیرون شد و ابوبکر و عمر و جماعتی از مهاجر و انصار هم با او بودند. وقتی که به بقیع رسید، بر قطعه‌ای از زمینش مکث نمود و چون که خورشید طلوع کرد. علی (ع) به خورشید سلام داد و فرمود: سلام بر تو ای خلق جدید، خدا که خدا را اطاعت خالصانه می‌کنی. پس همراهان ناله‌ای شنیدند و جواب گوینده‌ای را که می‌گفت: درود بر تو ای علی ....»

در روایات فراوان آمده است که در ماجرای بازگشت جعفربن ابی‌طالب از حبشه، پیامبر به علی (ع) امر کرد: پارچه‌ای را که جعفر آورده، بردارد و به بقیع ببرد و دعا کند و سپس آن را تقسیم نماید. (۲)

۱- ابن عبدالوهاب، حسین، عیون المعجزات، مطبع الحیدریة فی النجف، ۱۹۵۰ م، ص ۴

۲- ر. ك. به: بحرانی، سید هاشم مدینة المعاجز، ج ۱، صص ۲۳۲- ۲۲۷

ص: ۱۴۲

در روایت دیگری آمده است که پیامبر (ص) می‌خواست وصایای رازگونه‌ای را به علی (ع) بگوید. به انس بن مالک فرمود: برو و علی را بیاور، انس می‌گوید: رفتم و علی را خواستم به حضور پیامبر بیاید. علی آمد. پیامبر (ص) به او فرمود:

«انطلق معی، فجعلا یمشیان و أنا خلفهما، و إذا غمامهٔ قد أظلّتهما نحو البقیع لیس علی المدینهٔ منها شیء، فتناول النبی شیئاً من الغمامهٔ و أخذ منها شیئاً شبه الاترنج، فأکل و أطعم علینا، ثمّ قال: هکذا یفعل کلّ نبیّ بوصیّه». (۱)

«ای علی، با من بیا، آن دو با هم می‌رفتند و ابری بر سرشان سایه افکنده بود که در شهر مدینه سایه‌ای نداشت، پیامبر، چیزی از ابر گرفت نظیر ترنج، از آن خورد و به علی هم داد. سپس فرمود: چنین کاری را هر پیامبری با وصیّ خود انجام می‌دهد.»

در ادامه همین روایت دارد که پیامبر در بقیع اسراری را به علی منتقل فرمودند.

نتیجه

نتیجه و برداشتی که از نوع برخورد پیامبر (ص) با بقیع و دیدگاه آن حضرت نسبت به این مکان می‌توان داشت، این است که بقیع در اندیشه نبوی، دارای جایگاهی رفیع و بلند بوده و آن حضرت، در هر موقف و زمان مناسبی که پیش می‌آمده، نسبت به بقیع سفارش می‌کرده است. رسول الله می‌خواسته‌اند، حضور در بقیع و حرمت نهادن به آن، برای آیندگان سنت گردد و بعداً در مطاوی تاریخی خواهیم دید که مردم مدینه، پیش از رسمیت یافتن بقیع الغرقد، به عنوان قبرستان عمومی، توسط پیامبر (ص) مردگان خویش را در گورستان عمومی «بنی‌حزام» و «بنی‌سالم» دفن می‌کردند و گاهی هم مردگان خود را در داخل منازل خویش به خاک می‌سپردند. اما پس از این‌که پیامبر، اسعد بن زراره و عثمان‌بن مظعون و فرزندش ابراهیم را در قبرستان بقیع دفن کرده، این محل مورد توجه واقع شد و رسمیت یافت و پس از آن مردم مدینه، درگذشتگان خود را به این قبرستان می‌آوردند و با سنت‌ها و تشریفاتی که از دوران پیامبر به یادگار مانده بود، مردگان

۱- بحرانی، سید هاشم، مدینهٔ المعاجز، ج ۱، مؤسسه معارف الاسلامیه، بی‌تا، ص ۲۸۵

ص: ۱۴۳

خویش را دفن می کردند.

مردم مـدینه، با اقتـدا به آن حضـرت، خارهای غرقـد را از آن ستردند و به‌طور کاملاً زمین آنجا و درخت زار غرقد را از خارها پاک نمودند و مردگان خویش را در آن دفن کردند، که دفن مردگان تا امروز، همچنان ادامه دارد.

پی نوشت‌ها:

ص: ۱۴۴

ص: ۱۴۵

خاطرات

سفرنامه منظوم مکه

ص: ۱۴۶

از مؤلفی ناشناخته/ به کوشش: رسول جعفریان

مقدّمه مصحح

نسخه‌ای از سفرنامه منظوم ذیل، که به نظر می‌رسد نسخه منحصر است، در کتابخانه میرزا محمد کاظمینی در یزد موجود است. این نسخه به شماره ۵۳۱ در دفتر اول فهرست این کتابخانه معرفی شده است. این معرفی بسیار ناقص است و دلیلش هم آن است که گویا چند صفحه از آخر نسخه به ابتدای آن منتقل شده و فهرست نویس بر آن اساس تنها نوشته است: «سفرنامه حج است به نظم که نسخه حاضر از آغاز حرکت از بندر بوشهر تا ورود به جده را داراست». (۱) در حالی که چنین نیست. این سفرنامه، چنان که از محتوای آن به دست می‌آید، کامل است و سفر از جده به بوشهر، آخرین بخش کتاب است. این نسخه در ۲۹ برگ است و در هر صفحه به طور مورب در چندین ردیف، اشعار به خط نستعلیق نوشته شده است.

سراینده این اشعار کیست؟ مع الاسف این نکته نامشخص است. فهرست نویس بر آن است که نسخه به خط ناظم است. تنها چیزی که با توجه به متن در باره مؤلف می‌توانیم بدانیم آن است که ناظم، روحانی بوده و خود در بیتی از ابیات کتاب به این نکته اشاره کرده است. اما بیش از این خبری از وی نداریم. به همین ترتیب، از سال سفر

۱- فهرست نسخه های خطی کتابخانه میرزا محمد کاظمینی، سید جعفر حسینی اشکوری، قم، ۱۳۸۳ دفتر دوم، ص ۲۱۴

ص: ۱۴۷

هم بی‌خبریم و تنها می‌توانیم حدس بزنیم که در نیمه دوم قاجاری و حوالی سال ۱۳۰۰ ق و شاید اندکی بعد از آن بوده است. با این حال به دلیل آن که سفر از سلطانیه آغاز شده، می‌توان حدس زد که شاعر ما از زنجان یا حوالی آن است. وی از سلطانیه حرکت کرده، از شهر میانه راه را ادامه داده و به تبریز رسیده است. در فاصله میان این شهرها، به برخی از روستاها و کوه‌های میان راه اشاره کرده و از آنها نام برده است. اهمیت اطلاعاتی که وی در باره این مسیر و بعدا سایر مسیرها می‌دهد، کم نیست. برای مثال در باره یوسف‌آباد که پیش از تبریز از آن نام برده از وجود راهزنان یاد کرده است:

بسی دزد، بس راهزن اندر اوست یقین دان حسین پاشا هم جزو اوست

نویسنده پنج روز در تبریز مانده و سپس از طریق صوفیان، دیز خلیل و تسوج راه را به سمت هدف ادامه داده است. او شیفته مناظر طبیعی است و هر کجا چشمه‌ای، دریاچه‌ای یا مرغزاری می بیند، بی اختیار در ستایش آن شعر می‌سراید. آخرین شهری که وی در ایران گزارش می کند، شهر خوی است. زان پس وارد سرزمین عثمانی می‌شود.

آغازین برخورد کاروان با کردان است که تصور وی بر آن بوده که قصد دستبرد داشته‌اند. وی تفنگ دولول داشته و مرغی را روی آسمان زده و به این ترتیب به دشمن نشان داده است که با چه کسانی طرف هستند. در واقع از همین جاست که درمی‌یابیم ناظم، روحانی بوده است؛ زیرا در این باره چنین می‌سراید که:

زدم تیر و مرغی فکندم زمین بگفتند آن قوم با خود چنین

مسیری که او طی کرده طریق عثمانی است که غالبا کاروان‌های حجاج از آن طریق به حج می‌رفتند. راه دیگر، راه جبل بود که از طریق نجف و پیمودن بیابان‌های معروف به بادیه الشام طی شده به دمشق منتهی می‌شد. اما راه عثمانی چنان بود که پس از عبور از مرز به شهر وان رفته و از آنجا به سمت بدلیس و سپس منطقه صفین

ص: ۱۴۸

در شمال سوریه می‌رسید. شاعر ما در آنجا قبر اویس قرن را زیارت کرده است. از اینجا باز به سمت شمال رفته به دیار بکر می‌رسیدند و پس از طی مسیری طولانی که شاعر ما نام آن محلات و روستاها و شهرک‌ها آورده به حلب وارد می‌شدند.

این زمان مثل گذشته، در جای‌های مختلف باید به بهانه‌های گوناگون پول‌هایی داده می‌شد. در این شهر قنسول ایرانی حضور داشت و او از احسان وی اظهار شادمانی کرده است، گویی با این شادمانی بخشی از مصیبت‌های راه میان وان تا بدلیس را فراموش کرده است.

ز احسان قنصول باشیم شاد نیاریم از وان به بطلیس یاد

با این حال در آنجا نیز گرفتاری‌های مختلفی بروز کرده که مهم‌ترین آن‌ها همان پرداخت‌هایی است که با انواع حیله‌ها از حجاج می گرفتند.

بدادند آن پول را نیز حاج که هر روز باج است بر روی باج

در حلب وی به زیارت مقام رأس الحسین رفته و سپس دنباله سفر که رفتن به سمت حما و سپس رسیدن به دمشق است. دمشق هر چه هم آباد باشد وقتی یک حاجی شیعه آنجا می‌رسد، برایش «شام خراب» است و برای شاعر ما هم چنین است. او بلافاصله به یاد کربلا می‌افتد و اشعار چندی در روضه مجلس شام می‌خواندولی شیعیان این سخن بشنوید

سر شاه دین را به حکم یزید به همراهی اهل بیتش تمام

ز کوفه نمودند وارد به شام

ده روز بعد از شام حرکت کرده از شهرهای مختلف و معروف این مسیر مانند معان و تبوک می گذرند تا به مدینه منوره می‌رسند. شاعر ما برای مدینه شعر بسیار اندک می‌سراید؛ یعنی فقط هشت بیت و سپس حرکت به سمت مکه آغاز می شود. از مکه هم مع‌الاسف شعر فراوانی نگفته و اطلاعات ارائه شده اندک است. ایستگاه بعدی که مسیر بازگشت است، شهر جده است. جهاز کوچکی از راه می رسد و آنان سوار شده و ۱۸ روز بعد پس از گذر از بندر بوشهر به شهر بصره می رسند. این مسیر بسیار طولانی و برای کسی که مسافرت

ص: ۱۴۹

دریایی نکرده بسیار سخت و دشوار است. شاعر ما هم که گویا به عمرش دریا ندیده، آزار فراوان کشیده، می‌گوید:

به کشتی خردمند جا کی کند اگر روز و شب صد منزل طی کند

جهنم که گفتند شیخ و فقیه بود کشتی و ساکن او سفیه

الهی به اعزاز پیغمبران ز کشتی تو این حاج را وارهان

این زائر، از بصره به کاظمین و سپس به کربلا رفته است. باید توجه داشت که اشعار این سفرنامه، به لحاظ شکل و محتوا، اشعار ضعیفی است اما هرچه هست، سندی است از یک سفر طولانی و پرمشقت با اطلاعاتی از چند و چونی این مسیر که سالانه هزاران عاشق را به خود جذب می‌کرده است؛ عاشقانی که فارغ از همه این مشقات، وقت برگشتن، چندان شادمان بودند که هرگز در عمر خویش چنین تجربه روحی را نیندوخته بودند.

ص: ۱۵۰

حرکت از سلطانیه

ز سلطانیه چون برون آمدیم به زنجان رسیدیم ساکن شدیم

چو وارد به زنجان شدیم از وفا یکی شهر دیدیم بس خوش صفا

عجب منزل و شهر نیکو بود اناث [و] ذکورش چه خوش رو بود

سه شب اندر آن شهر ساکن شدیم چو یوم سوم شد برون آمدیم

رسیدیم آنگاه در «نیک پی» بماندیم یک شب که خوش بود وی

از آنجا چُه صبحی روانه شدیم رسیدیم «سرچم» فرود آمدیم

ز سرچم سوار از دل و جان شدیم روانه سوی کوی جانان شدیم

رسیدیم در پای «قافلان کوه» که از خستهایی آمدیم در ستوه

یکی رود بود وگذشتیم از او به سوی «میانه» نمودیم رو

«قزل اوزون» آن رود مشهور بود که آبش ز اوهامِ ما دور بود

از آن تلّ معظم چُه بالا شدیم به رودخانه شهر چایِ کسن آمدیم

عجب رود! بسیار پرمایه بود عجیب تر، پُلش بیست فیل پایه بود

[میانه] غرض شب «میانه» نمودیم جا یکی قصبه‌ای بود خوش با صفا

در آن شب همان شهر ساکن شدیم صباحش از آنجا برون آمدیم

رسیدیم در «ترکمان» آن زمان نمودیم در آن روز سیر جهان

که صحرا همه زرع [و] آب [و] علف بگشتم در آن دشت با صد شَعَف

ز شعبان جمعه اول ماه بود همه کار بر وفق دلخواه بود

ص: ۱۵۱

چُه شد صبح، از «ترکمان» پا شدیم همان دم سوار مرکب‌ها شدیم

به وقت ظهر اندر کجین (۱) آمدیم به خانه کربلایی بابا ساکن شدیم

در آن شب مرا آب آمد ضرور برفتم به حمام شب با سرور

صباحش برون آمدیم با سرور به قهوه‌خانه «کمداش» نمودیم عبور

یکی دیده شد کوه بس ژرف بود که از پایه تا قلّه پربرف بود

ز سرحدّی آنجا ندارد عیار چهل پنج بگذشته بُد از بهار

ز توصیف آن کوه همین قدر بس چنین برف در این فصل ندیدست کس

غرض از «کجین» جمله از روی مهر رسیدیم «حاجی آقا» قبل ظهر

چُه شب اندر او جا گرفتیم ما به صبحی نهادیم رو را به راه

چُه در بین ره آمدیم آن زمان بدیدیم دریاچه‌ای ناگهان

نه داخل نه خارج از او آب بود یقین دان که از حکم وهّاب بود

بسی مرغ و ماهی در او کرده جا به امر خداوند ارض و سما

در آن جنب بُد «یوسف آباد» دان بود آن زمین برج نحسین قران

بسی دزد، بس راهزن اندر اوست یقین‌دان حسین پاشا هم جزء اوست

از آنجا گذشتیم با صد سداد رسیدیم در کرپی (۲) «سید آباد»

عجب سبزه زار [و] چمن زار بود تو گویی که آن دشت گلزار بود

خلاصه رسیدیم واس مج (۳) همه نبد ذرّه‌ای در میان همهمه [تبریز] پس از ماندن شب همه سر به سر

نمودیم در شهر تبریز سفر چُه شهری که تبریز خود نام از اوست

چُه شهری که مبهوت، اوهام از اوست چُه شهری که طهران از او آیتی

فلک جنب رایات او رایتی بحسن طراوت همه خوب رو

سلیقه جهان جمع گشته در او

۱- از روستاهای خلخال.

۲- به معنای پل.

۳- با سمنج، در حدود شش کیلومتری تبریز.

ص: ۱۵۲

به پنج روز آن شهر ساکن شدیم که بعضی از آن روز ناخوش بُدیم

پس آنگه به یک شنبه وقت صباح (۱) به حال فلاکت فتادم به راه

از سرما تب سخط (۲) بنموده بود به رویم غم [و] درد بگشوده بود

به ظهری رسیدیم در «صوفیان نمودیم منزل همه آن مکان

بُوَد الحق آن ده بسی با صفا که بخشاید اندر بصر او ضیا

عجب چشمِه [و] باغ [و] رودی در اوست که با اهل آن قریه جمله نکوست

به عزم تماشا تفرّج کنان نمودم در آن قریه سیر جهان

همه چیزِ او را نکو یافتم پس آنگه به منزل چُه بشتافتم

همان شب در او مکث کردیم ما به فردای آن شب فتادیم به راه

چُه صبحی شد از «صوفیان» در شدیم همه حاج با هم برابر شدیم

نظر چون فکندم به صحرا و دشت کدورت ز قلب محبّان بشست

جهان سر به سر سبزه [و] مرغزار گلستانِ دلکش چُه روی نگار

رسیدیم آنگه به «دیز خلیل» به همراهی حاجیان جلیل

بماندیم در آن مکان یک شبی در آن شب مرا گشت عارض تبی

که از حدّتش استخوانم بسوخت اگر راست خواهی روانم بسوخت

ز دیز خلیل چون برون آمدیم روان ره، چون باد صرصر شدیم

بدیدیم دریای ژرف عمیق که کشتی افلاک در وی غریق

ولی آب او تلخ مثل حمیم یقین او نمونه بود از جحیم (۳)

بلی هر که اهل عذاب خداست حمیم جهنّم مر او را غذاست

به ظهری رسیدیم اندر «تسوج» ز یاران مرا قلب گردیده سوج (۴)

به من عقل رهبر شد در آن دیار اگر شوق داری تو دیدار یار

چرا هم نشینی به اهل جهان جدا شو برو گوشه‌ای شو نهان

۱- در اصل «صباه». باشد برای درست کردن قافیه!

۲- شاید: سخت.

۳- در اصل «جهیم».

۴- سوج: به معنای «سوز».

ص: ۱۵۳

[خوی] چُه صبحی برفتیم در خوی ما زیاران دیرین گشتیم جدا

سر خویش در پیش انداختم دگر با رفیقا [ن] نپرداختم

رسیدیم در «خوی» با عزّ [و] ناز نمودیم شکر خدا از نیاز

چُه شهری که یک قطعه از جنّت است چُه شهری که طهران از او آیت است

دو شب اندر آن شهر ساکن شدیم شب سومین «ده پیره» آمدیم

ز «ده پیره» چون جمله گشتیم رکیب رسیدیم چخماق، (۱) شنو ای لبیب

در آن سرزمین گفتگو شد عیان میان حاج افتاد از هر سو فغان

جمعی از «دیار بکر» روانه شدند جمعی «ارض روم» با ترانه شدند

ز «زیوه» چُه صبحی برون آمدیم به اوضاع مغشوش گون آمدیم

نکردیم بر قول کس اعتماد که این ره دهد جملگی را به باد

به قدر دو ساعت به مشق جنون به همراهی چاوش شدیم ره نمون

همه حاج با هم ترانه شدیم ره «قره درّه» روانه شدیم

رسیدیم در قریه «ملحمی» که‌سنّی (۲) بدند جمله خلقش همی

بدیدم یکی سبزه [و] مرغزار در آن سرزمین همچو روی نگار

همان سبزه را نام کردم سؤال بگفتند بخورست آن خوش حمال‌ورود به دیار عثمانی‌از آن جا روان جانب «قوچ قران»

شدستیم ما جمله‌اندر زمان همان سرزمین، اول «روم» بود

که خلقش همه سربه سر شوم بود چُه وارد شدند حاج در آن زمین

بگفتند کردان بخود این چنین که امشب عجب دستبردی کنیم

که این حاج را در تعب افکنیم در این حال، یک جفت مرغ از هوا

نشستند مرداب در جنب ما

۱- این کلمه به صورت مخحجان یا شبیه آن هم خوانده می شود. اما مشابه آن در فهرست روستاهای خوی فرهنگ جغرافیایی سازمان جغرافیایی ارتش «خوی و سلماس» نبود و تنها کلمه ای که شبیه آن بود، همین چخماق بود.

۲- در اصل: ثنی. در چندین جای دیگر هم، به همین صورت آمده است.

ص: ۱۵۴

گرفتم تفنگ دو لوله به دست که تا آورم قلب سنّی شکست

زدم تیر و مرغی فکندم زمین بگفتند آن قوم با خود چنین

که ملّای این حاج، صید افکند! جوانان ما را به قید افکند

نسازیم بر حاج ما دستبرد بمانیم آسوده از دست کُرد

از آنجا «چُبُقلی» روانه شدیم سوی قلعه ملحدانه شدیم

در آنجا شبی همچو لیل ممات بماندیم و بودیم ما جمله مات

وز آنجا روان سوی «ارچک» شدیم در آن قریه آن روز سرخوش بُدیم

همه ارمنی اهل آن قریه دان زن و دخترش جمله گویا جوان

ز «ارچک» چُه بیرون کشیدیم مال مرا خود دیگر واژگونست حال

یکی سبزه دیدم چُه روی بتان دیگر بحر دیدیم در جنب آن

ندانم که آن دجله یا بحر بود مرا حیرت اندر تفکّر فزود

یکی گفت این شطّ بغداد هست مرا نیست معلوم چون شخص مست

غرض زان مکان چون روانه شدیم به سوی «اوان» با ترانه شدیم

ز بلدان روم اولین شهر بود نبایست بنمود گفت و شنود

چُه رفتیم «اوان» از برای خدا نبودیم یک ساعت آسوده ما

گهی خانه قنصلات ایران گهی گمرک روم بودم روان

که از بهر تذکره دادند نوید که از بهر گمرک شدم ناشکیب [وان] دیگر «وان» که ویران گمرک بُوَد

دل حاج از غصّه چون خون شود گهی پول از بهر قُول (۱) می گرفت

نبودیم ما لحظه‌ای در شگفت یکی عارضه بود در «وان» به ما

که رفتار کردم به قول خدا ز سرّی که تدبیر گفتار شد

تردّ الامانات رفتار شد

۱- قُول کشیدن، به معنای مهر کردن گذرنامه.

ص: ۱۵۵

الهی تویی واقف از کار من تو دانایی از امر سرّ و علن

ولی سرّ این کار نزد خداست که ذاتش منزّه ز چون و چراست

هر آن کس گمان خیانت نمود سپردم هم او را به خلّاق خود

خلاصه سه شب «وان» کردیم جا چُه روز سوم شد فتادیم به راه

به بحری رسیدیم بس ژرف بود در اطراف او کوه پر برف بود

کلیسای احمار! در آن میان بُد و بود او مسکن دختران

ز دنیا گذشتند گر دختران مجاور در او می‌شدند آن زمان

از آن بحر «وان» سبزه کردیم عبور همه حاج آن روز اندر سرور

رسیدیم «چرچی» به وقت غروب خریدیم زان قریه بسیار چوب

از آنجا برون آمدیم با سرور به صحرای سبزی نمودیم عبور

پسندیدم آن دشت نیکو عیار بدیدم در او دو سه تن گاو یار (۱)

زراعت (۲) نمودند بردند سود ز نوروز دو ماه بگذشته بود

چنین گفت آن روز آشیخ علی نمایم به وصفش سخن گستری

عجب گاو یارانِ صاحب فن‌اند که دوجفته سه جفته زمین گاو زنند

همه رود [و] دریا بود تا به شام همه کوه [و] صحرا بود و السلام

عجب کوه خوش دشت صحرا بُوَد که روم است یکباره غوغا بُوَد

همه سبزه [و] مرغزار نکوست چمن همچو رخسار یار نکوست

دهات خوش خلق خوش آب رنگ زن و مرد گویی چُه اهل فرنگ

ز «چرچی» چو بیرون شدیم سربه سر «کلو» شب بشد جملگی را مقر

صباح از «کلو» چون ببستیم بار بجنب «سرب» جمله خوردیم نهار

در آن روز اطراف دریای وان بگشتیم، آمد ز هر سو فغان

که از خستگی ما به تنگ آمدیم تو گویی به چنگ پلنگ آمدیم

که گشته است خُرد استخوان‌های ما گر رحم بر ما رسد از خدا

۱- تنی چند، که با گاو شخم می زنند.

۲- در اصل: ضراعت!

ص: ۱۵۶

به سوی طواف خدا رو کنم نَهَم جِبهه بر آستان او کنم

شمارندم از حاجیان در جزا که ناقابل است جمله افعال ما

غرض جنب «سرب» بخوردیم نهار شب اندر سرب حاج بگشود بار

چُه صبحی از آنجا برون آمدیم به «بطلیس» (۱) رفتیم و ساکن شدیم

دو فرقه در آن شهر ساکن بُدند یکی سنّی [و] ارمنی آمدند

عمارات جمله از سنگ خام در او جمع شد ساده رویان تمام

ندانم چُه گویم که این شهر چیست ولی در وی آهو نموده است زیست

تصوّر نمودم در او از یقین که گشته است واقع به زیر زمین

ندیدیم در این شهر روز خوشی ز باران [و] سیلاب از ناخوشی

گهی ترس از دزد [و] از راهزن بیا طعنه بر ما تو جانا مزن

که یک شب تفنگ ترا دزد برد دو قاطر ز زوّار شد دستبرد

در آن شهر بدحال جمله تباه نماند بهر زوّار کفش [و] کلاه

دو گرمابه در شهر بطلیس بود چُه تحقیق کردیم رفتیم زود

عجب باصفا جای خوش آب هست که این چشمه از حکم وهّاب هست

بود خاصیت‌های نیکو در او که اوجاع علّت از او شد رفو

برفتم در آن چشمه یکساعتی از آن چشمه بس یافتم راحتی

چهار شب به بطلیس بودم مقیم چُه شد شنبه زآنجا بیرون آمدیم

به اطراف رودخانه رهرو شدیم چُه شیرین که در کوی خسرو شدیم

شب اندر دخان توی جنگل بدیم عجب با صفا بود ساکن شدیم

به فردای آن روز ای خوش سیر به سوی «دیاربکر» (۲) نمودیم سفر

چُه در زیر «سنّاح» رسیدیم ما بدیدیم آن رود خود شد دو جا

یقیناً یکی شطّ بغداد بود مظنّه فرات دیگری می‌نمود

الهی تو این مشکلم را برآر نه چاوش داناست نه حمله دار

۱- درستِ آن، بدلیس است.

۲- در اصل: دیاربیک.

ص: ۱۵۷

[مزار اویس قرنی] رسیدیم ظهری اویس القرن ز اوصاف باشد چُه درّ عدن

در آن سرزمین شب بماندیم ما سفیده نهادیم رو را به راه

یکی چاقویی را جز ای نیک خو بشد گم، نگشتیم جویای او

نظر چون نمودم به صحرا و دشت همه سبز [و] خرّم بُد آن پهن دشت

رسیدم به «ذق قریه» زان مکان بدیدم در آن قریه رعنا بتان

همه گلعذاران نیکوسرشت همه لعبتان همچو حور بهشت

گذشتیم از آن قریه با صد لعب بماندیم به دشت چمنزار شب

گذشتیم از آن قریه با صد لعب به «کانی برازه» رسیدیم شب

چُه شد صبح زان رود دریا صفات گذشتیم و بودیم با صد نشاط

به صورت چُه لارست ای هوشیار ولی لاله زارست تو گوشدار

که هر درّه اش از دو صد لار ما بود بهتر [و] برتر و با صفا

در او بود یک رود چون رود لار ولی صد برابر بود آب دار

علف تا کمر، کوه [و] صحرا و دشت تو گویی جهان سر به سر لاله گشت

ز «کانی برازه» چو گشتیم سوار به «کوسیریان» ما گشودیم بار

از آنجا چُه صبحی روانه شدیم برابر به یک رودخانه شدیم

چُه رودخانه! چون بحر عمان بُوَد که آبش چُه دریا، بی‌پایان بود

همه حاج در جنب او آمدند پریشان [و] ترسان [و] حیران بُدَند

برای گذشتن همه چاره گر چو اطفال مسکین همه در به در

نه یارا کسی را ز رود عظیم زنند آب لرزند از ترس [و] بیم

غرض آخر الامر چند خیکِ باد بیامد از او حاج شد بر مراد

نزاعی در آن روز شد بین حاج که روباه بگرفت از شیر باج

خلاصه گذشتیم از آب رود چُه رودی که آن رود، خود نیل بود

ص: ۱۵۸

بکردم سؤال زان مکان از راعی [ای] بگفتند این است «باتمان چایی»

گذشتیم زآن رود با خیک باد در آن روز گشتیم از غصّه شاد

سر فتنه [!] آن روز اندر میان فتاد [و] نشد راه طی یک زمان

چو آن شب رسیدیم به یک پهن دشت بماندیم بودیم تا صبح گشت

چو از اسم آن قریه کردم سؤال بگفتند «سیناست» ای خوش حمال

ولی حاجی دایی بگفت این چنین بود «المدن» اسم این سرزمین

از آنجا چُه صبحی روانه شدیم سوی قریه «ملحدانه» شدیم

سر سبزه‌زاری گشودیم بار و زآنجا همه حاج خوردند نهار

از آنجا به تعجیل گشتیم سوار سرسبزه زاری گشودیم بار (۱)

چُه پرسیدم از اسم آن قریه جا بگفتند «بسمل» بود ای فتی

یکی رود اندر همان قریه بود بگفتند فرات است آن نیک رود

چُه آب فرات دیده شد ای جوان همه غسل کردند در آن مکان

پیاپی درختان توت از وفا در آن سبز با صفا گشت جادیاربکربه چهار ساعتی در «دیاربکر» روان

شدیم بعد شام زان مکان ای جوان در آن شب تَبُد در میان همهمه

رسیدیم به شهر دیاربکر مه چمن زار [و] سبزه بُد و با صفا

به «دوره» چُه شد منزل حاج ما به طوماس افندی بدادند باج

دو شب در دیاربکر بماندند حاج به یک شنبه رفتم کلیسای شهر

نمودم نظر وضعش از روی قهر به ناقوسشان من شدم مستمع

یکی تخته میزد در آن مجتمع در آنجا چنان صوت پیچیده بود

که از مغز افلاک در رفته دود زن [و] دختر شهر یکجا همه

نمودند در آن دیر بس همهمه

۱- کذا. مصرع اول بیت بالا، در اینجا تکرار شده است.

ص: ۱۵۹

ملک گر در آنجا نظر می‌نمود ز اوصاف اوضاع عقلش ربود

و آنجا سوی جامع سنیان برفتم دو مسجد بُد در آن میان

بگفتند این دو، یک از شافعی است دگر مسجد از مذهب حنفی است

زن [و] مرد آن شهر در سیر [و] گشت روانه صباح و مسا سوی دشت

غرض از دیاربکر چُه بیرون شدیم وزان شهر رو سوی هامون شدیم

شب اندر «سر سینک» خیمه زدیم در آن سرزمین یک شب ساکن بُدیم

ز «سر سینک» نصف شبی ای جوان چو گشتند در راه حجاج روان

رسیدند در زیر یک آسیاب یکی نهر کاو (۱) داشت سه سنگ آب

عجب آب سردی در آن نهر بود که شش ساعت آنجا الی شهر بود

بکوبید فنیخ، میخ چادر در او همان دم بشد بین حاج گفتگو

گروهی به فنیخ تابع شدند دگر فرقه با او نقیض آمدند

که در این زمین ما نباشیم شاد اگر مال ما رفته یکسر به باد

نخواهیم تابع به فنیخ شد در خیمه چون دیگران سیخ شد

که تا اذن فرماید و جا دهد به هر روز یک خیمه ما وا دهد

شکستند و رفتند بر سوی شهر ز چاووش [و] فنیخ نمودند قهر

بیامد حاجی دایی در بین راه ز دل برکشید درد [و] افغان [و] آه

که ای حاج این راه را آب نیست کسی را به راه از عطش تاب نیست

دل جمله زان قول بی‌تاب بود از آن جا الی شب همه آب بود

غرض حاجی دایی به قلب حزین نمود عود بر منزل اوّلین

چُه ما رو نهادیم در راه شهر نمود حاجی دایی ز زوّار قهر

دوان جانب «صدرسو» آمدیم به چشمه رسیدیم ساکن شدیم

چُه شب اندر آن منزل با صفا برای وجود خود گزیدیم جا

به نصف شبی حاجی دایی رسید که ای حاج، بهر خدا برجهید

۱- که او.

ص: ۱۶۰

روانه سوی شهر با هم شویم که شاید هم از غصّه ره رهیم

«سویرک» رسیدیم بی‌گفتگو دویدیم هر سو برای وضو

شنیدیم چون صوت قُرباقه (۱) را بگفتیم آب است رفتیم به راه

برفتیم چون جمله در جنب آب شدیم آن زمان از جهان کامیاب

چُه شد فرض صبحی ادا آن زمان نمودیم منزل همه آن مکان

الی شب بماندیم در آن مکان نمودیم در شهر سیر جهان

از آنجا به ره چون روانه شدیم به «میش میش» با صد ترانه شدیم

چو شد نصف شب جملگی پا شدیم روانه به فریاد [و] غوغا شدیم

به «تتریش» یک قریه آمدیم در آن سرزمین یک شب ساکن شدیم

چو حرکت نمودیم زان سرزمین «هوک» (۲) آمدیم چشم واکن ببین

به سایه درختان توت نرک نشستیم در آن مکان با کمک

بیامد به نزد ما حاجی عباس کمر بسته شمشیر همچون الماس

در این سرزمین پول چاووش دهید که از دام من آن زمان می‌رهید

بگفتیم چاووش ای مرد خوب مکن قال مقال تا نبینی تو چوب

اگر گفته‌ای تو به ما حرف بد همین لحظه بینی تو از چوب بد

چو سرخورده گردید زان قول پست برفت [و] سبک منزل خود نشست

به وقت غروب از غرض پا شدند روانه به ره حاج یکجا شدند

نگویم نماز غروب [و] عشا کجا کرده شد مردم پارسا

خلاصه در آن شب به یک سنگلاخ گذشتیم گفتیم هر ساعت آخ

الهی تو ما را نگهدار باش در این راه پر سنگ غمخوار باش

اگر بر زمین افتم از روی مال ز ضرب لگد می‌شوم پایمال

چُه گویم در آن شب که خود ابر بود ز تلخی سرازیری قبر بود

چُه شد راه گم برکشیدیم آه ز الله آمد دلیلی به راه

۱- در اصل چنین است.

۲- شاید: هرک.

ص: ۱۶۱

به جایی رسیدیم وقت سحر که از پرّه کاهی نبودش اثر

خلاصه به نوعی در آن سرزمین بخفتیم بودیم لکن غمین

سفیده که از جای خود پا شدیم دو دسته روانه بدان راه شدیم

رسیدیم در یک کلش زار جَو که تازه نمودند او را درو

نهادیم اسباب خود بر زمین بشد گفتگو بین حجاج چنین

فنیخ را که دیگر ما چاووش [و] نخواهیم گردیم ز ایشان جدا

همان لحظه چاوش [و] فنیخ رسید چُه از گرگ گوسفند حجاج رمید

گروهی برفتند با حمله دار که در خفیه، ظاهر هم گشتند یار

از آنجا به برچنگ آورد رو نمودند جمعی بی‌پا گفتگو

که ما یاوریم با شما سر به سر ولی چون که از حال شان بُد خبر

نکردیم بر قولشان اعتماد چُه دیدیم از ایشان رأی زیاد

پس از گردش شهر وقت صباح نشستیم کمّی فتادیم به راه

چُه کمّی از آن رود دریا صفت گذشت و گذشتیم زان قوم بد

جلوکش نمودیم ره رو شدیم چُه شیرین که در کوی خسرو شدیم

رسیدیم در یک محل خوشی نشستیم در شه سر ناخوشی

یکی نهر پر آب جاری در او نمودیم چایی در او آرزو

از آنجا به ره چون روانه شدیم به صوت غزل با ترانه شدیم

چُه ره نرم و هم بکر بی‌سنگ بود ولی اسب حاجی نوری لنگ بود

به لنگُ به لنگ چون ره فتادیم ما به هر ساعتی ره ستادیم ما

به عصری رسیدیم «ساجن» همه ولی ره نبد خوف نی واهمه

نمودیم جا سبزه زار [و] چمن یکی رود نامند رود عدن

صباحی از آنجا برون آمدیم به «آقابران» جمله خیمه زدیم

بگفتیم ماها به هم یاوریم به شهر حلب صبح رو آوریم

ص: ۱۶۲

صباحی از آن چَه، چُه بستیم بار به پهلوی چاهی بخوردیم ناهار

عجب با صفا بود آن سرزمین گر انکار داری بیا و ببین

اگر چشمه جاریی بُد در او به نیکویی او نبد جا نکوحلب از آنجا برفتیم شهر حلب

به توفیق حق زو نبینیم تعب یکی نکت دیگر آمد به یاد

که از خواندنش ذهن گردد زیاد گرچه جمل حاج بی‌پا بُدند

ز وان تا حلب مکفّی شدند چو دادند به فنیخ قول و قرار

بگشتند مسلوب از اختیار غرض چون که از حاج بار شدیم (۱)

به شهر حلب جمله وارد شدیم رسیدیم در شهر با عزّ [و] ناز

بیامد ز قنصول (۲) چند پیش باز ز بی‌عقلی حاج گویم چو من

نه مردانه مرد [و] نه باشند زن بگفتند قنصول احسان نمود

همه حاج در شهر مهمان نمود ز احسان قنصول باشیم شاد

نیاریم از وان به بطلیس یاد به همراه میرزا کوچک خان بُدند

همه حاج وارد به یک خان شدند همه را ز تحدید منزل بداد

شود رفع تا بینشان اتحاد نگردید در منزل آسوده حاج

بگفتا بیارید ای حاج باج به جبرا همه تذکره‌ها گرفت

به نوعی که هوش از سر ما برفت چو بگرفت تذکره بنشست زمین

بگفت با کمال تغیّر چنین سری یک مجیدی [و] ربعی دهید

وگرنه ز چنگال من کی رهید غرض وقت خفتن که شب رفته بود

زیادی ز حجاج هم خفته بود به فانوسِ غوّاص درب اطاق

ستادند [و] دادند یکپا به طاق دهید پولِ قُول تا ز غم وا رهید

وگرنه کنم قهر سخت و شدید

۱- در اصل چنین است. قافیه مشکل دارد.

۲- در اصل: قنصور. در موارد قبلی و بعد از این هم، همه جا «قنصور» یا «قنصورات» آمده است.

ص: ۱۶۳

رسیدند بالین حاجی میرزا که ای مردکه، زود پا شو بیا
به زاری بگفت مهلتی تا صباح دهیم پول قولُ [و] بیفتیم راه
کشیدند او را از آن رختِ خاب (کذا) کشیده که رفت از دلش صبر و تاب
شنیدند دادش هداوندها به یک دفعه از غیظ (۱) جستند ز جا
بیایید ببینیم این داد چیست خود این هزرگویی در این شب ز کیست
برفتند هنگامه کردند بلند طپانچه به یکدیگر آن شب زدند
کشیدند از پله‌ها تا به زیر همان خان غوّاص‌های شریر
بگفتند کای حاجی علی کرم توچون مانعی حاج را از درم
ترا می‌کنیم حبس در قنصلات که مِن بعد حجاج گردند مات
کشیدند تا درب کاروانسرا همان دم برآورد حاجی صدا
که ای حاج بهر خدا این جلب مرا برد در قُنُصلات (۲) حلب
بیایید پایین یاری کنید که شاید ز الطاف کاری کنید
رهانیدم زین گیرُدار اساس که این قوم دونند حق ناشناس
گروهی ز حجاج بیرون شدند به صد ترس در توی خان آمدند
غرض دست کشیدند زین کار قبح بدادند مهلت به ما تا به صبح
صباحی به تمهید صد خدعه‌ها گرفتند پنج ربعی از حاج ما
بگفتیم آسوده، کی می‌شود بگفتند نه یک کار جزئی بُوَد
همان لحظه کردند عود از جفا همان خان چاووش غوّاص ها
دهید پول چاوش امپریال کم [و] بیش این پول باشد محال
خلاصه گرفتند آن پول را که از یک نفر بر نیامد صدا
شب دوّمین شد که خانچی رسید کرایه به من بهر منزل دهید
کرایه اطاق سه قروش گر دهید پس از آن ز تکلیف‌ها وا رهید
بدادند آن پول را نیز حاج که هر روز باج است بر روی باج

۱- در اصل: غیض.

۲- در اصل: قنصرات

ص: ۱۶۴

صباحی چُه دزدان ز شهر حلب برون آمدند حاج پیش عقب

رسیدند در جنب یک آسیا که بد اسم آن قریه «داما سنا»

دو شب مکث کردیم در آن چمن نشد حاج فارغ دمی از فتن

شب اوّلین چون به شوق [و] شعف فتادیم یک سر به آب [و] علف

نمودند دزدان بما دستبرد دو قاطر ز حاجی فنیخ دزد برد

چُه شد عرض بر والی قنصلات که عقل سلیم است زین غصه مات

که آن‌هابه آن دزد خود همرهند کجا مال را پس به صاحب دهند

چُه گشتند مأیوس زان گیرُدار فتادند به ره جمله با حال زار

رسیدند «سراقب» همه وقت ظهر زبان از عطش در دهان گشته مهر

شبی آن زمین صرف اوقات شد ز آسودگی عذر مافات شدمقام رأس الحسین (ع) از آنجا چُه بر مال گشتند سوار

به شهر معرّا گشودند بار سه ساعت در [آن] مکث کردیم ما

زیارت نمودیم اندر دو جا یکی بقعه [چون] درّ مکنون بود

که این بقعه از یوشعِ نون بود دگر رأس مولای جنّ [و] بشر

امامُ الوَری هادی راهبر همان سَر که از امر ربّ مُبین

نمود، شست [و] شو جبرئیل امین همان سَر که بی‌ترس [و] بی‌واهمه

زدی شانه بر گیسویش فاطمه شب [و] روز را ختم پیغمبران

زدی بوسه از مِهر بر آن دهان زبانم شود لال گویم سخن

که در کربلا با هزاران مِحن به حکم یزید آن سگ بَد گهر

حسین را به زاری بریدند سر عیالات او را نمودند اسیر

به سر کردگیهای شمر شریر چُه بردند از کربلا سوی شام

اسیران آل مُحمّد تمام

ص: ۱۶۵

ز راه حلب بود منزلگهی که بد خان خولی اصبحی

همان ظالم تیره بخت شرور سر شاه دین را شبی در تنور

زبان لال شد از چه در وی نهاد به خاکستر آن را شبی از عناد

زیارت نمودیم مر آن تنور هنوز زان مکان بر فلک رفته نور

غرض از معرّا چو بستیم بار «سراقب» گشودیم وقت نهار

از آنجا به «حما» رسیدیم ما شبی آن زمین آرمیدیم ما

عجب گَاو چاهان [و] باغات داشت که اندر سلیقه نه باقی گذاشت

از آنجا چُه صبحی ببستیم بار رسیدیم رستان به وقت نهار

همان قریه را عسقلان (۱) بود نام که رستان بنامند خلقان تمام

چُه صرف نهار اندر آنجای شد به «حمص» (۲) رسیدیم [و] مأوای شد

خریدند زان شهر احرام حاج ندادند زان شهر حجاج باج

درو گاو چاهان چرخ فلک که محوند ز او جمله جنّ [و] ملک

همه خلق بشّاش خوش [و] آبرنگ در او مجتمع همچو اهل فرنگ

از آنجا سرِ شب چُه ره رو شدیم «حُصین» آمدیم جمله خیمه زدیم

فراوان در او بیضه گاه شعیر که آن قریه بود از حُصین نُمیر

الهی به‌اندازه علم خود بکن لعن بر آن سگ شوم بد

از آنجا سحرگه ببستیم بار رسیدیم به «ده قار» وقت نهار

از آنجا به منزل برفتیم زود که اسمش «زین العابدین چشمه» بود

بدان چشمه چون نهرهای بهشت ز اعجاز آن شاه نیکو سرشت

از آنجا سر شب چُه ره رو شدیم صباحی ده «طائفی» آمدیمورود به دمشقز ده طائفی چون به چشم پرآب

رسیدیم صبحی به شام خراب

۱- در اصل: اسقلان.

۲- در اصل: همس

ص: ۱۶۶

به اطراف باغات اشجار داشت صفای خوش [و] آب بسیار داشت

زراعات باغات بی‌حدّ [و] مرّ گرفته است عالم همه سر به سر

ندارد جهان همچو صفحه به یاد چنین بود کز حکم شدّاد عاد

نمای ارم کرده شه آن زمین خدا کرده وصفش به قرآن چنین‌روض مجلس شام ولی شیعیان! این سخن بشنوید

سر شاه دین را به حکم یزید به همراهیِ اهل بیتش تمام

ز کوفه نمودند وارد به شام به دروازه شام قومی کثیر

شدند مجتمع تا ببینند اسیر که ناگه رسیدند آل رسول

دل افگار [و] نالان [و] زار [و] ملول سر حلقه شان زینب زار بود

که‌اندر مصیبت دل افگار بود صباحی به دروازه وارد شدند

غروبی خرابه فرو آمدند تماشاگر شام چون بُد وفور

بشد مانع اهل بیت از عبور به حکم یزید آن سگ اشقیا

ببستند آیین (۱) بازارها که تا اهل بیت حسین را تمام

بگرداند از ظلم، بازار شام پس از گردش شام آل رسول

نمودند اندر خرابه نزول شبی دختر شه رقیه به نام

پدر را عیان دید اندر منام برآورد افغان [و] آه [و] خروش

پرد عقل از سر ز ارباب هوش یزید اندر آن شب چُه بیدار شد

از آن واقعه چون خبردار شد فرستاد رأس حسین از جفا

خرابه به نزدیک آن طفل‌ها چُه آن طفل ببیند سرِ باب خویش

تسلّی شود قلب زارش ز نیش نهادند آن سر چُه در پیش او

بگفتا به عمّه که ای نیک خو نکردم ز تو خواهش آب [و] نان

نمودی تو [آن را] به نزدم عیان

۱- شاید: آذین.

ص: ۱۶۷

بگفت عمّه جان رأسِ بابای تو است شب و روز بابا به جویای تو است

رقیّه چُه سر پوش زان رأس پاک برفکند، افکند خود را به خاک

سر انور باب زارش حسین به سینه نهاد او به صد شور و شین

ز غصه همان دم شدش قبض روح به قلب زنان زد شَرَر کوه کوه

فغانِ زنان چون به گوش یزید در آن نیمه شب به افغان رسید

بگفت چیست این آه [و] راز [و] نیاز که اندر خرابه بلند است باز

بگفتند طفل حسین شهید شد از عمر خود در جهان نا امید

همان ظالم کفر کیش عنود بفتا فرستید تعجیل زود

فرستید غسّال [و] کافورُ کفن که امشب نمایند آن طفل دفن

مگر باب این طفل، سبط رسول حسینِ شهید، نورِ عین بتول

سه روزو سه شب چشم زارش فتاد روی خاک [و] خاشاک [و] خورشید [و] باد

نبُد یک مسلمانی در آن دیار گذارد به پیش خود او این قرار

نماید کفن آن بدنهای پاک کند دفن آن نعش‌ها را به خاک

پس آنگه یزید پلید از جفا به مجلس بخواند آل الله را

چِه گویم به وضعی طلب کردشان که یارا ندارد به وصفش زبان

به حکم همان کفر کیش عنود زنان را به یک ریسمان بسته بود

سر انور شاه خوبان حسین دگر نوجوانان آن نور عین

نهاده به طشت (۱) زر آن کفر کیش عیان ساخت آن روز او کفر خویش

یکی خیزران بود دست لعین سر شه مخاطب نمود او چنین

عجب با صفا موی خوشروستی ز خلقان عالم تو نیکوستی

چرا سر ز فرمان من تافتی عیالات خود را چنین یافتی

بزد چوب بر آن لب [و] آن دهان که ای خلق، باشد حسین نوجوان!

چُه آن ظلم زینب بدید از یزید بگفتا که ای تیره بخت پلید

۱- در اصل: تشت.

ص: ۱۶۸

زنی چوب بر بوسه‌گاه نبی نما شرم ای تیره بخت دنی

نماید خدا خانه‌ات را خراب که هرگز نکردی تو کار صواب

نمود امر از ظلم، آن دم یزید کنون زینب زار گردن زنید

سکینه به پا خاست اندر زمان گشود آن زمان از فصاحت زبان

یزید لعین را مخاطب نمود به نوعی ز افلاک در رفته دود

نمودی حسین را شهید جفا جوانان او را تو در کربلا

ز خونخواری اهل بیت رسول نکردی حیا ای ظَلومِ جَهول

برفت نزد سجاد جان اخا بکن ای برادر تو رحمی به ما

ستاده لعینی به حکم یزید که بنماید او عمّهام را شهید

چنین گفت سجاد کی خواهرم! نشین یک زمانی تو اندر برم

که این ظالم تیره‌بخت عنید نه بنماید او عمّه‌ات را شهید

چُه ملعون، فصاحت از آن طفل دید به جلّاد گفتا همانَدم یزید

که این زن به این طفل بخشیده شد نمی‌گویم آیا که چه دیده شد

به یک بار یک ظالم سرخ مو که لعنت بر او باد [و] بر کیش او

گرفت دست کلثوم را آن لعین بگفت ای یزید این کنیزک ببین

چه خوش روی [و] نیکوی باشد عزیز مرا هست در خانه لازم کنیز

یزید آن سگ شوم ظالم شعار نماندش به این حرف صبر [و] قرار

بگفتا به آن سرخ مو از جفا خدا بشکند آن دهان تو را

کسی کو به عالَم ز آل رسول کنیزی گرفته است ای بوالفضول؟

غرض گفتگویی در آن بین بود که آن روز را خود قیامت نمود

بیا مذنبا رو در ارض شام نما ثبت نام غریبان تمام

که در شام خود قبر زینب نمود به یک فرسخی دور از شهر بود

سکینه و کلثومُ زار [و] علیل که باشند بس مجتبی وجلیل

ص: ۱۶۹

دگر فاطمه کو به صغرا لقب در او هست مدفون نمایند عجب

مدینه بدان سینهریشِ کباب کی آورد او را به شام خراب

رؤوس شهیدان کرب [و] بلا در او دفن گردیده بُد از جفا

بود رأس عباس [و] قاسم دگر علی اکبر آن شبه خیر البشر

حبیب مظاهر و حرّ رشید دگر کان شهیدان شدند نا امیدحرکت از دمشق بماندیم ده روز در شهر شام

تماشاگر شام باشد بنام غرض چون که رفتیم از شهر شام

تماشاگر از مرد و زن، خاص [و] عام دم کوچه [و] مسجد [و] پشت بان!

زنان فواحش تماشاکنان ز دروازه شام بیرون شدیم

همه حاج رو سوی هامون شدیم ز مه شانزدهم بود ای تاجدار

شدند حاج یکسر به اشتر سوار که بودند اندر مزارات شام

زنان تماشاگر از خاص [و] عام خلاصه چُه از شام بیرون شدیم

به «کردی» رسیدیم خیمه زدیم از آنجا چُه صبحی روانه شدیم

بمنزلگه «اعذران» آمدیم یکی برکه خوب پر آب داشت

که آن حاج را جمله سیراب داشت یکی برکه آب بود در او

که دریا به جنبش بود آب جو از آنجا چُه صبحی روانه شدیم

به «حصّا» رسیدیم خیمه زدیم در او گاو چاهی ست عذب [و] فرات

که اوهام زان آب محوند [و] مات از آنجا چُه صبحی برون آمدیم

«عُنَیزه» رسیدیم خیمه زدیم نَبد آب [و] دانه در آن سرزمین

کسی را نه یاد ست منزل چُنین از آنجا چُه صبحی روانه شدیم

«معان» آمدستیم خیمه زدیم بود در معان رأس قوم ثمود

شده سنگ، رفتیم زان درّه زود

ص: ۱۷۰

یکی قری کوچکی بی گیاه بُد و لکن آبش بود آب چاه

بیا بشنو از حملهداران شام غنی هستند از وصف ایشان تمام

ایا حاج اسلام از شرق [و] غرب زترک [و] ز تاجیک [و] روم [و] عرب

به مکه چرایید از راه شام کنند روزتان را همین‌ها چُه شام

اگر خُدعه [و] جور ایشان تمام بگویم نگنجد به این دفتر ای خاص [و] عام

معان گرچه نی زرع [و] نی باغ‌داشت ولکن دو سه چشمه آب داشت

از آن جا چُه ظهری روانه شدیم تمام شب [و] روز راه آمدیم

صباحش سه ساعت ز روز رفته بود به درّه همه حاج آمد فرود

«عقبه» مر آن درّه را نام شد ز قلب همه صبر وآرام شد

زآب آن زمین را نبودی خبر همین است از خستگی ره اثر

صباحی به «دواره» حاج آمدند ز یک برکه‌ای حاج سیراب شدند

بدان غُرّ ماه ذیقعده بود به روز سه شنبه که حجاج شد (۱)

غروبی ز «دواره» گشتند روان به «دوهیج» صبحی شدند شادمان

ز «دوهیج» با صد نشاط [و] طرب «ارائی» نمودیم منزل عجب

که یک قطر آب در او نبود زبی آبی راه ما را چه سود

به اشتر بیارند در منزل آب شوند زان آب پس کامیاب‌تبوک‌سحر از «ارائی» چُه بستیم بار

«تبوک» آمدیم [و] بخوردیم نهار عجب آب خوش نخل [و] انگور داشت

که حجاج را شاد [و] مسرور داشت از آنجا سحرگه روانه شدیم

پس از ظهر «دار المقر» آمدیم نبود آب [و] آبادی آن سرزمین

بیا نیک بنگر تو ای نازنین ز دار المقر عصری ای هوشیار

برفتیم در «اغدر» ای نامدار

۱- در اصل چنین است.

ص: ۱۷۱

ز اغدر به عصری همه حاج ما برفتند در «مقدم» ای پارسا

مقدم رسیدیم ای پاک زاد ندارد چُنین برکه‌ای کس به یاد

یکی گاو چاهی در آن قلعه بود که حجاج زان بردند سود

از آنجا چُه ظهری روانه شدیم نهار «منزل احمد پاشا» آمدیم

که بیست ودو ساعت مر اوراه داشت ولی باز در ره شدیم وقت چاشت

سه ساعت درآن سرزمین مکث شد نه یک قطره آبی در آنجای بُد

از آنجا چُه صبحی روانه شدیم «مداین» رسیدیم، فرود آمدیم

خطا شد که اینجاست «شعب العجوز» که از تشنه بر من افتاد سوز

به قدردو صد زرع شدطی چُه راه به تحقیق پیوست حال تباه

که این درّه را آب باشد بسی ولکن نه پیداست بیند کسی

بود زیرش آب سرد روان فراوان بود رو ببین ای جوان

بدان آب این قسم کارخداست که کار حق از کار خلقان جداست

بُد اندر مداین یکی برکه آب که زان آب گشتند حاج کامیاب

صباح از مداین چُه رهرو شدیم به «دار الغنم» ظهر خیمه زدیم

ز «دار الغنم» ظهر بستیم بار رسیدیم به «سورکبه» وقت نهار

در آنجا بود آب چاه وفور ولی آب او بود فی الجمله شور

غروبی ز «سورکبه» با عزّ [و] ناز به «بئرالجدید» رفت وقت نماز

عجب برکه و قلع آب داشت ز نیکی جُوی او فروکش نداشت

ولی شمّه‌ای گویم از حمله دار که اوّل گذارند قول [و] قرار

پس آنگه دوصد حیله درتیک [و] ریو نمایند با حاج مانند دیو

گهی عذر از بهرِ بار آورند دو صد مکر در ره به کار آورند

به حجاج جور [و] عداوت کنند کجا یک جو حاج استراحت کنند

الهی به شاه زمان شو تو یار که از حمله داران برآرد دمار

که تا بود با حاج مشفق شوند دو صد خدعه‌اندر میان ناورند

ز «بئر الجدید» حاج وقت غروب روانه شدند جمله با فوج وتوپ

ص: ۱۷۲

رسیدند صبحی به «راء شنو» که بودیم آن روز ما پیش رو

به ظهری از آنجا روانه شدیم به نصف شب «حدیه» فرود آمدیم

ندانم حدیه آنجا بود که آبش سراسر به خیبر رود

که خیبر به آنجا یکی روز هست بگویند عجب شهر فیروز هست

کنم شمه‌ای وصف «حدیه» همان بود ظلم حالش نگردد عیان

عجب رود آبی [و] خوش‌منزلی‌است همان منزل حجاج را خوش‌دلی است

چُه ظهری از آنجا نمودیم بار رسیدیم منزل به وقت نهار

ندانم که آنجای را نام چیست همین قدر دانم در او آب نیست

به قدر سه ساعت گشودیم بار پس آنگه به تعجیل گشتیم سوار

سحرگه «زحرو» رسیدند حاج که آب اندر آن جایگه بد رواج

همه زیر شن اندر او آب بود چه آبی که از مزّه نایاب بود

مرا مهری کیسه بس چیزها ببردند سقا و جمّال‌ها

بماندیم آن روز در آن زمین نمودیم حظ زآب ای نازنین‌مدینه منوره از آنجا چُه حجاج بستند بار

مدینه رسیدند وقت نهار چه گویم مدینه بهشت (۱) است بس

به ماوای عنقا مگس کی رسد (۲) مرا خامه در این زمین بازماند

ز بین دو معشوق خود راز ماند همین قدر گویم که نور خدا

در آن سرزمین کرده از لطف جا حریمش که جنّات عدن نعیم

نمودست آن نور آنجا مقیم دگرعرش [و] کرسی و لوح [و] قلم

بود محو آن نور بر گوی کم در او مرقد حضرت مصطفی است

که نور وجودش ز نور خداست بود قَرّةُ العین آن نور پاک

درآن سرزمین است روحی فداک (۳)

۱- در اصل: بحشت!

۲- در اصل اینگونه است. شاید یک مصراع افتاده و مصراع بیت دوم به جای مصراع دوم بیت اول درج شده است.

۳- در اصل: فداه.

ص: ۱۷۳

مکه مکرمه‌از آنجا به وادی لیمو شدند که حجاج از صدمه پنهان بُدند

ولی آن زمین آب [و] هر میوه بود به جان آمدند حاج، آن لحظه زود

از آنجا همه حاج با صد سرور نمودند آن روز در ره عبور

رسیدند عصری به مکه همه ز لبیک بُد بینشان همهمه

به مکه رسیدیم با صد نشاط بگیریم تا از خدا ما برات

برفتیم آن شب برای طواف بدان بیت عزّ [و] کرامت مَطاف

چُه نیّت نمودیم شرط نماز پس آنگه به زاری [و] سوز [و] نیاز

پس از نیّت [و] طوف در عمره ما برفتیم از بهر سعیِ صفا

ز کوه صفا تا به مروه بدان بود هفت سعی آن عمل ای جوان

چُه گشتیم فارغ ز سعیِ صفا نهادیم رو سوی بیت خدا

طواف و نماز نساء ای گروه به اتیان رساندیم با صد شکوه

ز ذیحجّه چون روز هشتم رسید ز جمعیت آن روز عقلم پرید

نمودیم ما غسل و مُحرم شدیم از آنجا به سوی منا آمدیم

شب اندر منا جمله را صرف شد میان همه حاج این حرف شد

رویم جمله بر جانب عرفات در آن سرزمین جمله محویم و مات

ز حیّ حاجت خویش کردم سؤال به زاری به درگاه عزّ و جلال

دوشب آن زمین صرف اوقات شد به درگاه حق عذر مافات شد

از آنجا به مشعر نهادم قدم وجود آمدم گوئیا از عدم

وقوفین چُه تکمیل شد از وفا به عید ضُحی آمدم در منا

پس از رمی قربانی [و] حلق رأس نباشد ز تقصیر بر حاج بأس

چُه شد یازدهم سوی کعبه شدیم به طوف نماز نساء آمدیم

همان روز رفتیم اندر منا نمودیم ما رمی آن میل‌ها

ص: ۱۷۴

صباحش همه رمی کردند حاج تو گویی نهادند بر فرق تاج

همه سوی مکه شتابان شدند ز اعمال حج جمله فارغ بُدند

بماندیم چندی در آن سرزمین بود بیت حق چون بهشت برین

ولی پر بها بود مأکول او یکی (۱) ربعی یک هندوانه شنو

همه چیز او پر بها و گران نخوردیم ارزان در او لقمه نان

گر از ماست گویم براری خروش دو مثقال موزون او یک قروش جدّه‌از آنجا به جدّه نهادیم رو

بیا مذنباً شمّه‌ای بازگو بود جدّه در جنب یک بحر ژرف

ندارد ز نیکویی آن شهر، حرف بود مثل مکّه در او خوردنی

همه پر بها اهل او ارمنی غرض حاج بگرفت بهر جهاز

چنین قیمت سه لیره با نیاز بود ثقل کشتی ز باد نقیض

شنو ای سخن سنج اندر جهیز خلاصه به کشتی نشستند حاج

گرفت ناخدا را عمل در رواج به کشتی خردمند جا کی کند

اگر روز [و] شب صد منزل طی کند جهنم که گفتند شیخ [و] فقیه

بود کشتی و ساکن او سفیه (۲) دو بار ار نشیند به کشتی لبیب

بود کافر آن شخص، بی‌شک [و] ریب الهی به اعزاز پیغمبران

ز کشتی تو این حاج را وا رهان بشو یار بر شیعیان علی

ز الطاف‌های خفی و جلی الهی اگر رَستم از این محن

زکشتی دگر ره نیارم سخن زشهر ذیحجه بیست چهار رفته بود

نشستیم گشتیم پشیمان، چه سود؟ اگه «گُه» خورد شخص اندر جهان

بود به که با کشتی گردد روان حمیم جهنّم که بر عاصیان

خدا وعده داده است ای عاقلان

۱- در اصل: یکی یک ربعی یک هندوانه شنو.

۲- در اصل: صفیح.

ص: ۱۷۵

همه روزه در فُلک باشد وفور خلایق ز هر ذرّ او تفور

ندانم حمیم است آن [یا] حرق که از خوردنش طبع اندر خلق

ز دست همان مالک ارمنی که دون [و] نجس [است و] زشت [و] دنی

و از اختلافات کشتی اگر بخواهی دهم ز آن من خبر

نشیند اگر پور زال زمان به کشتی ز تنگی برآرد امان

که هر حمله اش زهر شیر را کند آب ای عاقل پارسا

تلاطم اگر ذرّه‌ای آورد ز مرگ، خلق آن زمان یاد آورد

خلاصه چُه کَشتی به راه اوفتاد چنان رفتنی کرد مانند بادبندر بوشهر چنان رفت تا بندر بوشهر او

نشد هیچ در بین کس گفتگو در آن شب بشد بین حجاج نزاع

نمودیم آن گفتگوها سماع شنو ای خردمند با عقل و هوش

تو گویی ز یزدان رسیده سروش الهی من آن مُذنب عاصیم

ببخشای از کرد ماضیم دل مرده‌ام زنده کن در نشور

رحیمیّ و ستّاری و حیُ غفور رسان دست من بر ضریح حسین

به حق همان شاه بدر [و] حُنین همان لیل بود عاشورای حسین

دو سه بیت اندر عزای حسین بگفتم که باشیم ز یاران او

شمارندنم ز دوستان او دو شب لنگ کشتی به بندر نمود

ز طوفانی آن بحر مانند دود به چشم خلایق بشد تیره رنگ

ز ترس از رُخ خلق در رفته رنگ چُه ره کشتی آن روز گم کرده بود

زغم قلب حجاج مانند دود که ناگه بیامد جهاز صغیر

بدر رفت سنّی ز کشتی کثیر سبک گشت کشتی و در ره فتاد

شتابان چنان رفت مانند باد

ص: ۱۷۶

بصره‌چنان رفتنی کرد بعد از نهار به بصره رسید و گشودیم بار

ز جده به بصره ایا هوشمند بپیمود هیجده روزه بی‌گزند

از آنجا به بکّاره گشتیم سوار برون آمدیم ای جوان گوش دار

نشستیم اندر جهاز صغیر که آن فُلک را خود نباشد نظیر

ز اوصاف کشتی زبان عاجز است که وصفش مرا در بیان عاجز است

ز چرخ و ز اسباب او سر به سر مرا خود تصور نباشد خبر

صفایش اگر گویم ای با بصر ز شادی رود عقل [و] هوشت به در

خلاصه چنین منزلی را به یاد نباشد به بهرام نه کیقباد

شهان جهان منزلی با صفا چنین جایگه را نکردند جا

بیا مذنب از وصف کشتی گذر ز بصره بده ذرّه‌ای تو خبر

ندیدی اگر خود تو بصره کنون ولی شهر خوبی است ای ذو فنون

ز باغات او گویم ای شهریار سه منزل همه نخل خود پر شمار

رطب‌های الوان [و] باغات خوب در اطراف شط از شمال و جنوب

زشلتوک او گر بخواهی عیان خود این عقلِ ناقص نسازد بیان

غرض همچه صفحه ندیدم به دهر خدا خلق کرده ست در جنب بحر

ز صد اندکی گفته‌ام من یقین گر انکار داری بیا و ببین

خود این شط را شط بغداد دان که کشتی به بغداد گشته روان

ز بصره به بغداد ای هوشیار همه شهر باغات نخلش شمار

چُه شبها نمودیم زآنجا عبور ندانم من اسماء آن ای غیور

نگویم که این صفحه زعالم نکوست به عالم اگر مملکت هست اوست

رسیدم به بغداد در روز پنج از آن مرکب حاصل نشد هیچ رنج

ص: ۱۷۷

کاظمین‌شب پنج وارد شدم کاظمین چُه دیدم مرآن شهر با زیب [و] زین

دو نور خدا کرده جا آن زمین یکی زان دو بد قبل هفتمین

دیگر عالم کامل العارفین نقیّ جواد، نور اهل یقین

چُه آن بقعه‌ها دید چشمم عیان یقین کردم این است قصر جَنان

ولی کسب کرده جنان زان بقاع چُه مهتاب از شمس کسب ضیا (۱)

رفتیم زکاظمین سوی «سرّمن‌رأی» بودیم دل شکسته همه دیده پر بکاء

یکشب دجیل منزل ما بود دوستان! ساکن بدند آن ده جمعی ز شیعیان

لیل دوم که منزل ما بود در «بلد» گویا که خلق او همه بودند دیو [و] دد

روزسیم به «سامره» رفتیم شیعیان نور خدای بود در آن جایگه عیان

زنورحق سه نور مقابل به یکدیگر کرده ز لطف حق همه درآن زمین مقر

بعد از سه‌روز عود نمودیم به کاظمین رُفتیم غبارمرقدآن شه به هر دوعین‌به سوی کربلاز آنجا به «کربلا» بنمودیم عزم راه

هرکس به کربلا نرود هست پرگناه زیرا گناه شیعه اگر هست مثل کوه

زانجا تمام ریخته گردد ایا گروه دربین ره به شط «مسیّب» عبور شد

اندوه دردل آمداز دل شه سرورشد یک بقعه ز دور بدیدیم آن زمان

زین غم برارشیعه زدل آه [و] هم فغان رفتم درآن دیارچُه من با دل ملول

دیدم دومرغ عرش نموده دراو نزول بودند آندو بی‌کس مظلوم ناشکیب

طفلان زارمسلم ودرآن زمین غریب ازجورظلم‌حارث ملعون شدند شهید

آن نو خطان ز عمر بگشتند ناامید ازآن زمین به کرب و بلا با دل حزین

رفتیم مجتمع همه بودیم دل غمین ازرویصدق می‌شنو ایشیعه این بیان بیان

دیدمکه عرشگشته درآن سرزمین عیان

۱- در اصل: ضیاع.

ص: ۱۷۸

داخل‌شدم چُه درحرم‌شاه تشنه لب بهر طواف مرقد سلطان ذی نصب

دیدم که کعبه طوف کند در آن آستان بنگر شرف، نگشته سخن صد یکی بیان

بهر زیارتش چُه برفتیم در رواق زاندوه سوز غصه بگشتیم جمله داغ

گفتم به عقل باعث این غصّه کن بیان گفتا شهید گشته شهنشاه انس وجان

آب فرات کرده از او منع ابن سعد افغان کنیدشیعه ازاین داغ همچورعد

فریاد العطش ز بنات شه شهید از تاب تشنگی به سماواتیان رسید

پی‌نوشت‌ها:

ص: ۱۷۹

ص: ۱۸۰

ص: ۱۸۱

بهداشت در حج

فلور قارچی و نقش آن در بیماری‌های تنفسی زائران

ص: ۱۸۲

(حج تمتع- ۱۳۸۳) هیأت پزشکی حج* (۱)

چکیده مقدمه: با توجه به بروز بیماری تنفسی در تعداد قابل توجهی از زائران خانه خدا، در طی مراسم حج تمتع سال‌های اخیر و عوارض و مشکلات ناشی از آن، تعیین

۱- تهیه کنندگان مقاله عبارت‌اند از خانمها و آقایان: دکتر پریوش کردبچه دانشیار، دکتر فریده زینی استاد، دکتر کاظم محمد استاد، دکتر حسین ضیائی استادیار، دکتر سید منصور رضوی دانشیار، خانم مهین صف‌آرا هم تراز مربی، خانم نسرین قرائیان تکنسین آزمایشگاه گروه انگل شناسی و قارچ شناسی، دانشکده بهداشت و انستیتو تحقیقات بهداشتی، دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی- درمانی تهران. گروه اپیدمیولوژی و آمار حیاتی، دانشکده بهداشت و انستیتو تحقیقات بهداشتی، دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی- درمانی تهران. گروه چشم پزشکی، دانشکده پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی- درمانی شهید بهشتی. گروه پزشکی اجتماعی، دانشکده پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی- درمانی تهران.

ص: ۱۸۳

عامل اتیولوژیک بیماری مزبور جهت پیش گیری، کنترل و درمان آن، لازم و ضروری به نظر می‌رسد. آنچه مسلم است، عوامل میکروبیال محیطی در ایجاد بیماری‌های تنفسی نقش مهم و اساسی دارند. در مان این عوامل، قارچ‌ها ارگانیسم‌هایی با پراکندگی وسیع در طبیعت هستند که اسپور آن‌ها از راه هوا پخش شده و همواره در محیط وجود دارند و قادرند اثرات زیان باری بر سلامت انسان داشته و منجر به بروز عفونت، آلرژی و حتی عوارض توکسیک گردند.

مواد و روش‌ها:

در مطالعه اخیر، با جمع آوری و کشت نمونه‌های به دست آمده از محیط، در محل اقامت و تجمع زائران ایرانی، در طی مراسم حج ۱۳۸۳ و با انجام تست‌های سرولوژیک بر روی دو نمونه خون ۱۴۶ زائر داوطلب، به فاصله ۸ هفته، سعی گردید نقش قارچ‌ها در ایجاد بیماری تنفسی حجاج مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد. یافته‌ها: در این مطالعه، جمعاً ۳۵۲۱ کلنی، شامل ۲۳ جنس و گونه مختلف قارچی، از محل اقامت حجاج در شهرهای مکه و مدینه و مناطق عرفات و منا جدا گردید که شامل قارچ‌های رشته‌ای ساپروفیت ۷۹٪، قارچ‌های رشته‌ای پاتوژن (درماتوفیت) ۶/ ۳٪ و قارچ‌های مخمری ۴/ ۱۷٪ بود. گونه‌های آسپرژیلوس شایع‌ترین (۴/ ۴۳٪) عوامل قارچی جدا شده در این بررسی بودند. تست‌های کانترایمونو الکترو فورزیس ولاتکس آگلوتیناسیون که جهت تشخیص بیماری‌های قارچی فرصت طلب (آسپرژیلوزیس، کاندیدیازیس و کریپتوکوکوزیس) به عمل آمد، همگی منفی بوده و مورد مثبتی مشاهده نگردید. نتیجه گیری و توصیه‌ها: نتایج به دست آمده از این مطالعه، گرچه نقش قارچ‌ها را در ایجاد بیماری تنفسی حجاج تأیید نمی‌نماید ولی با توجه به تنوع بیماری‌ها و عوارض ایجاد شده توسط قارچ‌ها و مشکلات تشخیص بالینی آن‌ها، تأثیر قارچ‌ها بر سیستم ایمنی بیمار و ایجاد زمینه جهت بروز دیگر عفونت‌ها و یا عفونت ثانویه با قارچ‌ها، توصیه می‌شود که در صورت تداوم بروز بیماری تنفسی در طی مراسم حج،

ص: ۱۸۴

بررسی جامع‌تر و کامل‌تری به عمل آمده و نقش قارچ‌ها مورد ارزیابی بیشتری قرار گیرد. کلمات کلیدی: حج تمتّع، حجاج ایرانی، بیماری‌تنفسّی قارچی، فلور قارچی محیط. مقدمه قارچ‌ها ارگانیسم‌هایی متجاوز از صدهزار (۱۰۰۰۰۰) گونه مختلف با پراکندگی وسیع در طبیعت می‌باشند (۱). اسپور قارچ‌ها از طریق هوا پخش شده، مدّت‌های طولانی به صورت معلق باقی مانده و با نشستن بر سطوح مختلف منجر به آلودگی آن‌ها می‌گردند. از طرف دیگر، اسپورهای جایگزین شده بر روی سطوح نیز قادرند باردیگر به اسپورهای معلّق در هوا تبدیل گردند (۲). بنابراین، با ادامه این روند، شاهد آلودگی دائمی محیط با اسپورهای قارچی خواهیم بود که می‌تواند اثرات زیان‌باری بر سلامت انسان داشته باشد و منجر به بروز عفونت، آلرژی و حتی عوارض توکسیک ناشی از تماس با این عوامل گردد (۳). به این ترتیب، تعیین فلور قارچی محیط، جهت ارزیابی ارتباط بین قارچ‌های محیطی و اثرات مضر و بیماری‌زای آن‌ها، لازم و ضروری خواهد بود. با توجه به بروز بیماری نسبتاً شدید تنفسّی با اتیولوژی نامشخّص در تعداد قابل توجهی از زائران خانه خدا در سال‌های اخیر (۴) و با در نظر گرفتن نقش احتمالی قارچ‌ها در بروز این بیماری، مطالعه اخیر جهت تشخیص بیماری قارچی و تعیین فلور قارچی محیط در محل اقامت زائران ایرانی حج تمتع، در سال ۱۳۸۳ صورت گرفت. مسلماً اطلاعات به دست آمده از این مطالعه، می‌تواند در تعیین نقش قارچ‌ها به عنوان عوامل مضر و بیماری‌زا کمک کرده، راهنمایی جهت استفاده از روش صحیح تشخیصی و اتخاذ راهکارهای مناسب درمانی باشد و اهمیت قارچ‌ها را به عنوان عوامل تهدید کننده سلامت حجاج در طی مراسم حج نشان دهد.

۱- Sarosi GA, Davies SF ۲۰۰۰. Fungal diseases of the Lung ۳ rd ed. Lippincott Williams Wilkins Philadelphia.

۲- Kordbacheh P, Zaini F, Kamali P, Ansari K, Safara M. Study on the siurces of nosocomial fungal cnfections at intensive care unit and transplant wards at a teaching hospital in Tehran. Iranian J publ Health, ۲۰۰۵; ۳۴ ۲ : ۱-۸.

۳- Sheltin BG, Kirkland KH, Flanders WD Morris GK. Profiles of airborne fungi in buildings and outdoor environments in the United States. Apple Environ Microbiol, ۲۰۰۲; ۶۸ ۴ : ۱۷۴۳-۵۳.

۴- رضوی، سید منصور- ضیائی، حسین- صداقت، مجتبی. بیماری و مرگ و میر در زائران ایرانی حج تمتّع- ۱۳۸۲. مجله دانشکده پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی- درمانی تهران ۱۳۸۴، سال ۶۳، شماره ۵، ص ۳۶۰- ۳۵۳.

ص: ۱۸۵

مواد و روش‌ها جهت انجام این تحقیق، نمونه برداری در دو بخش مختلف به عمل آمد: ۱- نمونه برداری از محیط ۲- نمونه برداری از افراد داوطلب. محل نمونه برداری از محیط، اقامتگاه زائران در شهرهای مکه و مدینه و نیز چادرهای محل اقامت این افراد در مناطق منا و عرفات بود. نمونه برداری از محیط در دو بخش نمونه برداری از هوا و سطوح به عمل آمد. جمع آوری نمونه در مکه و مدینه در یک نوبت، ولی در مناطق منا و عرفات با توجه به وضعیّت خاص محیطی و بیابانی بودن منطقه و استفاده از چادر جهت اسکان حجاج، در دو نوبت قبل و بعد از ساکن شدن افراد انجام شد. جهت نمونه برداری از هوا از روش پلیت باز استفاده شد و بدین منظور پلیت‌های محتوی محیطهای کشت سابورودکسترو آگار ((S و برین هارت اینفوزن آگار ((IHB به مدت ده دقیقه در ارتفاع یک متری از سطح زمین قرار داده شدند. سپس با گذاشتن درپوش، پلیت‌های مزبور در دمای محیط و ۳۷ درجه سانتی گراد (به ترتیب برای محیطهای S و (IHB نگهداری شده و روزانه از نظر رشد کلنی‌های قارچی کنترل و بررسی گردیدند. لازم به ذکر است که جهت دقت در انجام آزمایش‌ها، تمامی پلیت‌های مورد استفاده در این مطالعه، ابتدا به مدت ۲۴ ساعت در دمای ۳۷ درجه سانتی گراد قرار داده شده، بعد از اطمینان از عدم آلودگی، برای نمونه برداری به کار رفتند. ضمناً به منظور کم کردن خطای نمونه برداری، پلیت گذاری در هر مکان به صورت سری دوتائی برای فضای به اندازه تقریبی ۳* ۳* ۲ متر صورت گرفت. برای نمونه برداری از سطوح، از سواب و موکت استریل استفاده شد و از سطوح مختلف مانند کف، دیوار، پنجره و وسایل گوناگون داخل اتاق‌ها و همینطور سطوح داخلی و درزهای چادرها و وسایل موجود در آن‌ها نمونه برداری گردید. نمونه برداری از کف و دیوارهای اتاق‌ها، با استفاده از روش موکت انجام

ص: ۱۸۶

شد و با کشیدن یک تکه موکت به ابعاد تقریبی ۴* ۴ سانتیمتر، بر روی این سطوح نمونه لازم جمع آوری و با تکان دادن و تماس موکت مزبور بر روی پلیت‌های محتوی محیطهای S و IHB

کشت به عمل آمد. جهت نمونه برداری از سایر سطوح سواب استریل مرطوب شده با سرم فیزیولوژی به کار رفت و با کشیدن آن بر روی این سطوح، نمونه برداری انجام گردیده، نمونه‌ها بر روی محیطهای S و IHB به روش میکروب شناسی کشت داده شدند. تماس محیطهای کشت در دمای محیط و ۳۷ درجه سانتی گراد (به ترتیب برای محیطهای S و IHB) قرار گرفته روزانه از نظر رشد کلنی‌های قارچی کنترل گردیدند. در نهایت با کنترل محیطهای کشت، تعداد کلنی‌های قارچی و مشخّصات آن‌ها ثبت شده و با انجام اسلاید کالچر و مطالعه ساختمان میکروسکوپی، قارچ‌های جدا شده از محیط، شناسایی گردیدند.

در ضمن، برای تشخیص بعضی از گونه‌های قارچی، از تست‌های بیوشیمیایی نیز استفاده شد.

ص: ۱۸۷

بـا توجه به مشـكلات بالینی برای تشـخیص بیماری‌های ریوی ناشـی از قارچ‌ها (۱)، در این مطـالعه از روش‌های آزمایشـگاهی برای تشـخیص بیماری در افراد داوطلب اسـتفاده گردیـد. به این منظور با در نظر گرفتن شـیوع قابل ملاحظه بیماری در سال‌های قبل (۲)، تعداد ۲۱۰ نفر از زائران بـه صـورت تصـادفی انتخـاب شدنـد تـا دو نمـونه خـون (لخته ناشـتا) این افراد به حـج و نمـونه دوم بعـد از بازگشت آن‌ها گرفته شـد. گفتنی است که از افراد فوق تنها ۱۴۶ نفر بعد از بازگشت همکاری لازم را در دادن نمونه خون داشـتند. نمونه‌های سـرم در آزمایشـگاه سـرولوژی واحـد قارچ شناسـی دانشـكده بهداشت دانشگاه علوم پزشـكی تهران، از جهت تشـخیص بیماری‌هـای قـارچی ناشـی از قارچ‌هـای فرصت طلب شـایع (کاندیـدا، آسپرژیلوس و کریپتوکوکوس) مورد آزمـایش قرار گرفتنـد. تست‌های به عمل آمده، شامل کانترایمونو الکترو فورزیس) EIC (و لاتکس آگلوتیناسیون) TAL (بود. با توجه به آندمیک بودن قارچ‌هـای پـاتوژن حقیقی، محـدود بودن آن‌ها به مناطق خاص جغرافیایی و عـدم سـرایت این عفونت‌ها از فرد به فرد (۳) و نیز جدا نشدن قارچ‌های مزبور از نمونه‌های مزبور محیطی در این مطالعه، بیماری ناشی از آن‌ها، مورد بررسی قرار نگرفت.

یافته‌ها

تعداد کل ۳۵۲۱ کلنی قارچی از محیط (هوا و سـطوح) محل استقرار حجاج در کاروان‌های مورد مطالعه جدا گردید (جدول شماره ۱) که مشتمل بر ۲۳ جنس و گونه مختلف بود. قارچ‌های رشته‌ای ساپروفیت اکثریت (۷۹) موارد را تشکیل داده و قارچ‌های مخمّری تنها در ۴/ ۱۷ موارد مشاهده شدند.

۱- Sarosi GA, Davies SF ۲۰۰۰. Fungal diseases of the Lung ۳ rd ed. Lippincott Williams Wilkins Philadelphia.

۲- رضوی، سید منصور- ضیائی، حسین- صداقت، مجتبی. بیماری و مرگ و میر در زائران ایرانی حج تمتّع- ۱۳۸۲. مجله دانشکده پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی- درمانی تهران ۱۳۸۴، سال ۶۳، شماره ۵، ص ۳۶۰- ۳۵۳.

۳- Sarosi GA, Davies SF ۲۰۰۰. Fungal diseases of the Lung ۳ rd ed. Lippincott Williams Wilkins Philadelphia.

ص: ۱۸۸

کاروان‌های حجاج جدول شماره ۱- قارچ‌های جدا شده از محلّ استقرار ایرانی در مکه، مدینه و مناطق منا و عرفات به ترتیب فراوانی- حج تمتع ۱۳۸۳

قارچ

تعداد کلنیدرصد

Aspergillus spp ۱۵۲۸۴/ ۴۳ Zygomycete spp ۳۹۰۱۱ Rhodotorula rubra ۲۵۲۱/ ۷ Yeasts ۱۸۷۳/ ۵ Candida spp ۱۷۹۴/ ۴ Cladosporium spp ۱۰۱۹/ ۲ Chrysosporium spp ۹۲۶/ ۲ Acremoniom spp ۹۱۶/ ۲ Peinicillium spp ۸۴۴/ ۲ Curvularia spp ۷۱۲ Alternaria spp ۵۹۷/ ۱ Paecilomyces spp ۵۸۶/ ۱ Fusarium spp ۵۷۶/ ۱ Microsporum audouinii ۵۳۵/ ۱ Ulocladium spp ۵۲۴/ ۱ Drechslera spp ۴۰۱/ ۱ Pseudallescher ia bo ydii ۳۶۱ Trichophyton verrucosum ۳۱۹/ ۰ Geotuchum spp ۲۸۸/ ۰ Aureobasidium spp ۲۷۸/ ۰

ص: ۱۸۹

قارچ

تعداد کلنیدرصد

Epidermophyton floccosum ۲۲۶/ ۰ Trichiphyton schoenleinii ۲۱۶/ ۰ Scopulariopsis spp ۱۸۵/ ۰ Chaetomium spp ۱۷۵/ ۰ Stemphylium spp ۱۵۴/ ۰ Phoma spp ۹۲/ ۰ Trichothecium ۸۲/ ۰

جمع ۳۵۲۱۱۰۰ قارچ‌های رشته‌ای پاتوژن شامل میکروسپوروم ادوئینی، اپیدرموفیتون فلوکوزوم، ترایکوفایتون و روکوزوم و ترایکوفایتون شوئن لاینی از جمله قارچ‌های جدا شده در این بررسی بودند که ۳/ ۶ موارد را شامل می‌شدند (نمودار شماره ۱). جنس آسپرژیلوس با ۱۵۲۸ کلنی (۴/ ۴۳) شایع‌ترین قارچ جدا شده در این بررسی بود که بعد از انجام اسلاید کالچر به ترتیب فراوانی، شامل گونه‌های فلاووس (۵/ ۳۱)، نایجر (۲/ ۲۸)، فومیگاتوس (۲۳)، ترئوس (۲/ ۱۵) و نیدولانس (۲) بود. زایگومیست‌ها با ۳۹۰ کلنی (۱۱) دومین گروه قارچ‌های شایع مشتمل بر گونه‌های موکور (۸/ ۵۱)، رایزوموکور (۷/ ۲۶)، رایزوپوس (۷/ ۱۹) و کانینگاملا (۸/ ۱) بودند. شایع‌ترین قارچ مخمّری جدا شده در این بررسی رودوتورولا روبرا (با ۲۵۲ کلنی) بود که ۱/ ۷ موارد را تشکیل داده و از نظر فراوانی بعد از زایگومیسیت‌ها قرار داشت. گونه‌های کاندیدا کلًا ۹/ ۴ قارچ‌های جدا شده را شامل بودند و سایر گونه‌های قارچی در این مطالعه کمتر از ۳ موارد را تشکیل می‌دادند.

ص: ۱۹۰

نمودار شماره ۱- فراوانی مطلق و نسبی قارچ‌های جدا شده از محل استقرار کاروان‌های حجاج ایرانی- حج تمتع ۱۳۸۳

بـا بررسـی و مقایسه قارچ‌های جـدا شـده از محیط در محل اسـتقرار کاروان‌ها در مکه، مـدینه و مناطق عرفات و منا (جـداول ۵- ۲) مشـخص گردیـد که قارچ‌هـای محیطی در مناطق عرفات و منا از تنوّع بیشتری در مقایسه با مکه و مـدینه برخوردار بوده‌انـد ولی در تمامی اماکن مورد مطالعه قارچ‌های جنس آسپرژیلوس، شایع‌ترین عوامل قارچی جدا شده را تشکیل می‌دادند. در بررسی قارچ‌های جدا شده از مکه و مدینه (جداول شماره ۲ و ۳)، نکات شایان ذکر جداسازی قابل توجه قارچ مخمّری رودوتورولا روبرا (۵/ ۲۷) از نمونه‌هـای محیطی در مـدینه و نیز جـداسازی قـارچ پـاتوژن حیوان دوست تریکوفایتون و روکوزوم از محل اسـتقرار حجاج در مکه بود. همان طور که پیش‌تر آمـد، نمونه برداری در مناطق عرفات و منا در دو نوبت قبل و بعـد از اسـتقرار حجاج، در چادرها صورت گرفت (جداول ۴ و ۵). با انجام تست آماری ((۲ X اختلاف معنی داری ((۰۰۵. ۰ >P در میزان قارچ‌های جداشده از محیط قبل و بعد از ورود حجاج در این چادرها ملاحظه گردید. بالاخره جداسازی

ص: ۱۹۱

درماتوفیت‌های پاتوژن (حیوان دوست و انسان دوست) از چادرهای محل استقرار حجاج نیز قابل توجه بود.

جدول شماره ۲- قارچ‌های جدا شده از محل استقرار کاروان‌های حجاج ایرانی در مکه به ترتیب فراوانی- حج تمتع ۱۳۸۳

قارچ

تعداد کلنیدرصد

Aspergillus spp ۲۲۸۱/ ۴۵ Zygomycete spp ۶۳۴/ ۱۲ Candida spp ۵۰۹/ ۹ Cladosporinm spp ۴۸۵/ ۹ Paecilomyces spp ۴۲۳/ ۸ Yeasts ۳۴۷/ ۶ Chrysosporium spp ۲۷۳/ ۵ Alternaria spp ۷۳/ ۱ Trichophyton verrucosum ۶۲/ ۱

جمع ۵۰۵۱۰۰ جدول شماره ۱۳- قارچ‌های جدا شده از محل استقرار کاروان‌های حجاج ایرانی در مدینه به ترتیب فراوانی- حج تمتع ۱۳۸۳

قارچ

تعداد کلنیدرصد

Aspergillus spp ۳۰۱۵/ ۴۲ Rhodotirula rubra ۱۹۴۵/ ۲۷ Candida spp ۵۴۵/ ۷ Yeasts ۵۳۶/ ۷

ص: ۱۹۲

قارچ

تعداد کلنیدرصد

Alternaria spp ۳۶۵ Acremonium spp ۳۴۸/ ۴ Zygomycete spp ۱۹۶/ ۲ Penicillium spp ۱۷۴/ ۲

جمع ۷۰۸۱۰۰ در این مطالعه از ۲۱۰ نفر داوطلب، ۱۴۶ نفر همکاری لازم را در دادن نمونه خون، بعد از بازگشت داشتند. لذا تست‌های سرولوژیک نوبت دوم بر روی نمونه‌های این تعداد از داوطلبین (۱۴۶ نفر) صورت گرفت. نتیجه تست‌های به کار رفته یعنی EIC, TAL که جهت تشخیص آسپرژیلوزیس، کاندیدیازیس و کریپتوکوکوزیس به عمل آمد، همگی منفی بود و مورد مثبتی مشاهده نگردید.

جدول شماره ۴- قارچ‌های جدا شده از چادرهای منطقه عرفات قبل و بعد از استقرار کاوران‌های حجاج ایرانی به ترتیب فراوانی- حج تمتع ۱۳۸۳

قارچ

قبلبعدتعداد کلنیدرصدتعداد کلنیدرصد

Aspergillus spp ۳۵۰۴/ ۴۹۳۷۵۳/ ۴۴ Zygomycete spp ۱۲۲۲/ ۱۷۱۴۰۷/ ۱۶ Chrysosporium spp ۵۲۳/ ۷۸۹/ ۰ Yeasts ۴۳۶۱۶۹/ ۱ Candida spp ۲۶۷/ ۳۲۰۴/ ۲ Acremonium spp ۲۰۸/ ۲۱۴۷/ ۱ Cladosporium spp ۱۸۵/ ۲-- Fusarium spp ۱۷۴/ ۲۳۳ ۴

ص: ۱۹۳

قارچ

قبلبعدتعداد کلنیدرصدتعداد کلنیدرصد

Curvularia spp ۱۶۴/ ۲۳۹۷/ ۴ Trichophyton schoenleinii ۱۱۵/ ۱۱۰۲/ ۱ Microsporum audouinii ۱۰۴/ ۱۲۵۳ Phoma spp ۹۲/ ۱-- Stemphylium spp ۸۲/ ۱۷۸/ ۰ Alternaria spp ۷۹/ ۰-- Ulocladium spp-- ۵۰۶ Drechslera spp-- ۳۳۴ Geotrichum spp-- ۲۵۳ Chaetomium spp-- ۱۶۹/ ۱ Aureobasidium spp-- ۹۱ Scopulariopsis spp-- ۹۱ Pseudalles cheria bo ydii-- ۷۸/ ۰

جمع ۷۰۹۱۰۰۸۳۷۱۰۰ جدول شماره ۵- قارچ‌های جـدا شده از چادرهای منطقه منا قبل و بعد از اسـتقرار کاروان‌های حجاج ایرانی به ترتیب فراوانی- حج تمتع ۱۳۸۳

قارچ

قبلبعدتعداد کلنیدرصدتعداد کلنیدرصد

Aspergillus spp ۱۰۹۲/ ۳۸۱۶۵۶/ ۳۴ Penicillium spp ۳۷۹/ ۱۲۳۰۳/ ۶ Yeasts ۲۱۴/ ۷۲۰۲/ ۴

ص: ۱۹۴

قارچ

قبلبعدتعداد کلنیدرصدتعداد کلنیدرصد

Aureobasidium spp ۱۸۳/ ۶-- Rhodotorula rubra ۱۶۶/ ۵۴۲۸/ ۸ Candida spp ۱۳۵/ ۴۱۱۳/ ۲ Cladosporium spp ۱۲۲/ ۴۲۳۸/ ۴ Epidermophyton fliccosum ۱۰۵/ ۳۱۲۵/ ۲ Zygomycete spp ۱۰۵/ ۳۳۶۵/ ۷ Alternaria spp ۹۲/ ۳-- Microsporum audouinii ۷۴/ ۲۱۱۳/ ۲ Trichophyton verrucosum ۵۷/ ۱۲۰۲/ ۴ Acremonium spp ۵۷/ ۱۱۸۷/ ۳ Trichothecium spp ۴۴/ ۱۴۸/ ۰ Drechslera spp ۳۱۴۸/ ۰ Paecilomyces spp ۳۱۱۳۷/ ۲ Pseudallesc heria boydii ۲۷/ ۰۲۶۴/ ۵ Ulocladium spp ۱۳/ ۰۱۲/ ۰ Curvularia spp

-- ۳ /۱۶۳

Scopulariopsis spp-- ۹۹/ ۱ Fusarium spp-- ۵۷/ ۱ Chrysosporium spp-- ۵۱ Geotrichum spp-- ۳۶/ ۰ Chaetomium spp-- ۱۲/ ۰

جمع ۲۸۵۱۰۰۴۷۷۱۰۰

ص: ۱۹۵

بحث

بـا توجه به همهگیری بیمـاری تنفّسـی در بین زائران حـج، در سال‌های اخیر و موربیـدیتی قابل ملاحظه این عارضه (۱)، تعیین عامل اتیولوژیک بیماری جهت پیش گیری، تشخیص و درمان آن، در اجتماع بزرگ حجاج لازم و ضروری به نظر می‌رسد.

آنچه مسلم است عوامل میکروبیال محیطی همواره در ایجاد بیماری‌های تنفسی نقش مهم و اساسی دارند. در بین این عوامل قارچ‌ها ارگانیسم‌هایی هسـتند که اغلب از محیط جـدا شده و تماس با آن‌ها می‌تواند اثرات زیان‌باری بر سـلامت انسان داشـته منجر به بروز عفونت، آلرژی و حتی عوارض توکسـیک گردد (۲) ,(۳), (۴). لازم به ذکر است که قارچ‌ها از نظر میزان اسـپوری که وارد محیط می‌نمایند، با یکدیگر متفاوت بوده و عوارض ناشـی از آن‌ها بسته به نوع و گونه قارچ متغیّر است. به علاوه واکنش افراد مختلف در برابر عوامل قارچی نیز متفاوت است (۵), (۶). بنابراین، جداسازی قارچ‌ها از منابع محیطی یکی از اصول اساسی در تعیین و شناخت این عوامـل در محیـط و بررسـی نقش احتمالی آن‌ها در ایجاد عوارض مختلف در انسان می‌باشـد. آلودگی محیط با قارچ‌ها به طور کلی در دو بخش آلودگی محیط داخل و خارج محل سکونت و زندگی افراد مطالعه می گردد. آلودگی محیط داخلی با اسپورهای قارچی و اثرات آن بر سلامت انسان موضوعی است که اخیراً مورد توجه بسیار واقع شده است. این عوارض می‌تواند ناشی از تماس طولانی با ارگانیسم و یا منتج از آلودگی شدید فضای داخل ساختمان‌ها با اسپورهای قارچی باشد (۷).

منشأ عوامـل قـارچی داخـل ساختمان‌هـا و محـل اقامت افراد، اغلب همان المان‌های قارچی محیط خارج از این مکان‌هاست. ولی با توجه به نیاز قارچ‌ها به منابع غـذایی، حرارت و رطوبت مناسب، در صورتی که وضـعیت بهتری در داخل ساختمان برای آن‌ها فراهم گردد و به خصوص اگر رطوبت کافی و لازم تأمین شود، محیط جهت رشد قارچ بسـیار مساعدتر شده، اسـپور فراوانی تولید خواهد شد. به این ترتیب فلور

۱- رضوی، سـید منصور- ضیائی، حسین- صداقت، مجتبی. بیماری و مرگ و میر در زائران ایرانی حج تمتّع- ۱۳۸۲. مجله دانشکده پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی- درمانی تهران ۱۳۸۴، سال ۶۳، شماره ۵، ص ۳۶۰- ۳۵۳.

۲- Sheltin BG, Kirkland KH, Flanders WD Morris GK. Profiles of airborne fungi in buildings and outdoor environments in the United States. Apple Environ Microbiol, ۲۰۰۲; ۶۸ ۴ : ۱۷۴۳- ۵۳.

۳- Kordbacheh P, Zaini F, Kamali P, Ansari K, Safara M. Study on the siurces of nosocomial fungal cnfections at intensive care unit and transplant wards at a teaching hospital in Tehran. Iranian J publ Health, ۲۰۰۵; ۳۴ ۲ : ۱- ۸.

۴- Pei- Chih W, Huey- Jen, Chia- yin L. Characteristics of indoor outdoot airborne fungi at suburban and urban homes in twi seasons. Sci Total Environ, ۲۰۰۰; ۲۵۳ ۱- ۳ : ۱۱۱- ۸.

۵- anonymous ۱۹۹۷ . How moulds can be isolated. Available from: www. botany. utoronto. ca/ reseaechLabs/ MallochLab/ Malloch/ Moulds/ Isolation.

۶- Pascale KL. CHMM. Inc ۱۹۹۳ . Mold inspection primer. Available from: www. chmminc. com/ mols- inspection- primer.

۷- Herbarth O, Schlink U, Muller A, Ricter M. Saptiotemporal distribution if airborne mouls spores in apartments. Mycol Res, ۲۰۰۳; ۱۰۷ pt ۱۱ : ۱۳۶۱- ۷۱.

ص: ۱۹۶

قارچی محیط داخل ساختمان‌ها، اغلب مشابه محیط خارج است ولی در صورت وجود شرایط مناسب جهت رشد قارچ، ممکن است شاهد آلودگی بیشتر محیط داخل در مقایسه با محیط خارج از این اماکن باشیم (۱)، (۲).

با توجه به مطالب فوق، در مطالعه اخیر با جمع آوری و کشت نمونه‌های به دست آمده از هوا و سطوح مختلف در محل اقامت و تجمع زائران سعی گردید تا فلور قارچی محیط زندگی آن‌ها تعیین گردد تا بتوان در مورد نقش و اهمیت قارچ‌ها در بیماری تنفسی حجاج اظهار نظر نمود.

نتایج به دست آمده از این مطالعه نشان داد که قارچ‌های رشته‌ای ساپروفیت (کَپکها) ۷۹ درصد قارچ‌های جدا شده از محیط را در محل اقامت زائران تشکیل می‌دهند که ناشی از تطابق خوب این دسته از قارچ‌ها با محیط و رشد آن‌ها بر روی مواد ارگانیک و حتی غیر ارگانیک در وضعیت آب و هوایی مختلف است (۳).

۱- Pascale KL. CHMM. Inc ۱۹۹۳ . Mold inspection primer. Available from: www. chmminc. com/ mols- inspection- primer.

۲- McNeel SV, Kerutzer RA ۲۰۰۳ . California Dept of Health. Mold indoor air quality. Available from: http:// healthandenergy. com/ mols and indoor air quality

۳- McNeel SV, Kerutzer RA ۲۰۰۳ . California Dept of Health. Mold indoor air quality. Available from: http:// healthandenergy. com/ mols and indoor air quality

ص: ۱۹۷

در این مطالعه همچنین قارچ‌های جنس آسپرژیلوس شایع‌ترین عوامل جدا شده از محیط بودند که این یافته با سایر مطالعات به عمل آمده در دنیا مطابقت دارد، زیرا بر اساس بررسی‌های انجام شده گونه‌های آسپرژیلوس از شایع‌ترین قارچ‌های محیطی و عامل مهم بیماری‌های قارچی انسان می‌باشد (۱).

لازم به ذکر است که اگر چه قارچ‌های ساپروفیت در افراد سالم، به ندرت عامل عفونت و بیماری مهاجم بوده و معمولًا در بیماران با نقص سیستم ایمنی می‌توانند به صورت یک عامل پاتوژن و خطرناک عمل نمایند، ولی استنشاق تعداد زیادی اسپورهای این قارچ‌ها در افراد سالم نیز ممکن است منجر به بروز بیماری گردد. (۲) از طرف دیگر این قارچ‌ها از عوامل مهم در ایجاد آلرژی‌های تنفسی می‌باشند. به طوری که بیش از ۸۰ جنس از قارچ‌های ساپروفیت با علایم و سمپتومهای آلرژیک دستگاه تنفسی همراه بوده‌اند. گرچه در بین آن‌ها اعضای جنس آسپرژیلوس عامل مهم بیماری آلرژیک در انسان هستند (۳)، (۴)، (۵)، (۶) ولی سایر قارچ‌های از جمله جنس‌های کورولاریا، پنی‌سیلیوم و آلترناریا که در مطالعه اخیر نیز از نمونه‌های محیطی جدا شدند از عوامل مهم در ایجاد آلرژی و آسم می‌باشند. ذکر این نکته نیز ضروری است که افراد حساس به اسپور بعضی قارچ‌ها ممکن است به اسپور قارچ‌های دیگر حساسیت نداشته باشند. علایم بالینی بیماران هم به اندازه اسپورها بستگی دارد، به طوری که اسپورهای بزرگتر در نازوفارنکس قرار گرفته و با علایم رینیت همراه‌اند، در حالی که اسپورهای کوچکتر از ۱۰ میکرون (به خصوص کمتر از ۵ میکرون) قادرند به راه‌های هوایی انتهایی رسیده عامل واکنش‌های آلرژیک به صورت آسم باشند و از آنجایی که اندازه اسپورهای قارچی متفاوت می‌باشد، بنابراین علایم واکنش‌های آلرژیک می‌تواند در سیستم تنفسی فوقانی و تحتانی، همزمان بروز نماید (۷)، (۸) و (۹).

نکته قابل توجه دیگر تعداد اسپورهای موجود در هواست. با وجودی که هنوز نمی‌دانیم چه تعداد اسپور جهت بروز واکنش‌های آلرژیک لازم است ولی با

۱- Hogaboam CM, Carpenter KJ, Schuh JM, Buckand KF. Aspergillus and asthma- any link? Medical Mycology supplement ۱, ۲۰۰۵; ۴۳: ۵۱۹۷- ۵۲۰۲.

۲- زینی، فریده- مهبد، امیر سیدعلی- امامی، مسعود ۱۳۸۳. قارچ شناسی پزشکی جامع، چاپ دوم. انتشارات دانشگاه تهران.

۳- McNeel SV, Kerutzer RA ۲۰۰۳ . California Dept of Health. Mold indoor air quality. Available from: http:// healthandenergy. com/ mols and indoor air quality

۴- Hogaboam CM, Carpenter KJ, Schuh JM, Buckand KF. Aspergillus and asthma- any link? Medical Mycology supplement ۱, ۲۰۰۵; ۴۳: ۵۱۹۷- ۵۲۰۲.

۵- Hirner WE, Helbling A, Salvaggio JE, Kehrer B. Fungak akkergens. Clin Microbial Rev, ۱۹۹۵: ۸ ۲ : ۱۶۱- ۱۷۹.

۶- Kurup VP. Aspergillus antigens: which are important? Medial Mycology supplement ۱, ۲۰۰۵; ۴۳: ۵۱۸۹- ۵۱۹۶.

۷- anonymous ۱۹۹۷ . How moulds can be isolated. Available from: www. botany. utoronto. ca/ reseaechLabs/ MallochLab/ Malloch/ Moulds/ Isolation.

۸ - McNeel SV, Kerutzer RA ۲۰۰۳ . California Dept of Health. Mold indoor air quality. Available from: http:// healthandenergy. com/ mols and indoor air quality.

۹ - Hirner WE, Helbling A, Salvaggio JE, Kehrer B. Fungak akkergens. Clin Microbial Rev, ۱۹۹۵: ۸ ۲ : ۱۶۱- ۱۷۹.

ص: ۱۹۸

مطالعات انجام شده مشخص گردیده که به هر حال ارتباطی بین شدت علایم و سمپتوم‌های آلرژیک با میزان اسپور استنشاق شده، وجود دارد. یعنی هر چه شدت آلودگی محیط بیشتر باشد، احتمال بروز واکنش‌های شدید آلرژیک بیشتر خواهد بود (۱).

با توجه به آن که ۳ تا ۱۰ افراد نسبت به قارچ‌ها حساسیت دارند و این نسبت در مبتلایان به آسم، به حدود ۳۲- ۱۰ (۲) می‌رسد و با جداسازی قارچ‌های آلرژی‌زا در این مطالعه، این احتمال وجود دارد که در صورت آلودگی شدید محیط تجمع و اسکان حجاج با اسپورهای قارچی شانس بروز واکنش‌های شدید آلرژیک در افراد حساس افزایش یافته و زمینه‌ای جهت بروز عفونت‌های ثانویه تنفسی در آن‌ها باشد. در مطالعه اخیر، برای تعیین اسپورهای قارچی موجود در هوا، از روش پلیت باز استفاده نمودیم. این روش به طور وسیع در بسیاری از مطالعات در دنیا به کار رفته و اطلاعات با ارزشی در مورد انواع اسپورهای زنده و قطعات هایف موجود در هوا می‌دهد، ولی محدودیت‌هایی نیز دارد، زیرا تنها اسپورهایی را که روی محیط قرار گرفته و رشد می‌نمایند نشان داده و نمی‌تواند تراکم اسپورهای موجود در هوا (noitartnecnoc erops)را مشخص نماید (۳)، (۴). بنابراین، جهت بررسی و تشخیص حساسیت نسبت به قارچ‌ها در آینده علاوه بر تعیین نوع، مشخص نمودن میزان تراکم اسپورها در محیط نیز لازم و مفید خواهد بود.

همانطور که قبلًا ذکر گردید وجود قارچ‌ها در محیط می‌تواند اثرات و عوارض مختلفی را برای انسان به دنبال داشته باشد. در سال‌های اخیر توجه زیادی به قارچ‌های توکسیکوژن و مایکوتوکسین‌ها شده است. مایکوتوکسین‌ها متابولیت‌های ثانویه قارچ‌ها هستند که توسط تعداد زیادی از گونه‌های قارچی تولید شده و می‌توانند به دنبال استنشاق اسپور یا مواد آلوده به کپک وارد ریه شوند (۵)، (۶)، (۷). مطالعات نشان می‌دهد که تماس‌های مکرر یا شدید با مایکوتوکسین‌های موجود در هوا منجر

---

۱ - Tovey ER, Green BJ, Measuring environmental fungal exposure Mekical Mycology supplement ۱, ۲۰۰۵, ۴۳: ۵۶۷- ۷۰.

۲ - Hirner WE, Helbling A, Salvaggio JE, Kehrer B. Fungak akkergens. Clin Microbial Rev, ۱۹۹۵: ۸ ۲ : ۱۶۱- ۱۷۹.

۳- anonymous ۱۹۹۷ . How moulds can be isolated. Available from: www. botany. utoronto. ca/ reseaechLabs/ MallochLab/ Malloch/ Moulds/ Isolation.

۴ - Lumpkins ED Sr, Corbit S. Airborne fungi survey II. Culture plate sutvey of the home envieoment. Ann Allergy, ۱۹۶۷; ۳۶ ۱ : ۴۰- ۴.

۵ - McNeel SV, Kerutzer RA ۲۰۰۳ . California Dept of Health. Mold indoor air quality. Available from: http:// healthandenergy. com/ mols and indoor air quality

۶ - Moustafa AF, Kamel SM. A study of fungal spore populations in the atmosphere of Kuwait. Mycopathogogia, ۱۹۷۶; ۱ : ۲۹- ۳۵.

۷ - Hodgson MJ, Morey P, Leung WY, Morrow L, Miller D, Jarvis BB, et al. Buolding associated pulmonary disease from exposure to stachybotys chartarum and Aspergillus versocolar. J Occup Environ Med, ۱۹۹۸; ۴۰ ۳ : ۲۴۱- ۹.

ص: ۱۹۹

به تحریک سطوح مخاطی گردیده و با ضایعات التهابی چشم، بینی و گلو همراه است و به دنبال استنشاق نیز توکسین‌های مزبور به آلوئول‌ها رسیده و با ایجاد واکنش التهابی منجر به بروز پنومونیت توکسیک می‌گردند که با تب، سردرد، علایم سرماخوردگی، خستگی و ضعف عمومی همراه است. در آلوئول‌های ریوی مایکوتوکسین‌ها با ممانعت از عمل بیگانه خواری ماکروفاژهای ریوی و یا سایر مکانیسم‌ها منجر به بروز اختلال در عمل کرد سیستم ایمنی شده و زمینه را برای شروع عفونت‌های باکتریال و حتی آسپرژیلوزیس مهاجم ریوی آماده می‌نمایند.

در حیوانات آزمایشگاهی نشان داده شده که تریکوتسن‌ها به شدت مانع سنتز پروتئین‌ها شده و ایموناساپرسیو هستند (۱). قارچ‌های جدا شده در این مطالعه مانند گونه‌های آسپرژیلوس، فوزاریوم، پنی‌سیلیوم و کلادوسپوریوم از قارچ‌های توکسیکوژنِ شناخته شده می‌باشند که قادر به تولید توکسین در محیط هستند، ولی این جداسازی نمی‌تواند دلیل حتمی بر حضور مایکوتوکسین‌های قارچی در محل تجمع حجاج باشد زیرا شرایط فیزیکی لازم جهت تولید مایکوتوکسین‌ها بسیار اختصاصی بوده و اغلب متفاوت از شرایط لازم برای رشد قارچ است. از طرف دیگر عدم توانایی بعضی از گونه‌های قارچی در تولید توکسین در مطالعات این ویترو به معنای عدم تولید توکسین توسط آن‌ها در محیط نمی‌باشد (۲).

بنابراین جهت اظهار نظر دقیق به مطالعات بیشتری نیاز خواهیم داشت. ولی با توجه به عوارض ذکر شده ناشی از تماس با مایکوتوکسین‌ها، با نامساعد نمودن شرایط لازم برای رشد قارچ‌ها در محل اسکان حجاج و جلوگیری از رشد قارچ‌های ساپروفیت می‌توانیم از بروز عوارض ناشی از توکسین‌های قارچی در این افراد جلوگیری به عمل آوریم (۳)، (۴).

بخش دیگر این مطالعه، بررسی ۱۴۶ نفر زائر داوطلب از جهت ابتلاـ به بیماری‌های قارچی بود. با توجه به این که گونه‌های آسپرژیلوس تقریباً نیمی از قارچ‌های جدا شده از محیط را در این بررسی به خود اختصاص داده بودند، لذا

---

۱ - McNeel SV, Kerutzer RA ۲۰۰۳ . California Dept of Health. Mold indoor air quality. Available from: http:// healthandenergy. com/ mols and indoor air quality

۲ - McNeel SV, Kerutzer RA ۲۰۰۳ . California Dept of Health. Mold indoor air quality. Available from: http:// healthandenergy. com/ mols and indoor air quality

۳ - Pascale KL. CHMM. Inc ۱۹۹۳ . Mold inspection primer. Available from: www. chmminc. com/ mols- inspection- primer.

۴ - McNeel SV, Kerutzer RA ۲۰۰۳ . California Dept of Health. Mold indoor air quality. Available from: http:// healthandenergy. com/ mols and indoor air quality

ص: ۲۰۰

بیشترین اسپورهای قارچی که زائران با آن‌ها در تماس بودند به این جنس قارچی مربوط می‌شد. از آنجایی که علایم بالینی و یافته‌های رادیولوژیک آسپرژیلوزیس ریوی در اغلب موارد اختصاصی نیست، تشخیص بیماری معمولاً نیاز به استفاده از روش‌های آزمایشگاهی دارد. ولی آزمایش‌های مستقیم و کشت خلط در فرم مهاجم به ندرت کمک کننده بوده و ارزیابی این تست‌ها در سایر اشکال بیماری نیز با توجه به وجود اسپورهای قارچ مزبور در هوا و احتمال کلنیزه شدن آن‌ها بر روی سطوح مخاطی و همین طور آلودگی آزمایشگاهی با این قارچ‌ها، در اغلب مواقع مشکل می‌باشد. اما تست‌های سرولوژیک (بر اساس یافتن آنتی بادی در سرم بیمار) در افراد بدون نقص سیستم ایمنی اغلب مفید و ارزشمند بوده و در ۹۰- ۷۰ موارد در اشکال بالینی آسپرژیولس آلرژیک، کلنیزه و مزمن مهاجم ریوی مثبت می‌باشد. حتی نشان داده شده است که استفاده از تست‌های مزبور در تشخیص فرم‌های مهاجم این بیماری در افراد بدون نقص سیستم ایمنی نیز ارزشمند است (۱) و (۲).

بنابراین، با توجه به آنکه افراد داوطلب هیچ کدام سابقه بیماری و نقص ایمنی نداشتند و با در نظر گرفتن ارزش و اهمیت تست‌های سرولوژیک در تشخیص آسپرژیلوزیس، از تست EIC در این مطالعه استفاده شده و این تست بر روی دو نمونه سرم هر بیمار (نمونه رفت و نمونه برگشت) به عمل آمد، ولی نتایج تمامی تست‌های انجام شده منفی بود. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که علی‌رغم فراوانی اسپورهای آسپرژیلوس در محل زندگی و تجمع حجاج در طی مراسم حج تمتع، این گونه‌های قارچی نقش مهمی در ایجاد بیماری ریوی آن‌ها نداشتند. ذکر این نکته هم ضروری است که اگرچه در تست‌های روتین معمولاً آنتی‌ژن قارچ‌آسپرژیلوس فومیگاتوس به عنوان شایع‌ترین گونه بیماری‌زای آسپرژیلوس مورد استفاده قرار می‌گیرد، ولی در مطالعه اخیر با توجه به جداسازی سایر گونه‌های آسپرژیلوس از محیط، این تست با استفاده از آنتی‌ژن گونه‌های نایجر، فلاووس، ترئوس و نیدولانس نیز به عمل آمد.

۱- Sarosi GA, Davies SF ۲۰۰۰. Fungal diseases of the Lung ۳ rd ed. Lippincott Williams Wilkins Philadelphia.

۲- Richardson MD, Warnock DW ۲۰۰۳. Fungal infection diagnosis and management ۳ rd ed. Blackwell publishing Ltd. Massachusetts.

ص: ۲۰۱

گونه‌های کاندیدا ۵ درصد قارچ‌های جدا شده از محیط را در این مطالعه شامل می‌شدند، ولی از آنجایی که بیماری ریوی ناشی از این گونه‌های قارچی اغلب منشأ آندروژن داشته و در بیماران ضعیف و ناتوان دیده می‌شود و با توجه به بروز بیماری‌های مهاجم قارچی متعاقب سایر عفونت‌ها (۱) و (۲)، سعی شد تا نقش این قارچ‌ها را به عنوان یک مهاجم ثانوی در بیماری تنفسی حجاج بررسی نماییم. با توجه به آن که علایم بالینی و رادیولوژیک کاندیدیازیس ریوی غیر اختصاصی بوده و آزمایش مستقیم و کشت خلط نیز اغلب نمی‌تواند کلینیزاسیون را از عفونت تفکیک نماید، در این مطالعه از تست‌های سرولوژیک جهت تشخیص بیماری استفاده شد. گرچه تست‌هایی که بر اساس یافتن آنتی بادی علیه کاندیداست به دلیل داشتن موارد مثبت و منفی کاذب، ممکن است ارزش محدودی داشته باشد ولی مطالعات نشان می‌دهد که آنتی بادی با تیتر بالا علیه پروتئین‌های سیتوپلاسمی کاندیدا به ندرت در غیاب عفونت کاندیدایی مشاهده شده و تیترهای بالا رونده احتمال یک عفونت سیستمیک کاندیدایی را مطرح نموده، هشداری برای پزشک جهت پی گیری بیمار خواهد بود. از طرف دیگر سعی شده است از تست‌های تعیین کننده آنتی‌ژن‌های کاندیدایی جهت تشخیص کاندیدیازیس سیستمیک استفاده شود که در این میان TAL دارای حساسیت و ویژگی قابل توجهی است.

بنابراین، در این مطالعه از دو تست EIC و TAL استفاده شده و سرم داوطلبین (نمونه رفت و نمونه برگشت) با این تست‌ها مورد آزمایش قرار گرفت؛ زیرا مطالعات انجام شده نشان داده است که جهت تشخیص کاندیدیازیس سیستمیک، نتایج به دست آمده با کاربرد بیش از یک تست قابل اطمینان‌تر بوده است (۳)، (۴)، (۵).

به هر حال نتایج تمامی تست‌های انجام شده منفی بود و مورد مثبتی در تأیید کاندیدیازیس ریوی در افراد مورد مطالعه مشاهده نگردید. TAL جهت تشخیص کریپتوکوکوزیس تست سرولوژیک دیگری بود که برای تشخیص بیماری قارچی بر

۱- Richardson MD, Warnock DW ۲۰۰۳. Fungal infection diagnosis and management ۳ rd ed. Blackwell publishing Ltd. Massachusetts.

۲- Rippon JW, ۱۹۸۸. Medical Mycoligy ۳ rd ed. W. B. saunders co. Philadelphia.

۳- Richardson MD, Warnock DW ۲۰۰۳. Fungal infection diagnosis and management ۳ rd ed. Blackwell publishing Ltd. Massachusetts.

۴- Evans EGV and Phichardson MD, Medical Mycology, a practical approach. IRL press Oxford ۱۹۸۹.

۵- Marcilla A, Monteagudo C, Mirmenea S, Sentandrew R. Monoclinal antibody ۳ H ۸: a useful tool in the diagnosis of Candidiasis. Microbiology, ۱۹۹۹; ۱۴۵: ۹۶۵.

ص: ۲۰۲

روی نمونه سرم داوطلبین در این مطالعه انجام شد. کریپتوکوکوزیس کلًا یک بیماری فرصت طلب است که به دنبال استنشاق قارچ مخمری کریپتوکوکوس نئوفورمنس ایجاد می‌شود. عفونت اولیه در انسان اغلب ریوی بوده و سیر مزمنی دارد ولی در بیماران ضعیف و ناتوان می‌تواند به صورت یک عفونت حاد و منتشر تظاهر نموده و تابلوی بالینی آن مشابه عفونت‌های ریوی باکتریال گردد (۱)، (۲)، (۳). گرچه در این مطالعه قارچ مزبور از محیط جدا نشد، ولی با مشاهده میزان قابل توجه فضولات کبوتر در محیط خارج از محل اسکان حجاج و احتمال وجود این ارگانیسم قارچی در هوا، سعی شد با انجام تست سرولوژیک نقش این عامل قارچی به عنوان یک مهاجم ثانوی در افراد داوطلب مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد. لازم به ذکر است که این تست سرولوژیک از حساسیت و ویژگی بالایی (حدود ۹۸ درصد) برخوردار بوده و ارجحیت فوق‌العاده‌ای نسبت به آزمایش مستقیم و کشت در تشخیص کریپتوکوکوزیس دارد؛ به طوری که ممکن است تنها تست مثبت در مراحل اولیه بیماری باشد (۴)، (۵). این تست در دو نوبت انجام شد ولی نتایج تمامی آنها منفی بود.

به این ترتیب با توجه به نتایج به دست آمده در این مطالعه مقدماتی، به نظر نمی‌رسد که قارچ‌ها عامل بیماری تنفسی حجاج باشند ولی همانطور که قبلًا ذکر گردید وجود این ارگانیسم‌ها در محیط می‌تواند اثرات و عوارض مختلفی را برای انسان به دنبال داشته و با مکانیسم‌های مختلف زمینه را جهت بروز سایر عفونت‌ها آماده کرده و یا به دنبال سایر عفونت‌ها و ضعف و ناتوانی بیمار به عنوان یک مهاجم ثانویه عمل نمایند. مسلماً با افزایش جمعیت اسپورهای قارچی در محیط، احتمال بروز عوارض ناشی از آن‌ها نیز افزایش خواهد یافت. بنابراین در صورت تداوم بروز بیماری تنفسی حجاج توصیه می‌شود مطالعه جامع‌تر و کامل‌تری در این زمینه به عمل آید.

نکته دیگری که در این مطالعه قابل توجه است جدا شدن میکروسپوروم

۱- Sarosi GA, Davies SF ۲۰۰۰. Fungal diseases of the Lung ۳ rd ed. Lippincott Williams Wilkins Philadelphia.

۲- Richardson MD, Warnock DW ۲۰۰۳. Fungal infection diagnosis and management ۳ rd ed. Blackwell publishing Ltd. Massachusetts.

۳- Rippon JW, ۱۹۸۸. Medical Mycoligy ۳ rd ed. W. B. saunders co. Philadelphia.

۴- Sarosi GA, Davies SF ۲۰۰۰. Fungal diseases of the Lung ۳ rd ed. Lippincott Williams Wilkins Philadelphia.

۵- Anaisse EJ, McGinnis MR, Pfaller MD. Clinical Mycology. Churchill Livingstine New York, ۲۰۰۳.

ص: ۲۰۳

ادوئینی از چادرهای محل استقرار حجاج در مناطق عرفات و منا می‌باشد. این قارچیک درماتوفیت انسان دوست بوده و عامل شایل اپیدمی کچلی سر، در بین کودکان است. گزارش جداسازی این قارچ از موارد درماتوفیتوزیس انسانی در ایران به سال‌های دهه ۴۰ تا ۵۰ مربوط شده (۱) و از آن زمان تا کنون موردی از بیماری ناشی از این قارچ در ایران نداشته‌ایم. لذا جدا شدن این ارگانیسم از چادرهای مورد استفاده حجاج احتمال ایجاد عفونت و بیماری را در آن‌ها و در نتیجه انتقال میکروسپوروم اودئینی را به ایران مطرح می‌نماید.

در پایان، با توجه به نتایج به دست آمده در این بررسی، با جداسازی گونه‌های مختلف قارچ‌های ساپروفیت رشته‌ای و مخمری از محل اسکان حجاج، به خصوص چادرهای مورد استفاده در مناطق عرفات و منا (که با ورود زائران به آن‌ها دلیل شرایط خاص این مناطق تشدید می‌شود) و نیز جداسازی قارچ‌های درماتوفیت پاتوژن (با منشأ انسانی و حیوانی) از محل‌های استقرار حجاج، لزوم رعایت اصول بهداشتی و عدم ایجاد شرایط مناسب جهت رشد قارچ‌ها تأکید می گردد.

منابع

۱- Binazzi M, Papini M, Simonetti S. Skin Mycises geographic distribution and persrnt day pathomotphosis. Int J Dermatol, ۱۹۸۳; ۲۲: ۹۲- ۷.

ص: ۲۰۴

ص: ۲۰۵

ص: ۲۰۶

ص: ۲۰۷

از نگاهی دیگر

سفر مردم نوسانتارا (اندونزی) به مکه

ص: ۲۰۸

(اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰)

/martin van bruinessen

مترجم: ماریا تنگ. دانشجوی الهیات. رشته فلسفه اسلام. دانشگاه تهراندر نیم قرن اخیر، بر تعداد زائران و مشتاقان حج افزوده شده است. از اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰، حجاج اندونزی مسافرت بیشتری به عربستان می‌کنند. از سال ۱۹۲۰ (/ ۱۲۹۹ ش.- ۱۳۳۸ ق.)، حدود ۴۰ در صد حجاج را حاجیان اندونزی تشکیل میدهند. طی چندین سال گذشته، زائران اندونزی، نسبت به زائران دیگر کشورها، که در مکه زندگی می‌کردند، بیشتر بود و در این میان، مردم جاوا، در صد بیشتری را تشکیل می‌دادند و تقریباً از سال ۱۸۶۰ (/ ۱۲۳۹ ش.- ۱۲۷۶ ق.)، زبان مالایو به عنوان رایجترین زبان، بعد از عربی در مکه به شمار می‌آمد.

تعداد مردم اندونزی در مکه، پیش از ساخته شدن کشتی بخار، کمتر بود؛ زیرا مسافرت با کشتی سخت و تاقت فرسا بود و زمان زیادی طول می‌کشید تا به مقصد برسند.

رفتن به حج برای مسلمانان اندونزی بسیار مهم بوده و به عنوان بالاترین گزینه انتخابی به شمار می‌آمد و این عقیده با فرهنگ سنتی مردم آسیای دور مرتبط است.

ص: ۲۰۹

مکه در دنیا، به عنوان مرکز علم محسوب می‌شود

در کیهان شناسی جاوا (که از جزایر بسیار مهم اندونزی است) و کیهان شناسی آسیای دور، مراکزی برای ارتباط دنیای عینی و جهان ماورا طبیعی؛ مانند قبر بزرگان، کوه، غار و جنگل و مکانهای زیارتی وجود دارد که نه تنها برای عبادت و زیارت مهم است، بلکه مرکزی برای علم بوده است. گرفتن علم و به قول پادشاه ماتارام، این مکان‌ها جایی برای در یافت وحی محسوب می‌شدند.

بعد از اینکه مردم جاوا مسلمان شدند، مکه برای آنان، به عنوان مرکزی برای کیهان شناسی به شمار میآمد؛ زیرا می‌دانیم که آنجا قبله مسلمانان بوده و قرآن بر پیامبر (ص) در مکه نازل شده و بنابراین، این شهر به عنوان مرکز علم اسلام محسوب می‌شده است.

به طور دقیق مشخص نیست که مردم جاوا، در چه زمان و چه سالی به حج رفتند، اما در اواسط قرن هفدهم، پادشاهان جاوا در این سرزمین فعالیتهای سیاسی بر ضدّ استعمار هلند را آغاز کردند.

در سال ۱۶۳۰، شاهان بانتن و ماتارام، به رقابت با یکدیگر بر خاستند و قرار بر این شد که هر کدام نماینده‌های جداگانه به مکه بفرستند و برای مقام سلطان، از شریف مکه اجازه بگیرند.

آنان بر این باور بودند که گرفتن اذن پادشاهی از مکه برای پاد شاهی و ریاست آنها یک نیروی فوق طبیعی است.

در واقع، در هیچجا گرفتن اذن برای مقام از شریف مکه، مرسوم نبود و فقط مردم جاوا معتقد بودند که شریف مکه نسبت به همه ملل مسلمان کرامت و برتری دارد. کاروانیکه از بانتن به مکه رفته بود، در سال ۱۶۳۸ و کاروان ماتارام در سال ۱۶۴۱ به اندونزی باز گشتند.

نماینده پادشاه بانتن، پس از باز گشت، علاوه براینکه مقام پادشاهی را از شریف مکه گرفته بود، هدایایی نیز برای پادشاه به همراه آورد. برای نمونه، تکه‌ای

ص: ۲۱۰

از پارچه کعبه را آورده بود که برای آنها به عنوان حرز به شمار می‌آمد.

تاریخ بانتن گواه آن است که در قرن هفدهم، حج برای مردم این دیار، نه تنها مسألهای عبادی، که یک فعالیت سیاسی بر ضدّ استعمار هلند نیز بوده است.

در زبان مالایو نقل می‌کنند که بنیانگذار اسلام در بانتن، پادشاهی به نام سونان گونونگ جاتی، در جاوای غربی بوده است. او و فرزندش، پیش از سفر حج، در چند مکان، که به عقیده آن ها مقدس بوده، معتکف شدهاند. در تاریخ آمده است که حج برای آن دو، سفری معمولی نبوده است.

آقای حسن الدین حکایتیرا که مربوط به سفر سونان گونونگ جاتی به حج و دعوت از فرزندش به همراهی با وی در این سفر است، چنین نقل میکند:

«فرزندم! اکنون موسم حج است. بیا ما نیز به حج برویم و تو به عنوان مرید در آنجا بمان و از استاد اطاعت کن».

پس از این که فرزندش را نصیحت کرد، او را با خود به مکه برد و وقتی به مسجد الحرام رسیدند، به وی آموخت که طواف کند و حجرالاسود را ببوسد. بعد از طواف و به جا آوردن اعمال حج، فرزند سونان گونونگ جاتی به مدینه رفت و در آنجا علم کامل فرا گرفت و با فرقه نقشبندیه وارد شد.

در گذشته بعضی بر این باور بودند که افرادی مانند شیخ محیالدین، از راه کوچهای تنگ و با بار و بنه اندک و با نیروی فوق طبیعی، از جاوا به حج رهسپار شده است. باور دیگر بر این است که در شهری به نام «چی بو لو کن» در بانتن، چاهی وجود دارد که با چاه زمزم در مکه مرتبط است و مولانا منصور از طریق این چاه به مکه می‌رفته است!

اکنون نیز بعضی از علما به این موضوع باور دارند و در هر جمعه، کنار این چاه حضور میابند و نماز میگزارند و بر این عقیده‌اند که نماز خواندن در کنار این چاه، حکم نماز در مسجد الحرام را دارد!

این مطالب، نشان می‌دهد که نقش حج و ارتباط با مکه، به عنوان مرکزی برای

ص: ۲۱۱

علم و فعالیتهای سیاسی، برای مردم جا وا، بسیار مهم است. در اندونزی رفتن به چند مکان، حکم رفتن به مکه را دارد. برای نمونه، مردم شهر کونینگان ... معتقدند هرکس سه مرتبه به کوه چیرمای برود، ثواب آن، مانند رفتن به مکه است. باور مردم مادورا نیز آن است که هرکس توان رفتن به مکه را ندارد، کافی است کوه سنگی امپر را زیارت کند تا از ثواب مکه برخوردار شود. و همین باور و اعتقاد، در شمال جزیره سولاوسی در مورد رفتن به کوه .... در روز عید قربان، وجود دارد.

حج، عملی عبادی- فرهنگی

حج در نظر مردم اندونزی، علاوه بر اینکه عملی عبادی است، در آموزش علم نیز دارای نقش اهمیت فراوان است.

مکه و مدینه، برای مردم اندونزی، جایی است برای جستجوی خالق هستی و آموختن علوم اسلامی.

آیین اسلام، در قرن ۱۷ م. از عربستان و هندوستان، به اندونزی واردشد. با این‌که مردم اندونزی در قبول اسلام، از هندوستان نیز تأثیر پذیرفتند، اما شهرهای مکه و مدینه برای آنها اولین و مهمترین مکانهای مذهبی محسوب می‌شود.

اکنون به نام افرادی اشاره می‌کنیم که برای حج‌گزاردن و نیز آموختن علم، به مکه سفر کردند:

- شیخ یوسف مکسری، در سال ۱۶۴۹ به مکه رفت و در سال ۱۶۷۰ به اندونزی باز گشت. او در مکه، از محضر علمای بسیاری به خصوص در زمینه تصوّف علم آموخت و مدرك فرقه خلوتیه (از طریقتهای مهم تصوف) را گرفت و اجازه یافت در مورد این طریقت، در اندونزی تدریس کند.

- عبد رئوف اسنکلی، عالم دیگری است که در مکه درس دین آموخت. او نیز مانند یوسف مکسری، در مکه تصوف را آموخت و به اندونزی باز گشت. عبد رئوف اسنکلی در اندونزی مبلّغی برای طریقت شتریه شد و تفسیر جلالین را ترجمه

ص: ۲۱۲

و ویرایش کرد. افرادیکه در مکه علوم اسلامی را می‌آموختند، به اندونزی بر می‌گشتند و به دیگران آموزش می‌دادند و همواره ارتباط خود را با علمای مکه حفظ می‌کردند.

در سالهای ۱۸۵۲ تا ۱۸۵۸ (/ ۱۲۳۱ تا ۱۲۳۷ ش.)، تنها نیمی از حجاجی که از آسیای دور به مکه رفته بودند، میتوانستند بازگردند. حتّی هلندی‌ها نیز، که در آن زمان حکومت اندونزی را در دست داشتند، به این مطلب اشاره کرده‌اند. حدس آنها بر این بوده که این حجاج، در آنجا از دنیا رفته و یا به عنوان برده فروخته شده است.

خود عبدالله، چند روز پس از آنکه به مکه رسید، از دنیا رفت و نتوانست کتابش را که در حال نوشتن بود، به پایان برساند.

زمانی که علم پزشکی پیشرفت کرد، آمار مرگ و میر روز به روز کمتر شد و از سال ۱۹۳۰ (/ ۱۳۰۹ ش.) این تعداد، به ۱۰ کاهش یافت.

افراد بسیاری نیز برای آموختن علم، در مکه می‌ماندند و این تعداد در اواسط قرن ۱۱ رو به فزونی بود. در سال ۱۹۳۱ .... (مأمور کنسولگری هلند در جده) اینگونه مینویسد: از ۳۰۰۰۰ نفر حاجی اندونزیایی، تقریباً ۱۰۰۰۰ نفر در مکه ماندهاند.

در سال ۱۸۶۹ (/ ۱۲۷۵ ش.) راه رفتن به جده از جاوا یا سنگارپور، با کشتی بخار گشوده شد و مسافرت با کشتی از این راه بسیار آسان گردید و مردم بیش از گذشته، به سفر حج مشرّف شدند.

به دنبال استقبال مردم این سرزمین از سفر حج و تحوّل روحی در میان آنان، هلندی‌ها ترسیدند و از طرق مختلف برای رفتن مردم به حج، محدودیت ایجاد کردند. بیم آنها از این بود که تعصب مسلمانان در اثر این سفرها، نسبت به دین و سرزمینشان، دو چندان شود و هنگام باز گشت برای از بین بردن استعمار هلند، دست به قیام و انقلاب بزنند. در نتیجه شرایط سفر با کشتی را دشوار کردند؛ لیکن با این حال، بر تعداد مردم زائر، روز به روز افزوده می شد. آماری که کنسولگری

ص: ۲۱۳

خارجی در جده، ارایه کردهاند نشان می‌دهد که تعداد مردم اندونزی در سفر حج بیش از کشورهای هند، مصر و ترکیه بوده است.

حج، مسافرتی طولانی و همراه با خطر

پیش از ورود کشتی بخار به اندونزی، مسافرت حج با کشتی معمولی انجام می گرفت. وضعیت فصل نیز در این مسافرت مؤثر بود؛ معمولًا حجاج با کشتی تجاری به مکه می‌رفتند و در راه مجبور بودند که چندین مرتبه کشتی خود را عوض کنند. کشتی ازچند بندر عبور می کرد تا سر انجام بهآچه میرسید. بندر آچه نخستین بندربرای رفتن به مکه وآخرین بندر برای برگشتن بهاندونزی بودکه به سرامبی (ایوان) مکه شهرت داشت؛ زیرا که آن زمان آچه دروازه ورود اسلام به اندونزی و همچنین محل عبور و مرور به مکه بود.

حجاج از آچه به هند، از هند به حضرموت و از آنجا به یمن و از یمن به جده می‌رفتند، این مسافرت ۶ ماه و گاه بیش از این، به طول می‌انجامید و حجاج در طول این مدت، گاهی در معرض طوفان قرار می گرفتند و به جزایر نا شناخته کشیده می‌شدند. گاهی وسایل و لوازم آنها در دریا غرق و یا به وسیله‌کارگران کشتی دزدیده میشد. البته خطر دزدان دریایی و همچنین مردمان بدوی در خود خشکی که جان و مال مسافران را به خطر می‌انداختند، را نباید نادیده گرفت.

علاوه بر اینها، بسیار پیش می‌آمد که حجاج در میان راه مریض می‌شدند. به هر حال، رفتن به حج در آن زمان کار سهل و آسانی نبود.

عبد الله بن قدیر مونشی، نخستین سفرنامه نویس حج در ادبیات مالایو، که در سال ۱۸۵۴ به حج رفته بود، مینویسد: در مورد خطرات و مشکلات سفر حج با کشتی، که وقتی کشتی به دریای سیلان (سریلانکا) نزدیک شد، باد شدیدی وزید، خدا ...، خدا، فقط خدا می‌داند امواج تا چه حد بزرگ بود! دلم می‌خواست به شکم مادرم بر میگشتم و نمیدیدم! امواج دریا از راست و چپ، خود را به کشتی

ص: ۲۱۴

می‌کوبیدند. همه و سایل بار و بنه مسافران به اطراف پراکنده می‌شد. آب دریا به کشتی می‌ریخت و حجاج خیس شده بودند. در آن هنگام هر کس به فکر خود بود، همگی احساس می‌کردند که موج دریا بسیار بلندتر از کشتی است! حتی زمانیکه نماز می‌خواندند، دوشادوش همدیگر قرار می‌گرفتند. آب، داخل کشتی می‌شد و حتی جرأت بالا آوردن هم نداشتند. مسافران دلشان می‌خواست گریهکنند ولی اشک نمی‌آمد و فقط فریاد می‌زدند و خدا را می‌خواندند. از سوی دیگر، ناخدا همه را می‌ترساند و می‌گفت: در این محل بارها اتفاق افتاده که کشتی‌ها به همراه مسافرانش گم شده‌اند!

سفر به حج با کشتی بخاری

مردم اندونزی، هر سال پیش از آغاز ماه رمضان، به سفرحج مشرف می‌شدند. چرا که هدف آنها اقامه نماز تراویه در مسجد الحرام بود (و بیشتر آنها ۴ یا ۵ ماه در مکه زندگی می‌کردند و بعد به حجاز می‌رفتند و بعد از انجام مراسم حج، برای زیارت مقام پیامبر به مدینه می‌رفتند و در سخنرا نی شرکت می‌کردند. بعضی از آنها به زبان عربی مسلط نبودند اما مشکل زیادی هم نداشتند؛ زیرا سخنرانان، اهل اندونزی بودندکه سالهای زیادی در آنجا اقامت داشتند و به زبان مالایو (زبان رسمی اندونزی) سخنرانی می‌کردند و در آن زمان، مردم جزایر مختلف اندونزی؛ مانند: جاوا، نوسا تنگارا، مالوکو، سولاوسی سلاتان، کالیمنتان، سوماترا و آچه گردهم می‌آمدند و به راحتی، با هم مباحثه علمی و سیاسی می‌کردند؛ به خصوص علیه استعمار هلند و اخبار دیگر کشورهای مسلمان را به راحتی کسب می‌کردند.

و همین افراد واسطه می‌شدند که پیامهای ضد استعماری را به مردم اندونزی، که موفق نشدند در حج شرکت کنند، برسانند.

مردم هند در سال ۸۲۴ مدسه شولاتیه را در مکه بنا کردند. از این طریق اطلاعاتی در مورد کوششهای مردم هندوستان علیه استعمار انگلستان کسب

ص: ۲۱۵

می کردند. مردم اندونزی هم در این مدرسه درس می‌خوا ندند و در جریان فعالیتهای ضد استعماری نیز قرار می گرفتند.

پس از اینکه تعداد مردم اندونزی زیاد شد، آنها مدرسه دارالعلم را در مکه ساختند و این مکان به عنوان حوزه مهمی برای دانشمندان این کشور محسوب می‌شود.

سفر حجاج اندونزی در دوره کنونی

همانطور که اشاره شد، در زمانهای گذشته، حج برای مردم اندونزی معنای گسترده‌ای داشت و فقط عملی عبادی به شمار نمیآمد. حج به وسیله‌ای برای کسب اطلاعات و اتحاد مسلمانان اندونزی محسوب می‌شد. مکه نه تنها به عنوان قبله مسلمانان، بلکه مرکز مهمی برای فعالیتهای دینی نیز بود. اما امروزه حج چگونه است؟ آیا مکه هنوز هم به عنوان مرکز مهمی برای مردم اندونزی به حساب می آید؟ روشن است که امروزه پیشرفت فنآوری و حمل و نقل مدرن، وضعیت خوبی برای انجام این عبادت فراهم کرده است. البته طواف دور کعبه و مراسم روز عرفه، همواره برای مسلمانان مهم بوده و امروز هم انجام می‌شود، اما آیا حج هنوز به عنوان یك هدف سیاسی- اجتماعی برای مسلمانان در نظر گرفته می‌شود؟ آیا حج هنوز هم مرکزی برای کسب اطلاعات از مسلمانان دیگر کشورها؛ مانند هندوستان، پاکستان، ایران، افغانستان، ترکیه و دیگر کشورهای عرب محسوب می‌شود؟ به نظر می‌رسد به علت پیشرفت صنعت و تکنولوژی، هدف اجتماعی حج گم شده است. حجاج اندونزی با هواپیما به حج می‌روند و فقط چند هفته در مکه و مدینه با دیگر مردم اندونزی می‌مانند. با مسلمانان دیگر کشورها ارتباط چندانی ندارند و در این مدت کوتاه، فرصتی برای آموختن علوم اسلامی باقی نمیماند. اگر امروزه اطلاعاتی در مورد دیگر کشورهای مسلمان دارند، از طریق سیستم اطلاعاتی مدرن است نه سفر حج. برای نمونه، حادثه وخونریزی که درسال ۱۹۸۸ در مکه رخ داد، تنها تعداد

ص: ۲۱۶

اندکی از حجاج اندونزی از آن آگاهی یافتند؛ زیرا بیشتر زائران در هتل می‌ماندند و از اتفاقات بیرون آگاهی نداشتند.

در ده سال اخیر، تفکرات دانشمندان برجسته اسلامی؛ مانند (آقایان): حسن البنا، ابو العلا مودودی، مرتضی مطهری، علی شریعتی، یوسف قرضاوی، سید حسین نصر و فضل الرحمان از طریق مکه و سفر حج به اندونزی نرسیده، بلکه اطلاع رسانی مدرن وسیله‌ای برای انتقال افکار این دانشمندان به کشورهای مسلمان شده است. امروزه حتی از طریق اروپا و آمریکا نیز تفکرات اسلامی به جاهای دیگر منتقل می‌شود. درست است که مدرسه دارالعلوم به عنوان مدرسه‌ای دولتی، هنوز هم در مکه وجود دارد و دانشجو می‌پذیرد و مدرسان مشهوری مانند محمد بن علوی المالکی آنجا تدریس می‌کنند، اما در مقایسه با علمای نیم قرن گذشته، نقش آنان کمرنگ‌است. امروزه سفر حج فقط محدود به عبادت شده و بعضی فقط برای کسب شهرت و وجهه اجتماعی به حج می‌روند و دیگر به عنوان موتور حرکت اسلام در اندونزی محسوب نمیشود.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».